

کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب اصول التریق

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۶۵۱۹



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۰۷۶۸۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب اصول البرهان

مؤلف

مترجم

۱۴۵۱۹

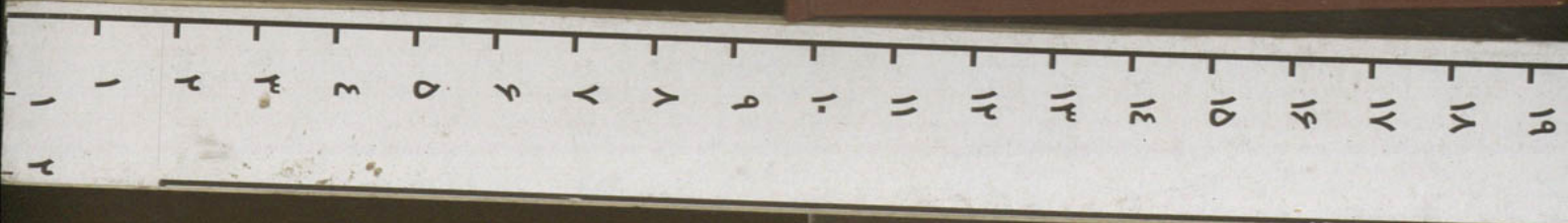
شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

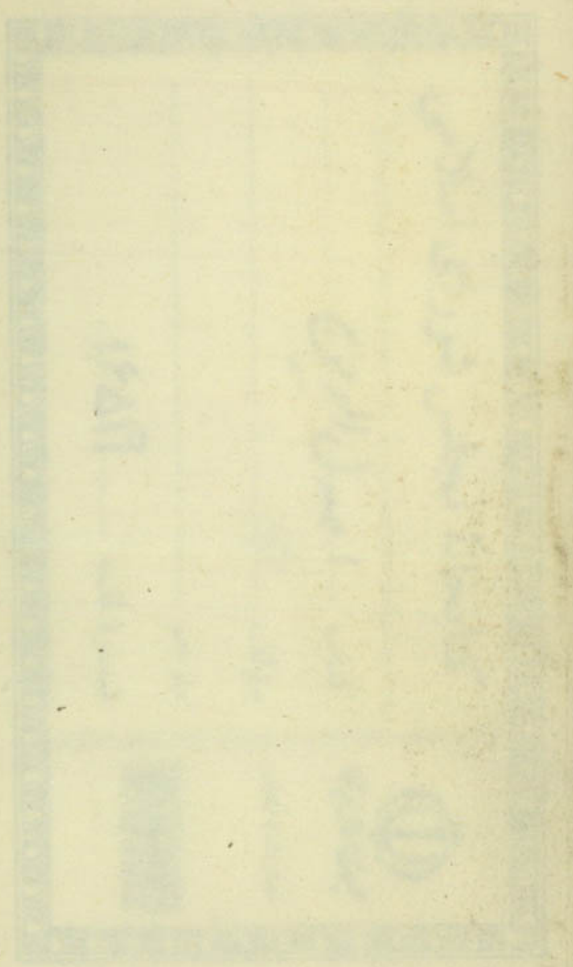
شماره ثبت کتاب

۲۰۷۶۸۳



۱۴۵۱۹  
۲۰۷۶۸۰

شرح الحیاتی و فلسفی جلد دوم در بیان  
نوع و در هر روز سه مرتبه بخواند که شکر  
ملا حظ نماید که در هر روز سه مرتبه بخواند  
نوعی گوید که در هر روز سه مرتبه بخواند  
از کار من خود در علم که من در علم  
با و این است  
مرا که در هر روز سه مرتبه بخواند  
که در هر روز سه مرتبه بخواند





بمعرف اکتساب طالب حق یقین و تک

سپل هدایت ائمه اطهرین صلوات الله علیهم اجمعین

این عمل خصلت است که از حق تعالی بخواهد ظاهر آنجا

و اعطاه الله ما یشاء من امر آخرته و دنیا به حق خضوع

باینکه فریضه از برای حق تعالی که در پیمان آن

مرتبه اجابت امر الالهین که معرفت آن از برای حق تعالی

از روی دلیل لابد و ناچار است و آنهم معرفت است

بیم مقیّم و او هم این است بدانند که خدا را تعالی

حکیم است یعنی هر چیزی را که مشیت او تعلق بکردن است

بچنانکه بفرماید انما خلقکم عبداً و انکم لائرثون یعنی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ستایش مخصوص بر خداست و اگر کسی

که است جن و انس را که او را نشناخته باشد

و اطاعت و فرمان بلا آنست تا نماند که بجا

امر است دنیا و آخرت در آن است و درود

بر پیغمبر و بر آل او ابد الابدین و در حق الله احرین

**باب** پس حسن که بد اقل خصلت است که حق تعالی

لله به استیکر از فرزند است فکر جان را چنانچه

ب



شایع میان پسرکان کرده امید که ما شمارا خلقت تو  
 ایم از روی عجب و شگفتی از آنکه تو ایسم که انیس و از  
 شایع است تو ایسم پیش کشید پس آن خدای شکست  
 کرده است مخلوق ترا و خدای باریت آن پسران  
 پس مگر غرضی و مقصودی از ایشان دارد و آنگاه چون از  
 اینک خواهی احتیاج بر چیزی نداده اند آن مخلوق  
 و مقصود آن خواهد بود که ایشان را در احوال است عزیز  
 است که در اندام تا چیزی داخل شدن ایشان در بهشت  
 هم موقوف بود و عجز است و فرمان برادری حضرت  
 خدیجه است و تقاضای این که بفرماید که با من ادم از خلقت

۱/۱

آنچه پس از آن غم و آن کان عبد را جنت و خلقت  
 انار مگر عیضه و آن سید فریشتی مع از زند حضرت  
 آدم بدان بدرستی که من خلقت کرده ام بهشت و از  
 بر آن کسی که اطاعت و فرمان برداری من کند اگر  
 چه غلام منم بشود و خلقت نموده از آتش  
 دوزخ سوار بر آن کسی که موصلیت من کند اگر چه  
 سید فریشتی هم بشود پس در اندام شدن در  
 بهشت موقوف است باطاعت و بندگی حق  
 سبحانه تعالی پس شکر زینت که اطاعت و بندگی  
 حق تعالی هم موقوف است بر شاکستن حق

کالی را که بر آن ترک



تغایر بین اینک چگونگی بیشتر که کسب اطلاع و فرمان  
 برداری کند و نه آنکه چو کسی را بگری میگویم از او اینک  
 چنین کسی نمیکند که از او بگذرد و ثانیاً اینک اگر چه بقول  
 خود پسند کی کند باطل خواهد بود پس واجب شده است  
 آن دو اسن اصول آتین و آن از روی دلیل که آن است  
 چونکه این پنج مسئله امرای عظیمه با اینک از آن است  
 و خود در آن عالم هم آن را خلقت کرده است  
 بجهت اینکه امرای دین خود را از روی دلیل تحلیل کنند  
 تا اینک شیطان ملعون در وقت شکنجی فقر و یار  
 وقت شترت غم و غمک و بیشترت جان دادنا

ما عقل و کمال  
 در نوشته کف  
 ب

با نون

بازع و واقف میهای خود در پیش راز و دست ندک  
 مستحق جهنم شود و السلام بران بر اینکه اصول آتین پنج  
 است **اول** توحید دوم عدل **سوم** نبوت **چهارم** امامت  
**پنجم** معاد و این پنج مسئله را در این باب **پنجم** در میان  
 نیم تا اینک درست و واضح کرد **باب اول** در بیان  
 مسئله توحید است و در این باب چند فصل است  
**فصل اول در بیان** معنی توحید است و بیان دلیل بر  
 ی اثبات وجه حضرت باری تعالی است بدان  
 بر اینکه توحید یعنی واحد دانستن حقیقت است و واحد  
 دانستن حق تعالی فرع از برای بیان دلیل از برای

۲



اثبات وجه اولت پس واجب است اولاً  
 بیان دلیل از برای اثبات وجه حرکت باری تعالی  
 و آن هم مجمل این است چونکه ما نظر میکنیم بجمع مخلوقات  
 از زمین و آسمان و ستارگان و نباتات و جمادات  
 و حیوانات و بکار و بار و انبار و اجی و درق و درعد و بار  
 و به آن و لافان و کرا و کوردی و تر و خشک و است  
 و بلند و غیر ذلک همه میگردند پس در این صورت  
 تشکیک نیست که یک کسی هست که او غیر ایشان است  
 و ایشان را بقدر حرکت می راند و همچنین می بینیم که  
 که مخلوقات از عدم بوجود می آیند و از وجود بعضی

سوره

میروند و صغیر کبر می شود و بزرگان می شود و تشکیک نیست که او  
 ایشان خود بخود چنین نیستند پس کسی هست که او غیر  
 ایشان است و ایشان را چنین میگرداند و همچنین  
 جمیع مخلوقات که ما می بینیم ایشان را می چند کسی  
 نیست که محتاج بدون وجود و رفع کننده احتیاج بود  
 خودشان را بوجود میسپین و لایزالند کرده و واجب است  
 اعتقاد کردن باینکه حضرت حق سبحان تعالی موجود است  
**فصل دوم** واجب است اعتقاد کردن باینکه حضرت  
 حق سبحان تعالی قدیم است یعنی وجود او از اجناس غیر  
 نیست پس همیشه بوده است و خواهد بود یعنی مخلوق است



که کسی سزاوار که از حضرت امام جمعه الهی عدل است  
 منی کان الله یعنی چه وقت به خدا در تعالی حضرت  
 در جواب التور فرمود منی که منی التور حتی از حضرت منی  
 کان الله یعنی کی بود خدای تعالی بنور تامل که منی تیر خردام  
 که چه وقت خدای بود و ایضا وارد است که ما منی تیر خردام  
 سلاطه قدم یعنی ای کسی که در غیله سلاطه پادشاهی خود  
 بوده و دلیل عقلی هم در این باب آن است که میگردیم  
 لغزات خدای در عالم موجود اند و بعد از آنکه  
 نه در وجود و بغض خود است اختیاج در آنند بوی غیری  
 که بر حسب رتبه بالاتر است از ایشان پس اگر خدا  
 بود

تعالی هم همین باشد لازم می آید که لغز باشد و یا مثل لغز  
 باشد و این با آن فرود به طاعت پس قدیم خواهد **فصل سوم**  
 و اجتناب اعتقاد کردن بنسب خدای تعالی در جای و مکان نیست  
 و مکان ندارد و بدلیل اینکه ما میگویم اگر جای و مکان داشته  
 شد خانه از این نسبت یا احتیاج بان دارد و یا نه دارد پس  
 اگر بگویند احتیاج بان جا و مکان ندارد پس چه باعث  
 که از نسبت بیجا و مکان بدیم و دلیل دیگر اینکه اگر خدا جا  
 تعالی و مکان داشته باشد پس مانند لغز خود باشد  
 به و حال اینکه حق تعالی فرمایند پس کس که می یعنی  
 نیست مانند خدای تعالی هیچ شیئی از موجودات پس از



برای خدای تعالی جا و مکان که او هر دو **فصل چهارم**  
 نیست واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدای در هیچ جهتی نه  
 در فوق و نه در تحت و نه در پیش و نه در پس نه در راستی و نه  
 در چپ و نه در این و نه در آن است **فصل پنجم**  
 باینکه خدای تعالی در هر جهتی از این جهت مذکور  
 باشد پس مثل مخلوق خواهد بود باینکه مخلوقات  
 حق تعالی در این جهت و در جهت دیگر خدای تعالی در  
 یک این جهات و واقع باشد پس مثل مخلوق نخواهد  
 بود و حاکم باینکه در قرآن عظیم است **فصل ششم**  
 که میگوید واجب است اعتقاد نمودن  
 باینکه خدای تعالی شایسته هیچ فرزندی و هیچ پسر  
 ندارد

هم شایسته خدای تعالی نخواهد بود و باینکه خدای تعالی شایسته  
 و باینکه این که اگر شایسته بر چیزی داشته باشد لازم می  
 آید که مثل مخلوق متعجب باشد و متعجب خدا نیست  
**فصل هفتم** واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدای  
 تعالی قادر است بر این که آن که علی کلین تقدیر یعنی بدست نیاید  
 خدای صمدی قدرت در هر چه خواهد بود و عاقل و غیر مخلوق است  
 در این جهت پس عاقل خواهد بود و عاقل مخلوق است  
 نه خالق پس اگر عاقل باشد لازم می آید که مخلوق باشد  
 نه خالق و این باطل است چنانکه بیان شد و اما اینکه  
 اله است بر این باینکه میفرماید ان الله عالم الغیبات



و انچه را بغير عمد شقاوت ذره در السموات و الارض  
 و الارض و الارض من ذرات و لا ابر يعني خداي تعالی و انچه  
 عالم غيب و عالم ظاهر است و پرتبیده و مخفی نیست از علم  
 او شقاوت ذره نه در اسنان و نه در ریهی که و نه کمتر از ذره  
 شقاوت ذره و نه بیشتر بر این اینکه اگر خداي تعالی عالم بنا  
 شده جا اهل فواید بود پس مثل مخلوق فواید بود و اگر  
 جانها باشد در وقت این که گردن نمس بر جمل است  
 و تمام مخلوق است نه خالق و درین دیکر اینکه جمل  
 چگونه خلقت میکند آنگاه و چنین زبانی و چنین  
 مخلوقاتی که در آنگاه و زمین رند و این می تواند است

در ذره

در ذره عقل پس خداي تعالی عالم فواید بود **نصف صفحه**  
 و واجب است اعتقاد کردن تا اینکه خداي تعالی است  
 یعنی نیت و نیت بدلیل اینکه میفرماید الله لا اله الا الله  
 می القیوم یعنی خدا را تعالی آن خدا است که نیست  
 آنگاه بدان خداي که حق و قیوم است و اما بر این است  
 یعنی بار آورده خود چه خبر که فواید هر چه می کند بدلیل اینکه  
 میفرماید آن آنکه بفعل ما برید یعنی بر اینکه خداي تعالی  
 بفعل می آورد آنچه را که اراده می کند و این میفرماید  
 قامت السموات و الارض بامر یعنی موجودی که آن  
 و زمین بجهت او اراده حق می کند و تعالی



**فصل نهم** واجب است اعتقاد کردن بر آنکه خدا تعالی  
 ای تعالی مددک و تمکیم است اما مددک است مان خوار و عیسید و عذاب دره است حق و صدق  
**یعنی ادراک** میکند هر چه خدا را مستقیم است یعنی سخن خردمند بر بدین اینکه کل کاذب عاجز و محتاج است در جا  
 میگوید یعنی در کلام میکند بر طریقی میگوید اما مددک است این است یقین است که بویا هر دو تعب کسند و عا  
 است برین اینکه قرآن میفرماید و اولو بیدرک الا لربهم جمله هکذا  
**یعنی خدا را تعالی در آن میکند عقول در آن موقوف است**  
 در آنکه مستقیم است بدین اینکه میفرماید و کلم الله متک  
 بطریق یعنی سخن گفت خدای تعالی بر وی سخن گفتی  
**فصل نهم** واجب است اعتقاد کردن بر آنکه  
 خدای تعالی صانع است یعنی خلقت کون است پس  
 طاعت کنندگان خود را وعده بهشت و معصیت کنند  
 ان خوار و عیسید و عذاب دره است حق و صدق  
 عجز و محتاج است در جا  
 یقین است که بویا هر دو تعب کسند و عا  
 در آن موقوف است  
 در آنکه میفرماید و کلم الله متک  
 سخن گفت خدای تعالی بر وی سخن گفتی  
 اعتقاد کردن بر آنکه  
 خلقت کون است پس

الطالعت



تقاری کلف نمیدهد و عبادی خوفه که با خلائق کرده است  
و دلیل اینکه خدای تعالی وقت میکند در قرآن در حق  
اینرا چگونه جایز است که خود را با کلام و قدرت  
و غنا و دروغ بگوید **فصل دهم** واجب است  
اعتقاد کردن بانکه حضرت حق سبحانه و تعالی غنی  
مطلق است یعنی غنی بالذات است یعنی احتیاج هیچ  
چیز ندارد و برین ایله مخلوقات تمام جدا از خدا  
نیستند و هم محتاج باشد چگونه جایز است که فانی  
و مخلوق مثل هم باشند و حال اینکه حضرت حق بگفت  
و تعالی میفرماید ان الله غنی عن العالمین یعنی برتر است

خدا

خداوندی تعالی نیازت از جمیع مالک خود از غنی است  
پس بکنند که بگفت کرده است از جهت منفعت خدای است  
و از جهت رفع احتیاج ایشان است **فصل یازدهم**  
واجب است اعتقاد کردن بانکه خدای تعالی غنی  
است و در پیش در دنیا و آخرت نیازی نیست به هیچ  
اینکه میفرماید لا تدركه الابصار یعنی در ادراک نمیتوان  
نشدند که حق تعالی را دیدند ای خدایان و دلیل  
دیگر آنکه خدای تبارک و تعالی را میفرماید پس ذکر خدا  
نیستند و هم بر پیشند پس لازم می آید که او هم مانند  
ایشان باشند و این باطل است **فصل دوازدهم**



واجب است اعتقاد کردن اینکه حق تعالی  
 حد است یعنی شریک از برای او نیست پس  
 آنکه هیچ چیز آن از جانب یک ضد نمی  
 تقاضا کند و نیز در قرآن و تورات و انجیل و  
 و عطف همه از جانب همان خدای تعالی آمده  
 پس اگر خدای دیگری هم بود در عالم  
 چنانست که پیغمبر و قرآن و احکامی بفرستد تا اینکه  
 خدای تعالی معادست و فرمان برداری آن نمایند  
 و در عده بهشت دو عید و از برای ایشان بود  
 و در سلسله دیگر اینکه اگر خدای تعالی پیغمبری داشت

مهر آینه در میان ایشان لایزال در یک وقتی نزل  
 میشود مثل اینکه بگوید اراده کند که کسی را فقیر کند و در  
 دیگری اراده کند که آن را غنی نماید یا بگوید اراده می  
 کند که کسی را در دنیا بگذارد و دیگری بر دنت است دیگری  
 اراده کند و یا بگوید اراده نماید که کسی را پسر  
 و دیگری اراده کند که آن را باقی کند و یا بگوید اراده  
 کند که کسی را فرزندی کند و دیگری اراده کند که  
 بخلاف آن و یا غیر اینها در این امور است و احوالات  
 خدای پس چه لازم می آید و از این همه است که  
 حق سبحانه و تعالی میفرماید لو کان فیین الله لکن



یعنی اگر سپرد در آسان و زین می دو خدای که هر آینه  
 قس لازم می آید و دلیل دیگر آنکه خدای  
 عالم عالم و حقوق است و در قرآن عصر آن  
 میفرماید انا المکرم که در حدیثی که این است که غیر  
 این نیست پروردگارش خدای واحد است  
 و این میفرماید که قل هو الله احد یعنی بگو  
 ای پیغمبر خدای که خدای تنها واحد است و این  
 میفرماید که شهد الله انه لا اله الا هو یعنی تنها  
 است میدهد خدای تعالی که نیست خدای  
 موجود مگر خودش که خدای بی همتا است و در

ب

و دلیل دیگر آنکه اگر خدای دیگر موجود بود  
 آینه میبایست که خلقتش و قدرتش و ارادتش در  
 میان مخلوقات ظاهر بوده باشد چنانکه حکم و قدر  
 است و اسم خدای که خالق مخلوقات است در  
 میان مخلوقات ظاهر است پس خدای تعالی  
 و احد است و شریک از برای او نیست که شهدا  
ن لا اله الا الله وحده لا شریک له در شهدان  
محمد عبده در روایت و در تیره علمم اسلام  
 او بیاد و حج فصل سیزدهم واجب است  
 اعتقاد نمودن بر اینکه حق تعالی از چیز زینت و غیر

خاک کعبه



از ذات خدای تعالی حاصل شد و با چیز باشد  
 که چیز از ذات حق تعالی حاصل می شود و یا ذات  
 او چیز حاصل شده باشد پس لازم می آید که خدای تعالی  
 مثل مخلوق باشد بجهت آنکه مخلوقات او در طرف  
 بهین خفیه ارق تعالی متلف بهمین حلقه باشد  
 پس فرقی نماند بود در میان خالق و مخلوق در این  
 بالذکر و در **فصل چهارم** واجب است اعتقاد  
 کردن باینکه خدای تعالی جسم نیست و جوهر نیست  
 و عرض نیست و مرکب نیست و مخلوق الاجرال نیست  
 پس باینکه جمیع اینی مخلوقات

حکم از خدای تعالیست اما اینکه خدای تعالی  
 از چیزی نیست بدین استیکه اگر خدای تعالی  
 از چیزی باشد لازم می آید آن چیز بالاتر از خدای  
 تعالی باشد و حال آنکه بالاتر از خدا ~~صلاهی~~  
 چیزی نیست اگر باشد پس آن او را خدا نیست  
 پس باینکه اولی و اول یعنی خدای تعالی از چیزی نیست  
 پس باینکه از چیزی هم از ذات خدای تعالی نیست  
 پس باینکه فرقه در صورتی که قائمند بر اینکه در  
 ذات از ذات حق تعالی حاصل اند و این  
 اعتقاد کفر است و دلیل دیگر اینکه اگر چیزی

(از)



مفوق شد و محتاج بند بسوی فکر پس اگر حضرت  
حق بسی و تعا ایجا ذبا انچه چینی باشد پس لازم  
می آید که او هم مفوق باشد و یا مثل مفوق باشد  
و حال اینکه ما قبل ازین دلیل از برای بطلان  
این دگر نموده ام در دلیل دیگر اینکه تسبیح مذکور  
ت برگیند و متغیرند از خدای تعا چینی باشد  
لازم می آید که ذات او مفوق باشد و حال  
آنکه این باطل است **فصل نهم** واجب است  
اعتقاد کردن اینکه ذات بقدر سبب  
باری تعا از برای احدی از مخلوقات از حق  
دانس و ملکه مغربین و دنیا و مرسلین حتی از برای  
پس

پس بیاخت تم انبیا و از برای خلفاء و صلوات الله  
علیهم اجمعین شناخته شده است و نگویید  
ابدا بدین وجه اندر این بدلیل اینکه ممکن نیست  
که ذات او شناخته شود یعنی محال است پس اگر  
ممکن بود باشد که ذات حقیقا از برای احدی  
از مخلوقات شناخته شود لازم می آید که ذات  
او حلو شود و مخلوق باشد و یا مخلوقات بشوند و قلم  
آنکه این هر دو محال است پس شناختن ذات  
خدای تعا محال است چنانچه می بیند که میفرماید  
نزداد ممکن است واجب نماند چگونه دانندش از هر کجاست



و دلیل دیگر اینکه مخلوقات یکدیگر را ادراک  
 و می شناسند اگر خدا را هم ادراک کنند و ذ  
 ات او را هم شناسند پس لازم می آید  
 که خدا ای تعالی جنت شناسد و شناسن مثل مخلوق  
 باشد و شباحت بر مخلوق داشته باشد و این  
 با ایدیه باطل است و دلیل دیگر اینست که جناب  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب مهمراج خطاب  
 بجناب اقدس بر تعالی کرده در قرآن بعد از معرفت  
 ذات حقیقی آن و بعد نموده میفرماید و شب علین  
 نانت بشر ما عرفناک حق معرفتک یعنی خداوند ا

نوراً

تر به حق قبول فرمایند آنست که با بشر نیست حتی ابر تر  
 بحق معرفتی که در سر او در آن میباشی پس خدا را از آنکه  
 بت شناسد آن بزرگوار با آن بچشم و فطرت آینه آینه  
 مانند شناسیده است و ممکن هم نیست که پند  
 اقرار بر نشناختن ذات جناب اقدس بری  
 تعالی کرده باشد پس چگونه جایز است از برای غیر  
 او که این ادعای امری را بر خود بخوانند بلکه در حقیقت  
 کفر است و ترک حقیقت و دلیل دیگر اینکه حق تعالی  
 میفرماید لا تدركه الابصار یعنی ادراک نمیکنند عقل  
 و در تمام مخلوقات ذات خدا را در حضرت ابر

نیک



المؤمنین ۴۲ و حر الفداء هم میفرمایند لا یحیط  
 به الاموال و نام یعنی ادراک می شود باینکه خدا را تعاد  
 عقول و افهام مخلوقات و اینها میفرمایند  
 که کل ما یصدق علیه اسم شیئی فهو ما ضل الله به یعنی هر چه  
 اسم شیئی بود صریق میکنند پس آن چیز غیر خدا را تعاد  
 است پس نظایرین دلائل ذرات تقدس خراب  
 بار تعاد شناخته نمیشود و ممکن هم نیست بر همه  
 شناخته شود بلکه هر که ادعا کند که خود ذات  
 خداوند عالمیان را شناخته ام مثل حضرات کج  
 فیه پس آن کس ملعون است و از جرگه السلام

و از جرگه السلام پروردن خواهد بود و یعنی از جمله  
 کفار و مشرکین است و مستحق لعنت و عذاب  
 در دنیا و آخرت و این نسبت در آن سهل است  
 بلکه هر که اعتقادش چنین است باشد که ممکن است خدا  
 ذات خدای تعالی شناخته شود و یا از برای اصل از مخلوقات احد  
 شناخته شده است اعتقاد او باطل است پس در  
 اعتقاد کردن به خدای تعالی موجود است نظیر او که از برای  
 و ممکن ذاتش شناخته نمی شود نظیر او را میگوید آن ذکر کردیم  
 و السلام علی التعلی الهدای و علی تعالی ذکر می شود در ۶۶



**باب دوم در بیان مسئله عدل هست**

بر آن بدو سیکه از روی لغت ضد ظلم و جور است مثلا سیکدی  
که فلان کس عادل است یعنی ظلم نمیب و اما از روی  
اصطلاح عبارتست از جاری شدن حکم خداوند در دنیا  
در حق مخلوقات بکس قایمات ایشان در دار آخرت  
موافق افعال و آثار و تشاوات و ذات و نیات  
نیست ایشان پس هر کس لاک صفت حق بجز نه نعم در دنیا  
دنیا فقیر و هر که لاجرم و کلا مبتدا بهر روی و غمی و غمگند  
سایر آخرت مبتلا کرده است و یا میکند هم از روی عدل  
است *استحکام خراب بود بلکه الحقیقه عینی بقدر وجودی*

و کسبت بکس از قرائیکه مستفاد از آیات بسیار  
و اخبار بسیار است و مجموع مکرمات و نبیویه که محققین  
چون رده معلوم سلام الله علیه *سبحان و اراد*  
از دو حال بیرون نیست و یا باعث گرفتاری است  
ایشان میشود و اگر در دنیا مبتلایان هم و غم  
نمیشد نه هر آنکه میسالت لاملله در آخرت هزار  
مقابل بالاتر از آن مبتلای شوند *سبحان خداوند کریم*  
حسرت چهارده معلوم بود و کسبت تحت ایشان  
که در دو محقق است آن هزار مقابل عذاب *سبحان*  
را بر این داده مکروه و نبیویه صلح میکند مکرمات



بحسین یا کله همین است و یا بخت با عت علی در دنیا  
 ایشان از بخت می شود در غنات بهشت یا پیغمبر از کس  
 در دوزخ دنیا مبتلا بان همس و غم نمیشد هر آینه بعبادت  
 و اطاعت تو انست بان در جهنم بر سر و آقا اگر از ملک و  
 که بر غیر همین ایم و در دوزخ می شود یعنی همان صورت افکاری  
 آنست که از شدت طغیان معصیت ایشان  
 است که بر سر حد افراط رسیده است فرقت رفتن را  
 ایشان بعام اخره تمییز نمیکند که در بعضی از اوقات  
 نزول بیانات شرط طوبی و دوزخ و زلزله شده و  
 قطعی قیام علی و غیر ذلک از بیانات این نیکو نامیده

۲

۱۸

همیشه با تا غیب آقی در بلاد مجیس ایمه علیهم السلام  
 هم میشود و لکن از همت شدت طغیان معصیت  
 ایشان بدرگاه ملک نشان است و ازین جهت  
 است که شکر میگوید گاه با لطف دوست  
 گاه بدی میرسد صورت اعمال است آنچه با میرسد  
 این فی الجمله بیانات دنیوی بود و تا در عالم آخرت  
 پس هر کس را که عذاب مبتلا میکند فی الحقیقه خدا  
 و نه عالم در خارج از جامی دیگر عذاب دیگری نمیکند که تا  
 کسی را عذاب کند بلکه همان اعمال هر کس را در  
 عالم آخرت بر همان کس میگذارد و از این رو و طغیان بدو نرسد



اگر چه بقدر شرح خود دل بهم باشد این جهت است  
 که جناب حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید دنیا از  
 رفته الاقره و معنی قدیث شریف همان است که ما را  
 کردیم و خواهم هم کشت بهمین معنی بدون گناه  
 دست این چنین میگفت پسر معزی: ای برادر  
 چه کاری بدروی: از مکافات خلاقا فل مشوی  
 گندم از کنبه ببری و جو بگری: و جناب اقدس الهی  
 بید مالتقه مر لافکم بده و عند یعنی هر چیزی که ایال خیر و  
 شر از برای نفس خودتان پیش میفرستید همانرا بعت  
 بدون کم و زیاده میاید در روز قیامت و همان جزا

داده

داده می شود و اینها میفرماید ان قسم قسم لافکم و  
 ان استم فلها یعنی اگر اعمال خیر و نیکی میکند از برای نفس  
 خودتان میکنید و اگر کارهای بد یعنی معیبت میکنید  
 اگر کارهای شرارتش از برای نفس خودتان است و غیر  
 ذالک از آیات بسیار در احادیث پیش  
 یکدیگر در بیان معنی عدل و ادر است کلاماً و معنای  
 پس معنی است معنی عدالت خدای تعالی که ما از اعمال  
 کردیم و آنرا بر این عدالت آن است که حضرت حق  
 بسا آنرا تقمیر چیزی را در عالم بسبب از برای چیزی دیگر قرار  
 داده است پس هیچ چیز در عالم خالصاً بسبب نیست



لهذا هر یکی از معصیت را هم سبب از برای یک قسم  
 از عقوبت و عذاب قرار داده است پس  
 هر کسی را که معصیت را در تکبب می شود لایزال  
 خدای تعالی آنرا پادار دنیا و پادار آخرت و یا هم در دنیا  
 و هم در آخرت بخشند مثل اینکه خدای تعالی آتش  
 را مثلا سوزنده و زهر و تر یک را هلاک کننده قرار  
 داده است بجز تقاضای ذات ایشان است  
 و لکن چون نیست الا آن که کسی دست خود را مثلا  
 در آتش بگذارد و یا تر یک را پس بر بخورد بر امید  
 آنکه خدای تعالی او را در قسم است و قادر است  
 که بکشد

بجات دادن خود بجز معصیت بر همین منوالند بدون  
 تفاوت و همچنین است حسنت هر چه طلب است  
 از برای یک قسم از نعمتهای مهلت است پس  
 هر آن و غفلت و فرود ماکول و مشروب و ملبوس  
 و علو درجات و غیر ذلک از نعمتهای رفرو دید هر یکی  
 یک سببی دارند که عبارت از یک حسنه باشد  
 این قدر است که خدای تعالی یک حسنه را قرار میدهد  
 و یک معصیت یک معصیت بیشتر قرار نمیدهد  
 نمیدهد و در شعر در خاکس است یکوف بست  
 و در برای آرام که اعتقاد کثرت پسان فایده

و بجز



خواهد بود که اعتقادش در سینه عدل غیر از این باشد  
 چنانچه است و از درجه اعتبارش قلاست بلکه فی  
 الحقیقه آنکس خدا را ظالم میداند و حجاب و حقیقت  
 سلطان عالم و عادل میفرماید چونهم و حقیرانه  
 حکیم علیم یعنی زودست که فرآورده کثرت بر آن  
 توصیف بدیکه کند ای تقا میکند آما دید از برای  
 می اینکه خدای تعالی عرف دل است آن است  
 که ظالم کسی است که یا متوج و یا عاجز و یا جاهل  
 بقبحات ظلم و یا عاقت باشد و حال اینکه ما قبل از  
 این ثابت کردیم که خدای تعالی متوج و عاجز و جاهل  
 نیست

نیست ظالم نخواهد بود و دلیل دیگر آنکه حجاب  
 صادق استین در کلام مبین میفرماید ان الله لا  
 یظلم شیئا و لکن انفسهم ظلمن یعنی بدستیکه ظالم  
 می تقا ظالم نمیکند خود را کمتر از کبریا مطلق و لکن خود را  
 ظالم نفس خودشان میکنند و دلیل دیگر آنکه ظالم  
 صفت بر او علقه نفس است چنانچه از نسبت در نزد  
 عقل بده دادن صفت نفس را پس خداوند کریمیکه  
 منزه است از صفت نقایص و عیوب و عیوب خودشان  
 در قرآن میسند ظالمین را لعنت کرده است و در عید  
 عذاب جهنم به ایشان داده است و امر کرده  
 است



بندهگان خود را بعد از دست و پا کرده آن اشخاصی را  
 که خداست میکنند پس چگونه که خود ظاهر و السلام  
 علی نوح التوح الهدا و خسته نحو اقب از وی بدان بدست  
 از جمله سکه که مطلق می شود و بعد از سکه جبر و تقوی  
 است یعنی افعالیک از این ان صادر می شود اما  
 بقدر خدای تعالیست چینی که ان بن مجرب است  
 در اوقات و تعلیم و یا اینکه بدون نظیر خود  
 می نماید این معنی خدای تعالی است و قطعاً مدخلی در  
 در افعال عبادت نیست یعنی هر عملیک از ان  
 میکند بدون تقوی خود ای تقوی و معنی اول

له

را جبر که سقید و معنی ان نیز ان تقوی نفس گویند بدان بدست  
 این سکه در محاسبت است شکالت و اقدار  
 م قول علیها در این سکه تقوی است و لکن ما  
 بطور اجراء است را بسوی ان می نمایم و همان  
 ان تقویست که در این است که تزلزلت  
 اما م تقوی صدق علیهم السلام میفرمایند  
 لا جبر ولا تقوی نفس بل امر من الامرین یعنی  
 جبر این است بان معز اول که سپان کر  
 دیم و تقوی نفس هم نیست بان معنی  
 که سپان کردیم بلکه در میان این امر



یک امری نیست و او این است که آن تو  
 فاعلی است یعنی اگر که اهد بر فعل از افعال و هر عمل  
 از افعال بعدی را و در آورد و اگر هر که از افعال  
 همان عمل کند ممکن است که ترک آن  
 کند و قدرت بر ترک آن هم دارد و هم چنانکه  
 قدرت بر فعل آن دارد پس نه در قدرت و نه در  
 ترک در هیچ یک مجبور نیست و با وجود این حال  
 هر فعل از افعال و هر عمل از اعمال که از آن میشود  
 کلا و جمعا بر تقدیر خدای تعالیست و هیچ چیز در  
 عالم بدون تقدیر آلهی نیست و لکن بهمین طریقی  
 نیکو پیمان

پان کردیم و هر که بهمین مسئله را بهمین طریقی پیمان کرد  
 دیم فهمید انکس این مسئله را بطور حق فهمیده است  
 و الا باید در این مسئله سخن نگویید که هلاک میشود  
 یکد تا نیکو این مسئله دریای است که عمقش بقدر  
 آسمان و زمین است و تیره و تاریکست و در  
 میان این دریای پرست از نهنک و ماهیان درنده  
 و مارهای کزنده و قوا رسیده هر یک بقدر که  
 احسنند و قدر این دریا مطلع نیست احدی مگر  
 فردیست که بهیچ نام و تا دلیل بر این مطلب  
 که ما پیمان کردیم حدیث شریف مذکور است



ولکن اینقدر است که معاظیرا خداوند عالم  
 را نمی بیند که از بندگانش او را نشود دیدی بلکه  
 میفرماید ولایرفی لعباد الکفر یعنی حق تمام است  
 نیست از برای بندگان خود معصیت  
 و آن حسنات را از الهی است و دلیل دیگر این  
 بحسب معنی لغوی تعالیست آیه تریف  
 کل کسی عنده بقدر اوایه تریف پیوه ملکوت  
 کل شئی یعنی مجموع اشیاء موجود در خارج و غیر  
 خارج کلاً بقدر او اندازانند الهی معنیست  
 و صفت و ذات موجود است بقدر

خدا

خدای تعالیست پس ثابت شد که هر موجودی در عالم  
 حرکت میکند و بر تعزیری که در عالم تعبیر مسایه چیز که  
 از هر کسی صادر میشود کلاً و جمعا بقدر حرمت  
 الهی است ولکن همان طرا که بیان کردیم یعنی آن  
 بقاعده است هر چیزی را که بخواهد فعل یا آورد  
 بر آورد و اگر بخواهد آن ترک کند میکند این  
 معنی قدرت در آوردن و لکن هر یکی را که اختیار میکند  
 بقدر حضرت الهی است ولکن تو هم کرده  
 نشود از کلام ما اینکه مملویم خداوند عالم  
 تقدیر افعال و آثار بندگان هر دو میکند یعنی



انسان هر عملی که بجز مراد خداوند تقدیر باشد  
 یک است باین معنی که انسان به شهامی عمل  
 نیست بلکه خدای تقدیر و شریک است در عمل  
 کردن مثلا اینکه نفر آدم یک سنگ را از مکان  
 او حرکت دهند این قول باطل بلکه انسان به شمای  
 فاعل است بدون شرکت با حق تقدیر و لکن تقدیر  
 بر خدای پس جز نیست که کسی عمل کند  
 بگوید که خدای تقدیر چنین تقدیر کرده بود این حد  
 تقلید است این قول غلط است تقدیر بلکه  
 تقدیر است بلکه اینکه این تصور جسمی نیست  
 بلکه

في الحقيقة

بلکه تخلف ممکن است و الله اگر این رساله مقام  
 تفصل بود هر آینه حقیقه این است که لا بد از  
 عقل و تقاضای شرف میگردیم تسبیح که بر آفرینی  
 از جهان انصاف آنجا بلکه نظر بر این رساله  
 کنند در راه شک در پستی باقی نماند و السلام علی من  
**باب سوم در بیان نبوت و در این فصول است**  
**فصل اول** در بیان معنی نبی است بدان بدستیکه  
 از روی لغت بمعنی خبر دهنده است و در روی اصطلاح  
 ح نبی کسی را گویند که میرسد احکام ربانیه و تکلیفات  
 الیه را بخلایق بدون واسطه بشیر **فصل دوم** در



بیان دیدار برای اثبات وجود نبی است بدان  
 بدستیک بعد از آن ثابت شد نظایر و بیلگه  
 قبل از این بیان کردیم بر اینکه ای مخلوقات  
 از روی غث نیست بلکه از برای آن است  
 که ایشان را داخل بهشت کند و داخل شدن  
 در بهشت هم موقوف است به عبادت و ق  
 ن برداری حضرت حق سبحانیست  
 که اقامت و فرمان برداری خدای تعالی موقوف  
 است بر اینکه خلائق بدانند که حضرت حق سبحانی  
 تعالی از خودشان چه تکلیف کرده است و چه

بنده

بنده فرستاده است و در اسبق خلائق این معنی هم موقوف  
 است بر فرستادن خدای تعالی کسی را که برساند  
 تکلیفات و قیامت آن ندارند که بدون واسطه  
 پیغمبر احکام خدای تعالی را بفهمند هم ضایع الان  
 که با وجود پیغمبر و اهل بیت و اولاد و علی  
 به حدود و شرا و هزار نفر خلائق مکتف تکلیف  
 خود را درست نمیدانند پس نظر ما این دلیل  
 واجب بود و وجود پیغمبر از برای تبلیغ احکام  
 و تسری خلائق و ان هم نشانیست که پیغمبر  
 از طریق نبی نوع آن نبی را نشان باشد از خود

بود



پس نظایین دلیل واجب شد و چون پیغمبر  
از برای نبی نوعی است هیچ چنان پیغمبر که از جنس  
انسان باشد کجب ظاهر **فصل سیم** در بیان  
اوصاف پیغمبر است بدان حدایتکه واجب است  
معصوم بودن پیغمبر یعنی از اول عمر خود تا آخر عمر که  
کپره و صغیره نکند و کتک و کبودی و خطا  
نسیان هم و حق او جایز نباشد و تقوی او با  
طنی و آرزو و دنیا نداشته بلکه باید تلف باشد بهترین  
صفات و تعلق باشد بهترین اخلاق حسنی که  
در میان امت او احد مثل این نشند و در هیچ صفتی  
از

از صفات کلامی اما اینکه تقسیم باید معلوم باشد به  
دلیل اینکه اگر معلوم نباشد پس جایز میشود و آنوقت  
در حق او کذب و خیانت یا خلق و خالق پس از برای  
خلایق علم قطعی بر خداقت قولش حاصل نمی شود  
و حال اینکه تکلیف بعد از حصول علم است پس لازم  
می آید که حجتی خدای تعالی بر خلایق تمام نباشد و هر  
آنکه مقلود از بعثت پیغمبر تمام حجت است بر خلا  
یق یعنی آنکه خدای تعالی میفرماید و بعثت الله الرسل  
مبشرون و مندرین و انزل معهم الکتاب لعلهم یحذرون  
لئلا یس علی الله حجة یعنی خدای تعالی بر این حجت است



پیغمبران خلائق را بجهت اطاعت بسوی اله است  
 و ترس استندگان آنهاست خلائق را بجهت معصیت  
 بسوی دوزخ و نازل کرده است خدای تعالی  
 با پیغمبران کتاب مآتا اینکه خلائق بر خدای تعالی  
 چیزی نباشد در روز قیامت در وقت پیش  
 کشیدن حساب و در وقت بازخواست  
 و عذاب پس فایده فرستادن پیغمبر نظر  
 بقول خدای تعالی تمام حجت است بر خلائق و  
 حال اینکه تمام حجت هم نمیشود مگر اینکه پیغمبر  
 معلوم باشد پس در کتب شد عهده ذوق

پیغمبر

پیغمبر و دلیر دیگر از برای معلوم بودن پیغمبران  
 است که شک نیست که پیغمبر حجت اله است بر  
 خلائق و خلیفه اله است در میان مخلوقات  
 و فرستاده سلطان قادر است پس فی  
 الحقیقه تفحص در او دلالت بر تفحص قدره اله میکند  
 و کار او دلالت بر کار قدره اله میکند و شک  
 نیست که عدم عجز تفحص است در حق پیغمبر  
 و اگر چنین باشد پس لازم می آید تفحص  
 در قدره اله و حال اینکه این نظر بدلیل بر حق  
 باطل است و آری نمی بینند که اگر کسی از جه

نب



سلطانی و آرد شاهی شود مردم در خلافت  
 و عظمت او پی از جلالت و عظمت سلطنت  
 نش میزند و همچنین است پیرایه سلطنت  
 نسبت بر کل خلائق و از جانب سلطان  
 قوری می بدل آمده است او دلالت بر عقلی  
 قدرت خدای تعالی میکند و کانش دلالت  
 بر کمال قدرت او میکند و اسلام و یگانگی  
 که باید شک و سحر و خطا و نسیان در  
 حق او جایز نباشد باز یکجهتین دلالتیکه الان  
 بیان کردیم و اما اینکه گفتیم که باید

لازم

در همه اوصاف میسده و اخلاق پسندیده  
 ظاهر شده و باطنیه از همه است بگفته و بالا اثر باشد  
 آنچه اینکه شکستگی نیست که هر بدی که در هر آن  
 که هست یکجهت معصیت و جمل آن است و حال  
 اینکه ما قبل ازین ثابت کردیم که پیغمبر معصیت  
 نندارد و جسمی هم نندارد و اما رعیت هر چه  
 شکستگی که نسبت به پیغمبرش کرده هم حاصل  
 می توان و هم عالمی پس ثابت نشد  
 بودن پیغمبر در همه اوصاف آمده با  
 لایزال از همه رعیت و اسلام علیکم



**فصل بیستم** در تعیین پیغمبر است بدان بدستیکه  
 این پیغمبر این اسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 ابن عبد المناف است بدلیل اینکه در اطراف  
 وکناف عالم از مشرق تا مغرب و از جنوب  
 تا شمال مشهور است که کسی در مکه معظله  
 در آمده است اسم او محمد بن عبد الله است و او  
 عای نبوه کرده است و بعجرات بچه و پیشتر  
 یک خرق عادت کل الناس است در طبق  
 مدعی خود اهل رکمرده است و خداوند عالم پدید  
 و تقریب وی در کلام مجنون نام کرده است

از جمله معجزات آن نبی که قرآن عظیم است  
 است که بلفظ عربی نازل شده است و تمام  
 بلغا و عرب و غیر از مشرق تا مغرب از آن زمان  
 تا باینکه آمده است اندک اندک در بندند که یک  
 و یک آیه شد آن سپا و رند پس همین دلیل است  
 بر اینکه او کلام مخلوق نیست بر نبوت آن نبی  
 رکرو یا اینکه خلاق بچند است از مشرق تا مغرب  
 با و ایمان آورده اند اگر انبیاء و نبوه او حق  
 نبود بر خدای تعالی در حکمت و علم قدرت واجب  
 بود که بطلان آنرا از برای خلاق ظاهر گردانید که

فصل بیستم  
 در تعیین پیغمبر است



بجهت مرتبه و قرب و منزلت بدیدار اینکه در حقیقت  
 قدسی خدای تعالی خطاب به پیغمبر می کند و میفر  
 ماید لولاک لما خلقت الافلاک یعنی ا  
 گر تو نبود ای پیغمبر من خلقت نمیکردم افلا  
 ک را و خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب  
 به خضر خرد جانب فاطمه علیها السلام میکند و میفرماید  
 یا فاطمه البوک خیر الانبیاء یعنی پدر تو بهترین پیغمبران  
 است **نص هشتم** واجب است اعتقاد نمودن  
 باینکه هر چه است چس از عز و زینت پیغمبر است از جانب  
 خدای تعالی آنگاه هر آن که بر حق اند و گویند ایشان

یا قبل ازین ثابت کردیم که خدای تعالی عالم  
 از همه چیزنا و قادر است بر هر کاری **صلی**  
 واجب است اعتقاد کردن باینکه پیغمبر خاتم  
 پیغمبران یعنی بعد از او پیغمبری نخواهد آمد **صلی**  
 اینکه خدای تعالی در قرآن میفرماید ما کان محمد  
 اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله خاتم النبیین  
 یعنی محمد پدر احد از مردمان است و لکن می باشد  
 رسول الله و خاتم پیغمبران **صلی** واجب  
 است اعتقاد نمودن به اینکه پیغمبر ماحم بهتر  
 از مجموع پیغمبران و بالاتر از همه ایشان است



معلوم بودند و این ایشان از برای امتان ایشان  
 و از روی حق و صدق بود و چپ ارتن در میان  
 پیغمبران که حضرت نوح و ابراهیم و موسی  
 و عیسی با پیغمبر مام الالغزمنه و اما دلیک بر این  
 مطلب اجماع کشید و مخالف است و احا  
 دیش بسیار روایات قراره مترانه  
 شریفه قراره متا با نه و ما انزل علینا و ما انزل  
 علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب  
 و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و  
 لنسبون من ربهم لانهم لافرق بین احد منهم  
 و کنی

و کنی که مسلمون یعنی بگو ای پیغمبر که ما ایمان او  
 ردیم بگو ای تقوی و بگزینکه نازل شده است  
 با و بگزینکه نازل شده است بخلرت پیغمبر و  
 بخلرت اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط  
 و ما اوتی موسی و عیسی و لنسبون من  
 ربهم لانهم لافرق بین احد منهم و کنی یعنی بگو  
 ای پیغمبر که ما ایمان دوردهیم بگو ای تقوی و بگزینکه  
 نازل شده است بخلرت ابراهیم و بخلرت  
 اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و بگزینکه  
 ایمان کرده شده بخلرت موسی و عیسی  
 پیغمبر آن



و تفرقه نیکیم ما میان احدی از ایشان و ما  
 اسلام بخدای تعالی آورده ایم و دلیر دیگر از  
 برای این مطلب آن است که خداوند  
 عالم جمیع پیغمبران را در قرآن صریح  
 کرده است و همچنین او صیاء ایشان نرود  
 و کتب ایشان را صریح کرده است  
 و همچنین در احادیث آمده است  
 صریح ایشان در است پس کسی که خدا  
 ای تعالی او چهارده معلوم عمرا صریح کند  
 شک نیست واجب است از تعالی  
 کردن

کردن بر حقیقت او و اسلام علی من التبوع  
**باب چهارم در بیان امامت و درین چند**  
**فصل اول در بیان وجود خلیفه است**  
 بدان بدینیکه باقی ازین ثابت کردیم که مراد از  
 بعثت پیغمبر صلح احکام الهیه است بسوی خلا  
 یق از برای تمام شدن حجج تعالی بر خلاق و  
 شکی هم نیست که کتب احکام با بر کار و این معنی از برای  
 خلائق نمی شود مگر بوجه خلیفه بجهت آنکه باقی ازین پان  
 کردیم که پیغمبری با بر در جنس بشر باشد بجهت آنکه احسن  
 است از برای تبلیغ احکام و موالات قلوب



خلافت نسوی او پس بنابر این مرگ و موت  
 در این احکام بشریت بر او جاری خواهد شد  
 پس واجب است بعد از پیغمبر خود خلیفه گزیند  
 بعد از او شرعاً احکام الهیه را در رعایت مرتبه  
 تفصیل از برای مملو کات یعنی پیغمبر بر سبیل  
 اجمال تبلیغ احکام میکند از برای ایشان و گویان  
 است که وجود خلیفه گزین است در این مملکت و در آن  
 نعمت بر خلائق پس واجب است وجود  
 حکمکن بعد از پیغمبر که نائب و جانشین او  
 باشد او از جانب خدای تعالی آورده است

از برای

سکه  
احمد

از برای مملو کات فصل دوم در بیان اوصاف  
 خلیفه است بدان بدو سبب خلیفه می باید منتصف با  
 شد بقوه پیغمبر یعنی باید معلوم باشد از جمیع کنای  
 ان صغیره و کبیره و سب و خطا و ویسنان و عقده  
 و شک و ریب و دسوس و غیر ذلک از سایر صفات  
 و صیغه ظاهره و باطنیه و پاکیزه باشد از جمیع صفات  
 ناپسندیده حتی از اصل و نسب هم می باید از جمیع  
 امت بجهت باشد بان دلایلیکه از برای اثبات  
 این صفات گردیم فصل سیم در بیان تعیین  
 خلیفه و بلا فصل پیغمبر تمام حکمت علمی بنی اطلاق



حضرت امیر المؤمنین و یازده فرزند او غیر  
 ذالک از آیات بسیار و امد دلیل ثقیلی  
 آنست بدان بدستیکه بعد از رحلت  
 پیغمبر ما امت آن بزرگوار در امر خلافت  
 دو فرقه شده اند فرقه حضرت علی بن ابی طالب  
 لب و یازده فرزند او و خلیفه حضرت  
 پیدائند و فرقه دیگر ابابکر که در وقت آن  
 تنگ و غیر ایشان لغیر الله خلیفه و ج  
 نشین پیغمبر میدانند و حق تحقیق در مقام  
 تحقیق آن علیست که ما میگوئیم لایق است که

نست

نست که در امر خلافت صلاحیت و قابلیت است  
 طاعت نظر بدان دلیلکه سابق ذکر کردیم و دلیل  
 دیگر اینکه اگر صلاحیت و قابلیت در خلیفه شرط  
 نداشتیم لازم می آید ترجیح و دادن نعمت از امرت  
 در امر خلافت بآن بر مردمان از روی محبت  
 و این با آن گروه باطل است پس ثابت  
 شد شرط بودن قابلیت در امر خلافت بعد از آنکه  
 قابلیت شرط است پس نظر میکنیم بر این دو  
 طایفه که ادعای خلافت کردند تا برکتیم که صلاحیت  
 خلافت در کدام طایفه موجود است و حقیقت



کرده اند باینکه او خداست شرط اولی علی الهی  
 مشهورند پس جای اختلاف در خلاصیت  
 خلافت آنست و اما آنکه نفر نعم الهی  
 فرقه از امت خلیفه میدانند و فرقه دیگر این  
 نرا بدترین خلق الهی از اولین و آخرین میدانند  
 حتی بدتر شیطان و فرعون و بدتر از  
 اشی صیقلی او عاصی خدای کرده اند و میدانند  
 پس انصاف بیاید ترا که بگوئید با وجه  
 این اختلافات عظیم در حق حضرت امیر  
 المؤمنین که کدام یکی از این دو طائفه اولویت  
 بتقدیم در امر خلافت دارند پس اگر گفتید که

و صد اقسامی از این دو طائفه ثابت میشود و حال این  
 شکی نیست که حقیقت و حلافت حضرت  
 امیر المؤمنین ثابت است بدلیل اینکه مجموع  
 امت حضرت پیغمبر و اتفاق کرده اند که حضرت  
 امیر المؤمنین خلاصیت و قابلیت خلافت  
 دارد باینکه تمامی آن حضرت را خلیفه می نامند  
 میدانند و شیعیان خلیفه اولی را حضرت  
 کسی در حق حضرت امیر المؤمنین عم  
 اختلاف خلاصیت و قابلیت در امر خلافت  
 نکرده است بلکه فرقه از امت افتقار

سینه

کلمه



او شان احق بتقدمند در امر خلافت پس مالک  
 با شایسته نیست بگر آید در شایسته است  
 و یا قوه در آنکه نیست و اگر گفتند حضرت امیر المؤمنین  
 منین اولویت تقدم در امر خلافت و آرد پس  
 ثابت میشود و طلب و السلام علی من اتبع الهدی  
 فصل چهارم در بیان خلافت پس خلفات  
 بدان بد آید بعد از حضرت علی بن ابیطالب  
 خلیفه حضرت پیغمبر علیها السلام است حضرت  
 حسن ابن علی ابن ابیطالب است و بعد  
 وی حضرت حسین بن علی ابن ابیطالب  
 است و بعد وی حضرت فرزند وی علی ابن الحسین  
 زین العابدین

زین العابدین است و بعد وی فرزند حضرت  
 محمد باقر است و بعد وی فرزند وی حضرت  
 جعفر الصادق است و بعد وی فرزند وی  
 حضرت موسی کاظم است و بعد فرزند وی  
 حضرت رضا است و بعد فرزند وی حضرت  
 علی نقی است و بعد فرزند وی حضرت محمد  
 مهدی صاحب الزمان است و اما در سلسله ائمه  
 ای در نیکه بجز ایشان خلفا حضرت پیغمبر  
 اجمع طایفه شیعه است که در ۱۲ علیهم السلام است  
 و احدی در بیان این طایفه از صغار و کبار

حضرت امام محمد تقی بعد از فرزند وی



و در آنس و ذکر روز عقلاء و جهلاء و شک  
 و در پ نیت نکرده اند و این از جهت فرد  
 ریات در دین است و منکمی احدی از  
 ایشان در هر خلافت لکجه لفظ بهم  
 باشد من غیر اعتقاد بس فراموش و یا و این  
 بسیار و احادیث پیشتر در این باب  
 وارد است و مقام بین رساله که در هر وقت و یا اینکه  
 بیان آن خالی از فایده است بجز اینکه دلیل  
 از برای یک مسئله می آید اما میگوید که در او  
 که اختلاف کفر باشد و الا قاعده دلیل بایدم

وجود منکبه مغزات و السلام فصل پنجم واجب  
 است اعتقاد کردن بانیکه ولادت امام بعد  
 ۴ از آن حسی و موجود است ایضا بدلیل رجوع  
 و ضرورت و بلا بدو در دو کین و احادیث  
 واجب بسیار بلکه در حدیثی که در این باب  
 ب مثل حدیث کرم پسین الا رضی الا رجلا  
ن لکان احد النمامن ذرین لعن الکفر باقری نذر  
 مرزبین احد از مخلوقین مکرر و نفر آینه احدی  
 از اینان از ذرئیه من خواهند بود و ایضا از ان منبأ  
 وارد است که میفرماید من مات و لم یعرف امام



فقد

زمانه نجات مینماید با هلیته یعنی کسکه بگردون  
 سدا م زمان خود را انکس بر دست بگردون  
 جا مکنیه و جنب ابیر المؤمنین هم بنز در راه  
 میفرماید تم ایچده الخلق القایم المتضار  
 المرجو الذی ببقائه بیت الدنیا و بیمنه  
 رُفِقَ الْوَرَأُ وَ بُوِجُودِهِ بِنِتِ الْأَرْضِ  
 وَالْمَاءِ وَ بَدَأَ اللَّهُ الْأَرْضَ قَطَا وَ عَدَلًا بَعْدَ  
 مَا مَلَأَتْ جُودًا وَ ظَلَمًا یَعْنِی لَسِبَسْ شَهَاوَةً  
 میدویم تجالفة حضرت سجد خد او فد عالیا  
 لعیان انچنان حجتی که از فدیة پیغمبر حضرت  
 خلدونک

خداوند است و قائم است با امر فرما  
 حضرت افریدگان عالیان از براند  
 پیرامون او انتظار کشیدند شد مجسم  
 و شیعیان است از برای ظهور او  
 میدوید و از رحله فضل حضرت بود  
 و کار است بجهت غلبه نمود انچنان  
 کسیست که بجهت بقاء او باقی ماند دنیا  
 و ما فیها و بکست مینت و برکت او در دنیا  
 داده می شوند غلوقات و بکست وجود پیغمبر  
 او و جو بکست قرار گرفت آسان و زمین و آسمان  
 بزرگوار حضرت اسیرید کار زمین را قسط نور  
 عدالت



قنار ذرات انوار در آسمان و زمین  
 از وجه آن لازم می آید ثبوت وجود ذرات  
 است انوار در آسمان زمین هم چنین است  
 نسبت آن رقیب فلک ولایت و قمر  
 برج هدایت نور است کائنات از وجه  
 آن لازم می آید ثبوت وجه کائنات  
 و از عدم آن لازم نعدم کائنات  
 هم چنانکه تصریح دعاء عید یازده گزیده است  
 و اعتقاد باین نیز نزد ایشان واجب است  
 و از جلا دلایلی که بر این نسبت بگشایند کردگن  
 از برای رسیدی از شیعیان ممکن نیست

بعد از اینکه بر شد از جور و ظلم و ظفر و غیره  
 از احادیث و اخبار بسیار بلکه در حدیث  
 وارد است که اگر چشم هر صاحب چشمی در اول  
 طلوع صبح صادق بگذرد صاحب آن چشم  
 مان نپوشد و گوی که از آن نور آید نماند که  
 و بجز نور خود بود بلکه عقول حضرت عرفاء در این  
 باب چنان است که اگر نبرد که در میان خلق  
 بود کار این دنیا غدار می و موجه نبود  
 هر آینه لازم می آید قنار دنیا و فیضان  
 الکائنات فی الآجین و السموات  
 هم چنانکه از قنار رقیب عالم است لازم

فی آیه قنار



شهادت جناب حضرت سید اشهد  
 علیه و آله التمجید و الثناء است باین معنی چونکه اهل  
 شقاوة و طغیان علیه لعنه الله و غضب الرحمن  
 الیوم الدیان هزار و زهد و پنجاه قسم بدن  
 شریف آن نور خدایوند عالمیان زدند و  
 سر مبارک شریف آن جسده کونوا رسول  
 جن و انس و جانور از بدن شریف آن حجت  
 زمان جسده کردند فی الفور روزه برانند ام ذرات  
 کائنات افتاد و آسمان طپید و زمین  
 لرزید و مجموع ذرات وجود حجت صلابت  
 در آمدند افلاک بحر کات و در ضلالت و غم چندان

فم زبیر

کریست که شفق در دامن او پدید آید و گوایب بزرگ  
 کات ذاتیه و عو فیض خودشان و تاثیرات  
 خودشان چندان گریسته که نقشان در ذرات  
 ایشان و تاثیرات ایشان چندان بهم  
 سید که از برای اهل زمین با ضلالت مرئی  
 شوند و ملائیک در آسمانها چندان گریسته  
 که فریاد نود ایشان بگوشش و حشیان میرسد  
 و حشیان چندان گریسته که هدای گریزد  
 ایشان بگوشش آدمیان میرسد و حشیان  
 در پایان چندان گریسته که هدای گریزد  
 و در آری ایشان بگوشش اهل آسمان میرسد



و ما جهان و جانوران در دریا و دریا و دریا  
 چند آن گریستند که همدای گریه ایشان بگویند  
 عالمیان برسید و دریا با موج اضطراب خود  
 شان گریستند بکنند و در گذر در مقامات خود  
 گریستند و با بوزیران خودشان گریستند  
 و تجارت و بخران خود گریستند و زراعت  
 بنفهان خود گریستند و نباتات نباتات خود  
 شان گریستند و جهوات یکینکه حضرتان  
 گریستند و غیر ذلک از سایر موجودات دنیوی  
 قات چنان گریستند که غرق به که زمین  
 در آن از هم پاشید و مخلوقات غایب شوند

دعای فرار از دنیا

شود بلکه اگر چه وجود بزرگ جد شریف سید  
 السجود باشد نبود در آینه عالم فرار می شد ایها  
 اشید که عارف بهر آن بزرگواران هستند  
 نعم المطلب و الا تعقل کن در حکایت  
 حضرت سید اشهد و چیز از روی شعور  
 تعقل کردید بر شما تکلف می شود سر  
 گریه موجودات از برای قنای جو سید کانی  
 است اینان جدی که قلب العالم به و هم چنین  
 است جد شریف <sup>مطهر</sup> حضرت صاحب العصر  
 و الزمان و سر امر حسن و یا انیک در نزد  
 احدی شیهه نمی شود که حد شریف الهی



وجود شریف بخت آن است که میگویم  
 نبوت وجود تکلیف در میان انس و جان  
 دلیل است بر وجود شریف حضرت صاحب العرش  
 و الزمان و بقا آن در این کمال زمان  
 بدین رنگی حال است در نزد عقل و وجه تکلیف  
 بدون وجه حجت و یا اینکه در خارج نیز ظاهر  
 است که رویت شئی بشی شرط اشفا شئی  
 از شئی که مانند بود مثل اشفاق ذرات  
 کائنات در کل آن از ذات از حقیقت  
 قاضی الی حاجت و مثل اشفاق مخلوق از  
 ملائکه و از کواکب و شمس و قمر و سایر

برجود است

قلب العالم است پس اگر العیاذ بالله برون وجه  
 بدل فانی شده لازم آید فناء عالم ما و غیره را و  
 السلام و در انبیت از برای حسدی از جهت بعد  
 از نفس صریح مذکور و آن متعین که اعتراض کند  
 در این مقام پس خلق احب در کفر چگونه بود  
 احوال پس اگر نبود درین رسالت مقام اجود  
 بلکه بود مثل بسط و تفصیل قبل و قریب از این صفت  
 میگردد عنان قسما از برای شرح صبر  
 که تا بر تفسیح شود و ثواب زردی جهاد  
 السلام من اراد زیادة البیان فلیطلب  
 من اهل بالمشافحه و البیان و دلیل دیگر از

الی بقا وجه



و یا اینکه قبل از این است که نمودیم که آن بزرگوار  
 فی الحقیقه شمس هدایت است در فلک ولایت  
 پس شکر نمودار بود که هر یک از ذرات  
 وجود بحسب قابلیت خودشان از نور  
 خود آن مستر خواهد شد اگر که نفس شمس هدایت  
 در برابرش در و ظاهر مخلوق غالب است  
 و نور هدایت آن در میان ذرات گمانه  
 ضعیف است پس شیوه نمودار بود که حجاب  
 از برای ذرات است نه از برای نفس هدایت  
 بیش از دو دلیل دیگر از برای وجودش  
 یقیناً نفوت آن است که میگویند بالاشفاق  
 نور انوار تابان است

ثابت است و دلیل بر موت در حلت کفر  
 نیز ثابت است پس اعتقاد بوجود و بقا کفر  
 واجب است تا اینکه خلاف ثابت شود  
 دیگر آنکه جایگزین باشد عدل الله علیه  
 الله و حققت فخرم از ایام هود و به ابراهیم  
 عیسی خلیل تا نوح صومر چگونه واجب نمیشود  
 و بقا قطب الاقطاب فی الوجود و شرا  
 المعهود و منظر نظر رحمت رب و درود و سلام  
 باب پنجم در بیان مسئله معاد است  
 معاد در این باب چند مطلب است فقل الله



و بوییدیم و پاشیده شدیم چگونه  
 زنده خواهیم شد میفرماید قد علمنا ما خلقنا  
 ارض منهم و عندنا کتاب محفوظ یعنی تحقیق  
 ما دانستیم آن چیز را که زمین کم میکند از  
 بدنهای ایشان در نزد ما است لوح  
 محفوظ که اجرایی بدنیه ایشان و  
 بهیئت و صورت ایشان را در آن  
 ثبت کردیم از برای زنده کردن ایشان  
 و ایضا میفرماید ان الله یثبت من فی  
 القبور یعنی بر رستگاری خداوندی  
 میان زنده میگرداند آن کس فی را

در بیان معنی معاد و بیان دلیل از برای  
 اثبات وجه معادست بر آن بدستیکه  
 معاد بود و برکت ارواح بسوی جبریکه  
 در در دنیا تعلقی باینجا داشته اند و اما  
 دلیل از برای اثبات وجه معاد  
 اجماع اهل ملک و نمل است و تائید آیات قرآنی  
 نیز بسبب احادیث و اخبار از حضرت  
 ائمه اطهار و دلائل و براتین عقیده نیز  
 بود معرفت فائز و اسرار است اما اولاً  
 دلیل نقل آن است که خود روند عالمان  
 در مقام رد برکاتیکه میگویند بعد از آنکه

انکه ما دریم و دیده



که در تصور خواهم پدید رند و غیر ذلک از آیات  
قرآنی بسیار روایات حضرت  
ایمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در این  
در این باب بسیار است و لکن  
بعضی از آن این است که چون نظر میکنم  
در عالم مسیح که حضرت حق نسبت به تمام  
دگر موزنه فضل خود عظیم وجود بر جمیع  
موجود کرد که ایشان را مستغرق در بابی  
گرم خود کردند و حال اینکه در دنیا دون  
را نیز در تکلیف و مشقت قرار دارد  
و مخلوق خود را تکلیف بعباده و فرمان

ادای کرده

کرده و اطاعت کنندگان خود را و عهده بهشت  
و معیبت کنندگان خود را و عید و زحف  
و عذاب داده است و شکی نیست که فرود  
از ایشان اطاعت و بسیاری از  
ایشان معیبت کرده رند و هیچ یک از این  
هم فرود می جو حقه در این سراغانی نین  
در این دنیا دون بجای خودشان  
نرسیده پس اگر در عالم آخره هم بجای  
خودشان نرسند لازم می آید که ب  
و بخواب طهرت قادر صادق و یا جهل  
حضرت فسیرو علم و حال اینکه نظر بعد از

باید



کلی اینها باطل و از درجه اعتبار ساقط خواهد  
بود و دلیل دیگر اینکه شک نیست که همه  
مخلوقات مخلوق یک خالقند و خالق ایشان  
هم نظر بآرزای بعضی قادر است در دو عالم  
عادل است و با وجود این بعضی از مخلوقات  
بر بعضی دیگر ظلم و جور دستم کرده اند این  
معنی بعضی از ایشان مال بعضی را خورده  
اند و یا غلبه حق دیگران کرده اند و ادرا  
حق آن مردم با مکان نکرده اند و یا بفریب  
دستم و ظلم بر یکدیگر کرده اند و یا بقتل ناحق  
و یا بقتل و یا بغیبت و یا باقرام دستم یکدیگر

کرده اند و یا

و یا بنزدادن غم و ظلم دستم بر امام و در بر  
او کرده اند و بنزدادن زکوة و ظلم دستم  
بر فقراء و مسکین کرده اند و یا بترک سلوتم  
و ظلم دستم بر اقوام و رفق با خودشان  
کرده اند و یا بکج سلوکی و بدرفتاری و ظلم  
با اهل و عیال و زبردستان کرده اند و یا بکردن  
غلت و احترام ظلم دستم بر والدین و رشت  
رین و علمای دین کرده اند و غیر ذلک  
از انواع و اقسام ظلمیکه الآن مشهده  
می شود که مخلوق در حق دیگر میکند و شکلی  
نیست که جمیع ایشان از دار دنیا بیرون

انتهای



و اشفاق مظلوم از ظالم کشیده نشده  
 و اخذ حق از برای من لایق کرده نشدند و  
 گروه از فلاحتی ترک لذات دنیوی نموده  
 عمر خود را صرف عبارة فرمان برداری حضرت  
 باری تعالی کرده اند و یک عمر خود را معیشت و  
 نافرمانی کرده مشغول با انواع و اقسام فروش  
 گذران دنیا شده اند و جزاء طرفین داده نشده  
 است در شکی نیست که اگر امر به عین سوال بکنند لازم  
 می آید و تفحص در قدرت و عظمت و سلطنت  
 حضرت حق سبحانی و جلاله را بقایان دلیل  
 از برای اثبات قدرت و عظمت اقامت بکنند

بسی ثابت شد

بسی ثابت شد و چون معاصر بدلائل مذکوره  
 بلکه مسلمند و حقیقت آن از جمله ضروریات  
 در دین است پس اگر العیاذ بالله کسی شک  
 در وقوع آن کند کار خواهد بود و اگر شک  
 شود اگر چه لفظ نیز باشد من بدون تفکر  
 بخش خواهد بود بجهت اینکه مجموع طوائف  
 بر سبب اجراء قائلند که بعد از موت بهشتی  
 از برای عیش عشرت و دوزخ از برای  
 عذاب و نعمت در کار است  
 اگر چه علم بحقیقت کیفیت آن  
 نه دارند و گنایک هر



طواف معقه نذک اطاعت الدسب دخول  
 بهشت و نصیب سبب دخول جهنم و لکن هر  
 طائفه با عقار وجودشان میکنند که هر کسیکه طریقه  
 خودشان اطاعت و بندگی میکنند داخل بهشت  
 میشوند و الا در اخل محکم خواهد شد و السلام  
**فصل دوم** در بیان کیفیت معارفت آن  
 هم عکس الالباب است بران بدستگیر  
 انسان در این دار فنا کوچ بسوی دار بقا  
 کرده و تعلیم نموده خاتم از این نیست یا  
 محض مؤمن است و یا کافر محض و یا بین آنها  
 اگر مؤمن محض باشد چنانکه پیر در روح از او بپزند

والمؤمنون

مغرب زمین که در آنجا پیش و پشت و درخت  
 گذرانند استراحت مشقول شود و چون روزی  
 عیب در روزهای جمعه شود در وقت طلوع آ  
 افشای صبح صحرای را حاضر میکردند ملائکه از  
 برای ایشان شتر از نذر و بالای آن شتر  
 قصبهای است از یا قوت و زمره و در و زبرجد  
 و ایشان بران شتران سوار می شوند در این  
 زمین و آسمان پرورز میکنند تا آنکه برسند  
 بوادی السلام بحرف شرق در شستند کوفه  
 در آنی تفرج میکنند تا اول ظهر و بعد از آن  
 از آنجا می آیند بزبان است اهل اقربا با خودشان



و زیارت قبور خودشان تا اینکه وقت عصر  
 می شود آنوقت از ابی ایضاً سوار شده بر  
 و از میس گند بر روی هوا تا اینکه میرسد بفرمانت  
 بهشت مغرب زمین و در آنجا مشق العیش  
 و عشرت و خوشنگذرانی و دست راست شوق  
 می شود همه چنین احوال ایشان تا وقت  
 ال محمد پس وقتی که حضرت ائمه هم بریا رجوع  
 کنند همین ملعون نیز رجوع خواهد نمود و در  
 یک از ایشان مقتول شده باشد آنوقت  
 آنوقت خواهند نمود و هر که ایم بیک فوت  
 کرده بودند مقتول خواهند نمود چنانکه در حدیث

والله

و اگر دست لکل ملعون مودت و قتل از برای او ملعون  
 مرد و زن ملعون یکم که دیگر قتل است و آثار  
 جسم ایشان در میان قبور ایشان باقی  
 است تا نفی ظهور اول و از بهشت روح در یک  
 با جسم ایشان خواهد رسید و او اگر محض  
 کفر باشد چنانکه نگیرد در وقت حج صدق بود  
 حج آنرا سپردن مشرق زمین بکارت ا  
 آفتاب بلا حجاب عذاب میکنند چنانکه در  
 است آفتاب عالم مشرق و مغرب مقابل او قرار  
 آتش و نیز بر است لحد را بکارت آفتاب  
 این طایفه را عذاب میکنند تا اینکه فریب



بفروغ آفتاب بشود آنوقت ایشانرا  
 از آنجا می آورند بمغرب زمین و وادی عین و  
 بلده موت در چاه بر حوت که در این آتش سیاه  
 از آن شعله و رست عذاب میکنند تا طلوع صبح  
 صفاق چون که ظاهر گشت ایشانرا از آن چاه  
 نفس در ده ایضا می برند در مشرق زمین  
 بگرد است آفتاب عذاب میکنند و بهم  
 چنین است احوال ایشان تا نفی صور اول  
 و اما در صبح ایشان در میان قیور باقی است  
 ایضا صور اول و دور و شراره آتش مشرق  
 زمین شعله ور شده در میان قیور را حبل

ایشانرا

میرسد و آفتاب بران ببرد سیکه در این مقام کیف  
 شده است عظمت لا بد است بشهر کردن آن و  
 او این است بران ببرد سیکه مراد از روح مومن  
 که بیان کردیم که مشغول بخوشی گذرانند در  
 بهشت مغرب زمین است و روح منافق  
 در مشرق زمین و در بر حوت مبتلا بعد از  
 روح شجای بدون جسم نخواهد بود و کتبت  
 اینکه مجموع حکم اتفاق کرده اند باینکه روح  
 در حد نفس باجوده است و شیعی خود متلذذ  
 بر نعمت و متالم بعد از نمی شود بلکه مقام  
 متلذذ و بر نعمت تمام بعد از شدن مقام

بشهر



و از این جهت است که علماء اتفاق کرده اند  
یکفرد کسیکه معتقد بظاهر است و آنرا  
از جمله که اهل اسلام اخراج کرده  
اند پس مراد از روح روح جسم است  
و لکن آنچه جسم زانی نیست بلکه جسم  
شاید است که از غایب که در عالم مثال خلقت  
شده است پس از برای هر شخصی که در دنیا  
هست لامحال و کچند و یک جسم است آنگاه  
آن است که کجاست ظاهر بر تیرمیت آن دیده  
می شود و جسم آنکس در باطن همین جهت است  
پس وقتی ملک الموت قبض روح آن شخص

میکنند

میکنند خداوند عالم بقدرت کماله خود آنرا  
از باطن این بد ظاهری اخراج میکند  
از برای اینکه اگر بجهتی است مشغول بعین  
عشرت شود و الا مبتلا بعباد است  
هم چنانکه قبل از این بیان شد و اما منکر  
از برای هم چنانکه در حدیث وارد است  
که حضرت میفرماید کما شومو نموتون یعنی  
پیمی یک شامینو اید بهمان طریقی خوابید  
باین معنی که نظر کنید ببینید که در وقت خوابیدن  
چگونه مجموع اسباب است و جسم زانی  
را در بستر خواب گاه میکند از بدوی رود و

عالم



دیگر بدون نقصان اعضا و جوارح درخت  
 و ریخت و غیر ذالک همین طریق است  
 بودن و اینها در دست که طائفه بوده اند  
 معنی را که ما چنان کردیم بر پیغمبر خودشان  
 انکار میکردند حضرت حق سبحان و تعالی بان پیغمبر  
 وحی فرستاد که امت ترا در یک مجلس جمع  
 نامی و امر کن فرقا را از یکو ایدان و فرقا  
 دیگر را با سبانی بر نهیهای خوابندگان و آن  
 پیغمبر نیز چنین کرد باین معنی فرقا را از یکو ایدان  
 نمود و فرقا دیگر را با سبانی بر نهیهای ایشان  
 چونکه فرقا اولیه خواب رفته اند باده نمودند

در عالم خواب

خواب عالم را و چیزهای عجیبه در احوالات  
 غیر سه را و بعد از آن مانی از خواب  
 بیدار شدن و اما چنانچه چنانکه قبل از آن  
 چیزی در عالم خواب مشاهده نمیشد لهذا  
 بسیار تعجب شدند و کیفیت آن را از  
 برای فرقا نقل کردند و آن فرقا نیز در  
 تعجب ماندند و در خواب رفته و ایشان  
 نیز در عالم خواب بجهت احوالات چندی  
 را مشاهده نمودند و از خواب بیدار  
 شدند و کیفیت آن نیز از برای طائفه  
 و نیزه نقل کردند و او نشان نیزه ایفا

در عالم خواب



و بعد از آن ایمان بچین معنی آورده اند و  
 خداوند عالم غرور جل همین معنی را که عبارت  
 رویا باشد بر حال خود و اکتفا است تا اینکه  
 بخت باشد بر آن آشنی ص که ایمان باین  
 نمی آورند و در عقلا معلا جسمانی نمیکند  
 پس جسم چنانکه آن در وقت  
 خواب جسم خود را با رفت و لباس و عطا  
 وجود روح در بستر خواب گاه نمیکند  
 و با وجود این هیچ نقلی در عالم خواب از خدا  
 نمی بیند پس همین طریق است کیفیت مردن  
 انسان پس چونکه حضرت ملک الموت

بقلوب روح انفس

اشخص نمود و بسد و نیویه آن اگر در  
 خانه خاک بوسید و پاشیده همیشه و لکن  
 با وجود اشخص با جسم مثالی که اگر از عالم  
 عالم بهور قلمان خلقت شده است  
 در عالم مثالی که جمیع اموات در او  
 است بطوریکه گانه هیچ نقلی در او نیست  
 پس اگر مؤمن محض باشد در بخت  
 مغرب زمین مشغول بعیش و عشرت  
 خواهد بود و اگر کافر محض باشد مبتلا  
 لعذاب هم چنانکه تفصیل آن قبل ازین  
 گذشت و اما توجه کرده نشود در این



بانکه کیفیت عیش و عشرت مؤمنین در  
 بهشت مغرب زمین مثل عیش عشرت  
 عالم خواب و تمام عذاب منافقین نیز مثل  
 تمام عذاب آن خواب بود نه چنین است  
 بلکه لذت تعیش عالم مثال است و تمام عذاب  
 در آن افلاک بسر برداری دنیا خواب بود  
 و اسلام و ایمان آن قسم استی صیقلی است  
 می باشد یعنی نه مؤمن محض و نه کافر محض  
 باین معنی در عالم دنیا حق و باطن در برای  
 ایشان ظاهر نشده پس چون که بگردند  
 ارواح ایشان با جساد ایشان بهشت

نار و آتش

قیامت یعنی نفی صور پس وقت که گذشت  
 پس صور اولاً حضرت اسرافیل و نفی از  
 آن چهار صد سال آنوقت حضرت پروردگار  
 عالم چند آن باران از دریای که اسم آن کهرنگ  
 و در آنکس عرش الهی است و آب کنگرند  
 تر از نخل و بلوی کنگر مثل بلوی منی است  
 بسیار اند که مجموع روی زمین دریای واحد  
 شود و کلبه سبب وزیدن بار بر آن دریا  
 بر روی زمین تا بمده چهل روز موج میزند  
 تا اینکه مجموع در آت بدنه های بنی نوع  
 انسان در میان قبور جمع شود



و پوست و گوشت و استخوان و غیر ذلک  
 از اجزاء بدنیه بردید بچینه همان بدنهای  
 که در خانهای قبور سپرده اند بدون زیاده  
 و نقصان در امر درست شود و لکن  
 آنقدر است که آن کس فایده حقیقه  
 خارج از حقیقه حس است بجهت صلاحیت  
 دخول در بهشت بر طرز همیشه و اما  
 شمر از برای کف این مقدار آن است  
 که سبب نیک آب بسیار کل آلود  
 غیر صاف بعد از صاف شدن آن  
 بچینی که ذره کسفت و کل در او بوجه

و فلو بلا مانع

فلو طبا باشد بدون زیاده و نقصان از آب  
 پخته همان آب است هم چنین است اهل  
 و اشخاص دنیویه مادامیکه در دنیا اند بمنزله  
 آب بسیار کل آلودند و چون در قیامت  
 کبری حاضر شوند بمنزله آب بسیار صاف  
 خواهند بود پس چگونه مجموع بدنهای در  
 در میان قبور بطور مذکور درست شد  
 آنوقت حضرت حق سبحانه تقو مبعوث  
 میکند در اند حضرت اسرافیل را که  
 نفخه صور کند و این نفخه صور شامه است و این  
 نفخه را نفخه نشور میگویند هم چنانکه نفخه اول



با دشا عالم و عادل را در وادی ظهور و  
 قدرت و عظمت چشم باز کرده در مقام  
 حیرت و تعجب برآیند و در این وقت است  
 که جمیع بنی نوع انسانی از اولین و آخرین  
 در حوای محشر حاضر میشوند و نامهای  
 اعیان ایشان در گردنهای ایشان مثل  
 طوقی اشاره است در اسلام و لکن بدان  
 برآیند در این مقام یکفایند است و  
 او این است که حضرت اسرافیل علیه السلام  
 صوا کند که جمیع موجودات مخلوقات  
 از اجساد و اموات در عالم قیوم و شهادت

در اصفین

را نفی صغیر میکنند و آنرا چون که حضرت اسرافیل  
 در مرتبه ثانیه نغمه صوا کند جمیع ارواح از قوت  
 صور حضرت اسرافیل اسراج شده بر  
 و از میکند با رقابرتعالی تعلق میکنند با  
 بدنهای دیگر در در دنیا تعلق بان داشته  
 اند و بعد از اینکه روح بر بدن آن که  
 هست در آنوقت فلاتی سر از خاک بر می  
 آید فاذا قیام یظنون یعنی در این هنگام  
 است که فلاتی سر از خاک بر میدارند و نظر  
 میکند آثار قدرت و عظمت پرورد  
 گار علی المراتب بد میکنند جلالت

و اللاتینا و الة



و سموات کلاً و جمعا بشیده و بر طرف  
 خواهند شد پس هیچ یک از مخلوقات در آن  
 هنگام باقی نخواهند بود مگر حضرات چهارده  
 معلوم صلوات الله علیهم و اجمعین در آن  
 هنگام منادی ندا میکنند لمن الملک الیوم  
 یعنی از برای کیست امروز مملکت و سلطنت  
 و پادشاهی و جلالت و قدرت و عظمت  
 پادشاهی چونکه جواب گویند نیست که جو  
 اب گویند لهذا بعد از مدتی همان منادی  
 جواب گوید الله و احد القهار یعنی مملکت  
 و سلطنت و پادشاهی مختص است از برای

حضرت اولی

باری تقوی که پیمانت و غالب و قاهر است  
 بر جمیع مخلوقات و ایضا ندا میرسد بسوی  
 زمین که ایها الارض این کسزنگ و این المنکر  
 ان یعنی ای زمین کجا رفته اند بگو کنندگان که طلب  
 بزرگی میکردند و حریفی در جمع کردن دنیا نیرمود  
 اینست بود و در نزدیکی این مید صحرای کارهای دنیا  
 و غیر ذلک از کیفیات اینفانیکه این رساله  
 مقام تفهیم آن نگراهد بود و بعد از آن بر  
 قار در مسخر حضرت رسرا فیصله نفی صورت میکنند  
 بطوریکه سابق مذکور شد و در ادراج جمع  
 مخلوقات از ذوالارواح نطق میکند



بر آن بر نهایی که در دنیا بر آن داشته اند فصل  
صمیم در بیان کیفیت، مهای اعیان است بدان  
بود است که اولیایا بد دانست که مقصود بالذات  
از آفتان انسان در این دنیا درون کیفیت  
کسب معیشت آفره است هم چنانکه جای مقصود  
علیه و الا میفرماید آله دنیا ~~چشم~~ مزارعت الا فره  
یعنی دنیا زاعت گاه آفره است باین معنی هر  
بیماری را که در دنیا بکار بود از اعیان در آفره  
انرا در رو فرامید نمود پس مقصود از آفتان  
بدین کسب معیشت آفره خواهد بود و درون  
جمع کردن درم و دنیا را یک قاطعه دنیوی

الذات الا فره

صالح از برای جامع شود اهدا داشت بلکه جمع  
کردن آن بسو حد حصری موجب رنج و تعب  
دینا مفره در آفره است بجهت اینکه اگر کس  
را العا ذنبا له بطور حرام جمع کند و یا بطور  
طلال جمع کند و لکن نفس و زکوة آن را نهد  
و یا بدهد و لیکن هستی نرساند لهذا حضرت  
پروردگار عالم و عادل در عالم آفرت همان  
مبلغ را با تشنه هم سرخ کرده خصل طوق یعنی  
بگردن آن می اندازند از ندم چنانکه صاحب حق را  
عیان در کلام مباین میفرماید سیطو قون ما  
نجلو یعنی زود است که طوق انداخته شود

در گردنهای ایشان



یا بجزئی که نبالت کرده اند یعنی حق مستحق را  
بایشان نداده اند چون که این معنی را در استیلا  
بر آن بود استیلا بر جناب اقدس باری تعالی  
در عالم ذرات باشد اقرار نمود که از ماضی  
و جان از بی نوع انسان گرفته استیم  
چنانکه میفرماید الم اعهد الیک یا بنی آدم الا تعبد  
الشیطان یعنی آری عهد میناق از شکر گرفته  
ام ای فرزندان آن حضرت آدم یا ای که اطاعت  
و فرمان برداری شیطان میکنند آن  
کلمه مدو باین بر استیلا شیطان نشاء در  
دشمنی است ظاهر و موی پودان العبد و غیره

بذا صراط السقیم یعنی اطاعت و فرمان برداری  
ری من کنید که اطاعت و فرمان برداری من  
را بیست راست بسوی بهشت است لهذا حضرت  
حق سبحانی تعالی که در اینده در درو درینا بر نشاء  
را در ملائکه هر یک از ایشان پادشاه ضعیف  
بزار ملائکه اند که رقیب و دیگری را عین  
منه است نقل رقیب آن است که علیکه از اشرف  
صلا شده اگر فرموده باشد در لوح ثبت شده  
با خود نکرده در احدی از خدام خود را هم متوجه  
که این عمل خیر را که خسته نشد در آن مکان  
بجمله آورده شده است می نفلت کرده که  
در دویم چنین است مجموع اعلا حسنا است





که هر یک از این دو حال بدون نیست  
 فرست و به شرطی اگر خبر باشد رقب نیست  
 کوره می فطرت گفته آن است و اگر شرط باشد  
 عین می فطرت گفته آن است پس هیچ علم  
 از اعیان از صیغه و کبریا که اینک ملکین مذکورین  
 با وجود و فور می هیچ المذکور از جانب رب  
 عفو از برای یوم نشو می فطرت گفته کا  
 شد یاری از قرار یک از یک روانی متفلسف  
 میشد و علم است از اعیان که معتقدند که  
 خود امانند میگردند برب است کردن با  
 طلاق میگردن تقوی کردن پس چگونه خلق اراده

را هر یک از این دو راقب خودی نویسد و  
 یک ملائکه م موکل میکند که همان عمل را در همان  
 مکان و همان زمان می فطرت کرده نگردد  
 و شغل عین آن است که هر علم سینه و معنی  
 که از هر شغلی که هر همیشه خودی نویسد و یک  
 ملائکه م موکل میکند که آن سینه را در مکان در  
 زمان آن می فطرت کرده نگردد و هم چنین  
 است مجموع اعیان سیئات هر کسی را هر یک  
 هر یک آن را عین خود می نویسد و یک ملائکه  
 م موکل میکند که آن عمل را در مکان و زمان  
 تخریب فطرت کرده نگردد پس هر علم از اعیان

انفوان تا کوه ۵۵



مقاربت و یا اراده لغو نکنند مگر آنکه  
 کویق از دور می شوند و بعد از فراق رجوع  
 می کنند و لکن انقدر است که رقیب خود  
 صدور عمل خیر بلا اهلست مامور است که بر پنج مذ  
 کور است کتاب آنرا می گویند که مبادا امری از او  
 صادر شود که باعث اضمحلال ثواب و مو  
 جیب هر مان آن از ثواب شود و عین بعد  
 از صدور عمل سیرت تا بدو مهفت است  
 ماذون نیست که است کتاب آن را می گویند  
 اینک شاید قبل از انقضاء مهده مذکور توبه  
 مقبول کند پس اگر توبه مقبول کند نعم الطرب

والاینها مذکور

مذکور ثبت خواهند نمود و اما حسن و احوه  
 را در لوج ثواب ده حسنه خواهند نوشت  
 بخلاف سیرت و آحاد را در لوج نیات  
 یک سیرت خواهند نوشت هم چنانکه حضرت  
 پروردگار عالم عز و جل میفرماید من جارب  
 حسنه فلان عشره اشغالها و من جارب سیرت  
 فلا یخری الا شملها یعنی کسی که یک حسنه از او  
 صادر شود ده حسنه باو عطا میکند و کسی که  
 یک سیرت از او صادر شود جزا ده یعنی  
 شود مگر همان بلکه از قراری که مستفاد میستند  
 از احادیث بسیار کسی که قصه خیر کند



یکست آن ده حسه ثبت میکنند و لکن قصد  
 ستر را کنند تا اهند نوشت و آه دلیل از برای  
 می اینک مجموع اعمال غیر از پنج مذکور مکتوب  
 و مسطور می نماید آن است که حضرت پرورد  
 کار عالم میفرماید ما یلفظ من قول الالهیم <sup>رقیب</sup>  
 عتید یعنی بنیت هیچ سخن که انسان بگوید  
 مگر اینک در نزد اوست رقیب و عتید یعنی  
 اگر خیر باشد رقیبی که بر او است راست است  
 خواهد نوشت و اگر شر باشد عتیدی که بر او است  
 چسب است خواهد نوشت و ایضا میفرماید  
 آن علیکم لی فظن کراهة کاتبین یعلمون ما یعلمون  
 ان الابرار فی نعیم و ان البغی رخص جهنم یعنی هر آنکه

الکاتبین فظن

می فظن کنندگان اعمال و میدانند آن  
 در ششگان هر عملیکه میکنند و می نویسند  
 شش را بدستیکه نیکو کاران در بهشت خوا  
 هند بود و بد کاران در جهنم متیلا بعد از اب  
 خواهد هفت بود و ایضا میفرماید ان کتب ما قد  
 و آه رهم یعنی ملائکه می نویسند مجموع اعمال  
 ایشان تراستی مقرر شد محال ایشان را  
 و غیر ذالک از آیات تا که بد بگو رفت جان پند  
 بر دوش ایشان با کرام الکاتبین است پس  
 بعد از آنکه این معنی را فهمیدید و در عقاید  
 کردید آن بد دستیکه ایشان مؤمنی را چونکه



اجل موت نزع در رسید بکمره اقرام آن ملک  
 الموت با جنود بسیار و فویک چشم روزگارها  
 قوت رویت آن نخواهد داشت از برای  
 قبض روح آن نازل می شوند و خود را به  
 صورتی از برای آن مؤمن ظاهر میگردانند  
 در اسلام حضرت حق سبحانی و تعالی را بوی  
 میرسانند و در لای بهشت را بر روی  
 آن میکشند و اجازت قبض روح از  
 آن میطلبند و میگویند بشدت با در تری  
 بهشت بمنز سرشت و خوشی که در اباد  
 تر از نعمتی بهشت و انما لکر العیاذ بالله

الاول

اجل موت کافر و فاسق و فاجر در رسید  
 بجهت عقارت و ذلت آن حضرت ملک  
 الموت ۱۲۰ هجری از خدام خود را بعضی  
 از ملائک بصورت بسیار بدیک چشم  
 روز کا طاقت رویت آن نخواهد داشت  
 از برای قبض روح آن نازل میکنند که  
 و کنت تر و شد بدتر قبض روح آن نماید  
 علی ای حیوان که روح اشخص از سر انگشتان  
 تا پای نزع حرکت میکند نور بصورت او تر از  
 چشم نزع شده شده حرکت و در آن  
 هنگام جناب پیغمبر و جناب امیر المؤمنین ۱۲



با یازده فرزندش حلوانه الیه علیه السلام  
 در نزد ایشان حاضر می شود و لغو ذممه که  
 اگر تکریم و محترمند اند که ایشان چون  
 و در آن ساعت معرفت بجای تکریم و کرامت  
 آن بهم نرسانند و بعد از عبور از  
 شه سوگواران کرده از ملائکه نزد او ایضا  
 حاضر می شوند و بعد از آن کرده از شبان  
 نیز نزد او از برای بودن دینش حاضر  
 می شوند و بعد از روح اقوام دقیقه دود  
 ستان او نیز حاضر می شود و مجموع اعمال  
 بیکه بر پنج ملائکه محفوظ و مسطور شده است

بالحاق

حاضر می شوند و لکن هر عمل از اعیان خرد بیک  
 صورت خوب و هر عمل از اعیان شریف بیک  
 صورت برآز برای تکریم در آن هنگام حاضر  
 می شوند و ایشان نیز میداند که هر یک  
 از ایشان که ام عمل از اعیان خود می باشد  
 و این نقلها در وقت است که ایشان مجموع  
 کور و صفای مجلس را می بینند و لکن یکدسته  
 عذاب کردن تشیخس مرگ است و اینویستی  
 نماند داد و نگاه روح آن از غالب بدن  
 دنیا و مفادقت کرده تعلق بر بدن مشایخ  
 و تشیخس از این عالم فانی دنیا فرار کرده در آن

عالم



مثال فرار میکرد هم چنانکه مثل تفریح کو ارب و بعا  
 را و یا ایمن کردیم و او را اینک کفیم و طرات انکه معصومین  
 صلواته الله علیهم همسین در نزد محضر حاضر می  
 شوند تو هم که نشسته و یا اینک ان معنی احضار  
 در روز برای بنی نوع انسان چنین است  
 بلکه تفریح بزرگواران در نزد هر صاحب روحی از بزرگی  
 و کسری از صغیر و کسیر از دولت و دشمن در  
 حالت احضار حاضر می شوند از پیش روی  
 او عبور میکنند ولیکن آنکه طریقه عارف  
 می برایشان خواهند بود که ایشان کین شوند  
 و چه کنند و آنکه طرات نیز صفاتش بلکه الموت

بگفته اند

که این شیعیان و مجتهدان است با و صبر با کن و  
 بروفتی مدارا هر چه اسان تر جان او را استان و راتا  
 آنانکه العیاذ بالله منافقین و به کار انند عارف بکار ان  
 بزرگواران نخواهند شد و آن بزرگواران نیز نشا  
 رتشان بلکه الموت همس کنند که این شیعیان نیست  
 او را هر چه سخت تر و شدیو تر بستان و اسلام  
 فصل چهارم بران بدرستیکه اول کسیکه در خانه قبر  
 نترد میت حاضر می شود ملائکه است که اسم  
 آنرا روح نامند و نشان القبورش میگرد پس  
 بعد از آنکه میت را در خانه قبر بخیر سپردند بقبر



بقدر هفت قدم از سر قبر وی دور شدند  
 روح تنگمیت از جانب سر وی در می آید که  
 تعلق بر بدن تنگمیت پس چون چشم میرسد  
 چشم باز میکند و چون بسین اشش میرسد حرکت  
 میکند و چون بنافشش میرسد سر راست  
 کرده و فرشته و حکم و چون نکشت تا القبور  
 در آن هنگام نزد او حاضر می شده بگویند بویس  
 اعلی را که در دنیا کرده میکوید فرادش کرده ام  
 میکوید ترا تا طمی آوردم و میکوید من کاغذ ندا  
 رم بگو بگو که ترا کفن ترا کاغذ ترست و میکوید من

قلیلام

نزارم میکوید انگشت شهادت تو قلم تو است  
 و میکوید مرکب نزارم میکوید آب دهن تو در  
 مرکب تو است مجموع اعمار و اقوال و انفا  
 بیکه در در دنیا از او صادر شده است خواه در  
 حالت شرفی باشد و یا در استی مرفی و یا ش  
 راستی از روی شعور باشد و یا مستی صغیراً  
 و کبراً اشان القبور مجموع آن را پان  
 میکند اردو اشش نیز می نویسد فن بعل  
 شفا ذرة خرد آیره و من بعل شفا ذرة  
 شرا آیره یعنی کسیکه خرد کند اگر بقبور



مشق ذره تم باشد خواهد آرد و کسی که  
 کند اگر چه بقدر مشق ذره تم باشد خواهد  
 آرد آید بد استیکر مکلف در مقام مجموع  
 اعمال خود را می ده یکی در وقت جاکنون  
 چنانکه مذکور شد و دیگر در همین مقام به  
 پنج مذکور و دیگر در هر صوابی مشق در وقت  
 پیش دادن حس یعنی در وقت خواندن  
 نامهای اعمال و گفتن در نزد ملک  
 و تائب و آماراد از رویت اعمال  
 در این مقام است نه از بار تحلیف است

بسم الله الرحمن الرحیم

کتابت رشته ظهور در این مکلف است  
 در این سلا از برای آن بجهت اینکه در  
 اوقات نیز مبتلا خواهد بود و در اینک هر  
 خداوند علم و خیر میفرماید پس بجهت ذره خیراً مشق  
 براه آفرید این خواهد بود که به پند علی خود را  
 غاش کند اگر چه بسیار باشد نه چنین است  
 مرد از رویه اعمال حشیدن زهر سیاحت  
 و خلاوت و حسن خواهد بود خلا مرد مقدر  
 در این حال بعد از اینکه مکلف اعمال خود را  
 بملاک نشان القبور بقطعه از کفن خود  
 نوشت نشان القبور آن قطعه را از او گرفت



هم چو حلقه که بگردن آنز فرزند از نذ و این است  
 نام او را می تکلف پس اگر بسیاری در آن  
 مکتوب بطور باشد بر او سنگین تر از زکوة چه  
 خواهد بود و اما اگر حسد بسیار در آن مسطور  
 بهشت زینت و فخر تر خواهد بود و تا دلیل  
 بر این که نام او را می بر کسی را بگردن آن می  
 اندازند قول خود او در عالم است که میفرماید  
 و کلر از آن از منزه طاهره غنقه یعنی ا  
 نسان را که تکلیف و بندگی کرده ایم بگردن  
 آن فرزند از ایم جمیع اعمال و انفس هزارا  
 و این است جمله بیان کیفیت نام مجیدی را که

طلعت در این دنیا

و که حضرت اسرافیل ۴ در دفعه اولی نطق نمود  
 گشت یعنی هادوم را مثل کشیدن در قلیان  
 در کشید مجید غلقات حلاکت می شوند حلا  
 کت بگری یعنی تکلیف اجزاء جمیع مروج  
 دات همیشه در جزاء از اجزاء ایشان  
 در غسل مؤمن از فی آن صورت حضرت  
 اسرافیل ۴ **در** دنیا نیک و نود در غسل قلیان  
 می شده تا اینکه **سجودت چهار بار**  
 آنوقت حضرت حق سبحا و تعالی بار از آن  
 دریای صحرای درخت **عزیز است بسیار**  
 و جمیع روی زمین از قاف تا قاف دریا دریا

در اولی



و آن در زیر هر صرع کبوتر و تاملت چهل روز  
 موع میزند با هر قدر در متعری جمع ذرات بدست  
 مخلوقات در میان قبوایشان جمع میکند  
 پوست و گوشت در استخوان و غیر ذلک میبرد  
 و بدون هر کسی بغیر از برای او درست می شود  
 و بعد از آن ایضا حضرت اسرافیل نوح  
 صور میکند یعنی تنه اجزاء مخلوقات را که  
 جذب کرده به دفع میکند در این وقت  
 مجموع اجزاء از صور حضرت اسرافیل  
 افراج شده طیران میکنند از دواغ  
 دواغ هر صاحب دواغ تعلق میکرد بر بدن

آن در این

و در این هنگام خلافت سر از خاک بر میدارند  
 و نامهای در گردنهای ایشان افتاده در  
 هوای محشر صاف کشیده در نزد کتاب الهی  
 طلق و مظهر البی سب حضرت علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام حاضر می شوند تا گاه نامهای  
 اعیان از گردنهای ایشان پرورز کرده  
 در پیش روی هوای عالمی مانند و از روی هوا  
 نیز پرورز کرده نامهای اعیان منومنین از  
 پیش روی اطله در دستهای راست ایشان  
 می افتد و نامهای اعیان منافقین از پشت  
 ایشان آمده بمقابل قلوب با شیطانهای

کذا



پشت ایشان بر خورده و دل‌های ایشان  
 را سوراخ کرده از سینه‌های ایشان در آمده  
 در دست های چپ ایشان می رانند چنانکه  
 جناب علم و خیر میفرماید فاما من ادتی کتبه  
 سوف یبکنا فبا یسر و یقلب الی اهل  
 مسوراً و اما من ادتی کتبه و در آن ظاهره  
 سوف یدعی ثبورا و یصلح سعیراً ان کان فی  
 اهل مسوراً یعنی پس کسی را که داده شده  
 آنکه ای هر آن بویست را است زود به که  
 از روی حساب کشند ای هر او را بحساب  
 آسان و باز که بسور عشره مؤمنین فرود  
 شادی گمان

گمان و اما کسی را که داده شده، مرا بپوش  
 آن از پس پشت پس زود بود که بگو یبورا  
 دیلا و دست و اندامتا این کار بی است  
 که در در دنیا کرده ام و فرسود در آن  
 روز از برای آنکه سودی نخواهد داشت  
 و در غفلت میگم آنرا بدوزخ بفرستند او  
 بوده است در میان اهل و عیال خود سرور  
 از آن کار که در در دنیا میگردد و چنان  
 گمان برداشت که ای هر خود را جافز نخواهند  
 ساخت و حساب پیش نخواهند کشید و بخندار  
 نخواهند کشند آری نه چنان است که او گمان  
 کرده است بلکه پروردگار او در دست بپوش



بندگان و اینهم میفرماید و وضع الکتاب  
فتا لم یمن شفقین مما فیہ ویقولون یا ولینا  
مال بذالکتاب لایقا در صغیرة ولا کبرة ا  
الارواح و وجود ما عملو حافراً ولا ظلمة ربک  
اصدا یعنی داده می شود نامهای اعمال  
نیکو کاران در دستهای راست ایشان  
و نامهای اعمال کنه کاران در دستهای  
چپ ایشان نظر میکند عاصیان در آن  
بنگام بنا عملی اعمال خودشان می بینند  
مجموع اعمال خود را از صغیره و کبره کبر و  
می نهند از خوف عذاب یوم دیان

بگویند این در از ان

در از ان از ان کنه کنه کنه می بینند در نامهای  
اعمال خودشان و میگویند ای وای بر ما چه  
چیز است که ترک کرده اند ملائکه یاد شده  
سک منان از نوشتن اعمال صغیره و کبره  
خودمان و می باید اعمال و نیویه خود را که حافظ  
ست در نزد حضرت سلطان و پروردگار  
عالیمان و ظلم نمیکند بر حسدی از بندگان  
یعنی میکار و اعمال بر نفسی را بان در آنچه  
نگار نامهای مجموع مکملین از اولین و آخرین  
بنهج مذکوره در دستهای ایشان افتاده  
شد در آنوقت فلائق از جناب



مجموع خلافت را یکبار کلمه واحد بنویسند  
 چنانکه جناب حضرت پروردگار عالم مهربان  
 عهد اکتابنا نطق علیکم بالحق یعنی حضرت  
 امیر المومنین علی ابن ابیطالب بنمودند تا همگان  
 اعلم است از ابوطوریکه یکم کوف نیز مخالف  
 ائمه و پیوسته شمشیر را نخواستند بود و آنگاه  
 اینکه آن بزرگوار در جانب حضرت پروردگار  
 عالم عزوجل ایستادند از ایشان هم ائمه فاطمین  
 از اولین و آخرین گردانیده است و ایستاد  
 بسین رتبه از حضرت رب العباد دارالاند  
 بر همین مراد و جناب شیخ بهاء الدین طباطبائی

شاد کمال غائب مظهر العجایب است  
 الغائب المطلب کل طالب حضرت علی  
 این ابر طالب علیه السلام مأمور می شود که نظر  
 به نامحای ائمه خودشان کنند بعد از آنکه  
 نظر بنامحای ائمه کردند جناب حضرت کت  
 ب الله التناطق یعنی امام صادق شاد  
 کل مشهور هر قاصد هر مقصود عالم کفر معلوم  
 باعث موجود و معدوم خزانة علوم  
 الهیة و معادن اسرار و حکمت هفتاد و هفتاد  
 خیر المرسلیت جناب امیر المومنین صلوات  
 الله علیه علیه ذریته الطیبین الطاهرین و ائمه الهی

ائمه شوع



شراه نیز میفرماید بی خورده پنهانند در عالم بیست  
 واقفند از کار و بار هر کسی بی زیرکانشند از همه از بسیار  
 بی درج و قبول اندر کین بی پس جموع انوار فلق  
 تین از اولین و آخرین از کبار و شعایر تنخ  
 در هر زمان از ازمنه و در مکان از امکان که  
 کرده شده است و یا کرده خواهد شد تا انقضای  
 علم مخلوق کلا و بعدا بجناب حضرت امیرالمؤمنین  
 و ذریه علیهم السلام و آن بزرگواران با  
 جناب خاتم النبیین صلوات الله علیهم  
 و جناب با ملائک اسان و زمین  
 از جناب حضرت رب العالمین شواهد

العلم و عبادت

و عبادت پناهند از برای روزی رفیق و رانما چونکه  
 خودمان مستغرق در یای عقلیم حامل باران جمل  
 و ظلمت تابع اقتضای آن نفس هستیم  
 سیر عالمیان کسور ایم لحد این معجز است  
 بینما لیم و ازین جهت است که جناب مولانا  
 متقیان و سرور مومنان و رحمای عالمیان پیش  
 وای انس و جن امیر مومنان روحی الفذرا  
 میفرماید: یا من بدینا شغل: مدغرة طول العمل:  
 و الموت یا ربغت: و البر صندق العمل:  
 و لم نزل فی غفلت: حتی دفنک الاجل:  
 یعنی اگر سیکه مشغول شده با مورات و شیوای



بد استیکو فریب داده است ترا آرزوی ناپا  
 بر او دنیوی پس ناگهان مرگ ترا دست پیکرمان  
 شود جز تو است صندوق امان و کرد کار دنیوی  
 نیستی تو مگر مستغرق در یای غفلت که تا در رسد  
 ترا اجل کاشف الاسرار دنیوی نیستی تو  
 پس الان بمنزل آن است که بشویم آتش  
 گرم است دلکن در وقت موت و بعد از آن  
 خوریم و بید که چگونه گرم است آه نفس و ندا  
 است آن روز بر اثر است در سحر مدیانه است  
 نفسی گفت که شنیدم در علم آرزو که این حدیث از پیام است  
 نه خود راستی عجز از زمانه غدا آرزو که این عجزه و در سحر مدیانه است

الایان

غیر پدیده بر او از خانه کردن برودمان مطلب  
 به کیه سیر کار در آفرینش همه ارباب لغصه مانده  
 به حسب دنیا هست را اس بر خطا به از خطا که پیش از این است  
 به ترک دنیا که تسلط نشوی به در نه چون چو فی نور کدانی  
 به نبرد در داندرون دنیا چه مار به کز در در برودن نقش و نگار  
 به نه این مار نقش فانی است به سیکر نزد روی از کس عاقبت  
 خلاصه کلام این است در این مقام که بیفریاد حضرت  
 ملک علام بجز نظام و مالجه امة الدنیا الاله و لعب  
 یعنی نیست حیوانه و زندگان دنیا مگر کعبه و لعب  
 است در نزد خدا و در نزد ارباب دانش و  
 بیستس قباب پیغمبر صلواته علیه و آله و سلم فرمایند



الدنيا جيفة طالبها كلاب يعني دنيادر حقیقت  
 صحرای است بد بو آینه طالبین دنیا اند کلا  
 نند و شک نیست که طالب دنیا و ذرّه را  
 بقبر از مقام علم و دانش توان شناخت پس نظر بگذرد  
 کنیز در این شصت و عیان و بشناس خلق در این  
 میزان یعنی اخراج کن کلبه تو از آن در غلام  
 بر کسی است بی کوف است و  
 در آنکه سیاه دل است بی عایمان بود  
 کم است بی سینه دل و کوه خواند و عطا  
 و شریح آهنی سنگ یعنی خرد و میج آهنی  
 بر سنگ و جناب حضرت پروردگار عالیمان

در حق سیاه

در حق سیاه دل چه بفرماید جسم جهم و بد الصبر  
 یعنی کفایت میکند منافق سیاه دل را در عذاب  
 جهم و آن قرار گاه بدی است از برای  
 ایشان فصل پنجم در صحبت اعتقاد  
 کردن آمدن کتین بعد از قنات القبور  
 در خانه قبر نزد آن میت که از آن میت  
 سوال کنند و آن کتین دو ملاک هستند  
 رة غلام سیاه یک سیاه تر از قبر باشد  
 سر می ایشان در آسمان هفتم و پا  
 می ایشان در زمین هفتم است و  
 چشمهای ایشان از رق است



دانتش بیرون می جهسد و صوت ایشان  
 مثل صوت رعد است و در کوزه آهنی که در یک  
 بقدر کوه احد است در مدت بمقتدر  
 در میان آتش روزی سرف شده است  
 در دست ایشان بکست بصورته هر چه  
 تر در خانه قبر نزدیتی که طوس باشد و یا  
 فی همین صورت حاضر می شوند و از او  
 میکنند که پروردگار تو کی است و دین تو کی است  
 و بفر تو کی است و امام تو کدام است و کتاب  
 تو کدام است و قبلا تو کدام است و غیر  
 ذالک از امورات دینیه و اعتقادی میپرسد

از اصول

از اصول و فروع دین و از سلوک و رفتار  
 با خویش و اقربا و همسایگان و زیر دستان  
 پس اگر آن مؤمن باشد جناب امر المؤمنین  
 علی این ابطال علی السلام در هنگام ترویج  
 او حاضر می شود مذمت جواب مجموع سلوک  
 را با و تعلیم میکنند و اشخاص نیز از عمده جواب  
 بر می آیند و چون از جواب ایشان فارغ  
 شد روح آنرا پسرند در بهشت مغرب  
 زمین در نزد ارواح مؤمنین و آن ارواح  
 چونکه او را برپینند یکدیگر بگویند و اگر او را  
 آنرا که اسرار حقست کند او تازه از عذاب



جانگسندن و از مومل نکاتین و در زمان  
 القبول و در وقت ریش قبر فامغ شده است  
 و بعد از این که قدری آرام و آسایش کر  
 فت آنوقت هر یک از آن ارواح و  
 لالت دنیا و خویشان در قریب و دوستانی  
 و دشمنیایان خود را از او سوال میکنند که فلا  
 نکس مثلاً در دنیا مشغول بودی شغل چه  
 جهان کس در دنیا مشغول بکدام عمل است  
 پس اگر گفت که او پیش از من از دنیا  
 بدار دنیا آمده است آنوقت آن ارواح  
 در اطراف و اکناف خودشان نظر میکنند

میگویند پس

و میگویند پس کی صحت و کی صحت یعنی در این  
 جای آمده است و میدانشند که او بر حوت برده  
 اند و اما اگر بگویند که من آنرا در دنیا  
 و آنکه رشته ام و بعد از مردن خود ندانم  
 که چه دردی که نه شد آنوقت کنج ارواح  
 انظار و رفتن آن میکنند مثل انظار عیور  
 از روز و در سفر و در کنج صحت نیز  
 ن صحت که است بقا مذکور شد و اما اگر العیاذ  
 بالله کنج صحت از جواب نکرین عاجز  
 شود بر آنوقت نکاتین از روی  
 غضب بر او طعن آرند و گویند که در



دنیا چه کار کرده که زشته ز فرشته نشسته  
 و بعد از آن دو ذکر کران که بر دوش  
 دارند چنان بر او میزنند که خاکستر وی  
 در هوا رود ایضا جناب حضرت پرورد  
 کار عالیان آن میت را زنده کردند  
 و ایضا باریسم که ز کران بر وی زنند که  
 جسدش را بسوزانند و روح در آبا  
 نش مشرق زمین ملحق کنند و وقت  
 طلوع آفتاب را بجزارت که عذابش  
 میکنند چو که قریب غروب آفتاب شده  
 ملائکه عذاب و غلاظت دارند و میزنند

بیلوهای

و زنجیرهای آتشین در گردن وی میزنند  
 و میکشند آن باس را منافقین و کفار کجست  
 وادی شهرمین میزنند تا اینکه میزنند در بلده  
 فقر موت و می اندازند از او در چاه برهوت  
 در اینجا وی را عذاب میکنند چون  
 حج کاذب بلیان شود دیش ترا از آن  
 چاه میکشند سمت مشرق زمین ایضا  
 شد آفتاب بلا حجاب بجزارت کفر  
 عذابش میکنند و هم چنین است حرمت  
 این ن آریام رحمت حضرت امیر  
 حسین صلواته الر علیه اربعین دم



و عن امانك و عن قبلك تا آخر آن تلقین  
 است سبب بگوید ای بنده خدا این بنده  
 خدا در وقتی که پانصد و ملائکه مقرب از نزد  
 حضرت پروردگار در نزد تو و سوال میکنند  
 ترا از پروردگار تو از پیغمبر تو و از امام تو  
 و از قبلا تو و غیره الك و السلام علی من اتبع  
 الهدا و خشی عواقب الردی فصل ششم  
 واجب است اعتقاد کردن بانکه هر چیزی که  
 صاحب روح است از برای آن ششتری  
 و ششتری و ثواب و عقاب خواهد بود  
 هم چنانکه از برای نبی نوع ان است

چنانکه بیان اجماع است بر این مکرر شده و اما  
 دلیل از برای وجه نگرین رجوع شیعه و سنی  
 است و احادیث و اخبار و ادعیه بسیار  
 مثل دعای عسید میفرماید اشهد ان الموت  
 حق و مسائل منکر و کفر فی القبر حق بغیر شهادت  
 میدم من رک حق است و مسولات دیگر  
 و منکر در خانه قبر از میت نیز حق و صدق  
 است و غیر ذلک بل تلقین اموات یا عبود  
 بی عبود از اجمالک الملکان المقربان ال  
 سولان من عند ربک و یسلانک عن  
 ربک و عن ربک و عن کنی بک و نیک

و عن امانک



و غیر ذلک از آیات صریحه التوالا و ادلیل  
 عقلی نیز در این آیات آنست که در اول سطر  
 معاریبان کرده ایم و لکن و جمل آن در این تمام  
 آنست که مشاهده میکنیم که بسیاری  
 از حیوانات بر تیره و کرم و حرم و کرم میکنند  
 بلکه بعضی از حیوانات ظلم بان نیز میکنند  
 پس جناب حضرت پروردگار عالمان  
 ایشان را ازنده نگردانند و داد ظلم را از ظلم  
 ستانند و جزاء طرفین را از بد مشامات  
 خواهد داشت این معنی کمال مرتبه علم و قدرت  
 و عدالت او و بانکه جناب پیغمبر صلوات

علیه

بدرلیل اینکه جناب حضرت پروردگار عالم سیر مایه  
 و مامن در آیه فی الارض و الاطراف یطیر کما جرد الالام  
 امثالکم ما فرط فی الکتاب من شیئی الا بهم کفر و  
 یعنی نیست هیچ راه رنده بر روی زمین و نه  
 هیچ پروردار کننده بر روی هوا مگر اینکه مجموع  
 ایشان اشیاءشانند از برای پیغمبر و مادر  
 لوح محفوظ تفریط نکرده بلکه هیچ شیئی از اشیاء  
 یعنی نوشته ایم در لوح محفوظ مجموع ذرات  
 بر بنده ایشان را در مجموع اعم و در تعار  
 ایشان را پس مجموع ایشان بسوی پر  
 در در کار خودشان قسود خواهند شد

و غیر ذلک



والله اعلم بما يقض اليها من القران، يعني ندرينه  
فهاست کرده می شود از برای حیوان این شیخ  
از حیوان صاحبش چنانکه ظلم بان گفته است  
و اما در ذالک از احادیث در فضیله از آنکه  
اطهار بسیار در دست و پا اینک اول در  
همین عقیده و نظریه طقیه فرود بر ثابت است  
که حیوانات نیز مثل بنی نوع انسان از جانب  
حضرت ربانی تکلمه یعنی هم با یکدیگر  
پیغمبر، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله از جانب  
حضرت پروردگار عالیاں تبلیغ رسالت  
و نشر احکام الهیه بسوی بنی نوع انسان

کرده است

کرده است هم چنین بسوی جمیع اطفال و  
انسان و حیوانات بر تیره و بگوشه نیز تبلیغ  
رسالت و نشر احکام الهیه کرده است  
بعلمت اینکه آن بزرگوار از جانب حضرت  
پروردگار مبعوث شد بر جمیع ذرات  
وجود اگرچه اختلافات شده در این  
مسئله کرده اند پس از برای هر قسم از حیوان  
انسان و جمیع جنس آن حیوان و با ملامت  
نکر از بصورت از جنس فرار در داده است  
که تکلیفات الهیه را با دشمن برسانند  
چنانکه از برای بنی نوع انسان وظایف



مانند ایشان و غیر ذلک خواهد بود و دیگر  
 باشد بدلیل اینکه صدی از عقلا شک و سب  
 در این نگرده اند اگر چه اختلاف در میان  
 علما و ما رضوان الله علیهم جمیعین از برای تنزی  
 است که آیا از برای آن است که آیا از برا  
 ی غیر حیوانات یعنی از برای جادات و  
 نباتات و سایر فرسات مثل انسان و  
 حیوان تکلیف است یا نه از عرفا اتفاق کرده اند  
 با اینکه از برای ایشان نیز مثل انسان  
 تکلیف است و لکن بحسب حدس اگر  
 ترس و خوف نظیر یکدیگر خلاف مقتضای مقام

۲

فصلا و علی یک از جنس انسانند اقرار داده  
 است که تکلیفات ایشان را ایشان  
 برسانند پس از برای کسان دیگر مان  
 و مرغان و ماهیان و مورچه گان و سایر حیوا  
 نات از برای اصفی از اصناف حیوانات  
 از جنس آن اشخاصی را اقرار داده است  
 که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل عیلم جمعی  
 تکلیفات آنچه را ایشان برسانند پس بعضی  
 از حیوانات نیز مثل بعضی از انسان مومن  
 و بعضی ناست و بعضی عادل و بعضی ظالم و بعضی  
 جاهل و بعضی دولتسار اهل بیت عم و بعضی

مانند ایشان



بنود با دله بر این عقیده کشف میکردم حقیقت  
 این مسئله را بجدی که بر احدی از منصفین از  
 نظر کنندگان این رساله شک در پستی باقی  
 نماند باینکه جمیع موجودات که در تحت  
 فلک زحل و قوق آنند و فوق کره ارض و تحت  
 همه ایشان از جانب ملک سنان لودر لاف  
 است اما اگر الرحمن تکلفندم چنانکه تفریح  
 قول خداوند عالم است که میفرماید و ان من  
 شیئی الا بسججده و لکن لا تقفوه و تسبوه یعنی  
 نیست هیچ موجودی و مخلوق مگر اینکه بسججند  
 بجد خداوند عالیشان و لکن شکر طائفه

الیزه

انسانند نمی فهمید هیچ ایشان و عدم فهم  
 ایشان هیچ غیر وجود بر اینست مگر اینکه  
 بر طائفه در میان خود لغتی در رز بلغت  
 خودشان بسججند روند عالیشان  
 میکنند پس کجی شود او بود که از برای  
 ذوی الارواح شد و نشری و حساب  
 و عقاب خواهد بود اگر چه بحسب ایشان و در  
 لیل مناسب این رساله باشد باشد  
 از یک نیز بر کل عوام و خواص جاری است  
 به هر کجا که در زمین روید به و لایحه بیک گوید  
 همین بود که مذکور شد من شکر فیلوسوف من و من

خلیقه



یعنی هر کسی که خواهد ایمان در این مسئله پذیرد اعتقاد  
 کند و کسی که نخواهد غیر آن را خود دادند والسلام  
 فصل هفتم در باب است اعتقاد کردن بانیک  
 شهادت میدهند بر مکلفین زبانه های ایشان  
 و دستهای ایشان و پاهای ایشان بان رعایایک  
 در در دنیا کرده اندیم چنانیک جناب پروردگار  
 عالمیان میفرماید یوم یشهد علیکم السهم و الیوم  
 در جلم جا کانه تعلون یعنی شهادت  
 میدهند بر مکلفین در یوم حساب در نزد ملک  
 و تائب زبانه های ایشان و دستهای ایشان  
 و پاهای ایشان بان رعایایک در در دنیا کرده اند

بلکه از قرآن

بلکه از قرآن که از احادیث حضرات ائمه اطهارین  
 صلوات الله علیهم اجمعین و آری است قرآینه  
 حضرت رب العالمین مستفاد و مرشده مجموع  
 ائمه مکلفین را در روز قیامت در نزد ملک  
 یوم الدین یعنی یغیر حاضر میکنند یعنی هر کسی که  
 علیک در در دنیا کرده است و یا میکنند یعنی  
 همان عمل بخصوص را ملائکه سرگشته ای در یوم  
 ما در نزد رب تعالی حاضر بگردانند مثلاً  
 فرض کنید که شخصی در روز شنبه  
 بعد از ظهر قریب بقرب  
 آفتاب از روز روز



هشتم قوم الحوام در سنه هزار دویست و بیست و  
 که تاریخ این کتاب است بر سر فلان قطعه از زمین  
 بالای فلان عادت کسی نکرده پس چگونه  
 روز قیامت شود حضرت پروردگار عالمان  
 همان ماه هفتده همان روز همان دقیقه همان مکان  
 همان زمان را با صورت همان عمل زنا بیک عبارت  
 از جفت شدن در بدین در حالت رفتار به باشد  
 در حواری شش میگردانند و هم چنین است مجموع  
 رعایای که از مخلوق صادر می شود از صفار و کبار  
 از حسنا و کسنا در هر زمان از از منزه  
 در مکان از از مکنه و همین است معنی ششم از خواه عاصیان

افغانیا

و گنایک و واجب است اعتقاد کردن بر آن هم  
 چنانکه میفرماید حضرت سلطان الیوم علی  
 انوهم یعنی در روز قیامت مهر میزنیم و نهایی  
 عاصیان را آیمانی بیند و باقت قدر نمیکنند  
 اگر قبل از پنج سر مثلا دیده باشند که شخصی در  
 سر هزار دویست است و چهار در ماه رمضان  
 المبارک در روز جبهه غزه در ساعت ظهر  
 یک سجده مثلا نماز بکند و دید بود ایضا شخص دیگری  
 مثلا در همان سر و همان ماه و همان بهشت و همان  
 روز و همان ساعت در ایوان همان مسجد  
 ایستاده غنیمت میکند پس هر وقت از او نایک



بخوابد آن کیفیت را بنما طر بگذر ایندن چشم  
 خیر نظر میکند در عالم غیبت می بیند که همان سر  
 و همان ماه و همان برشته و همان روز و همان عت  
 و همان مکان و همان زمان کلاً و جمیعاً حاضرند  
 و همان شخص بنماز گذر اندوه در مکان خود مشغول  
 بنماز و غیبت کننده در مکان خود مشغول بعبادت  
 و هم چنین هست با شخص از اشخی میگردیده  
 بودید در هر وقت از اوقات در هر مکان  
 از آنکه مشغول به شغلی مرتکب بر عمل بود  
 یعنی همان زمان و همان مکان و همان شخص و همان  
 عمل بر جا و بر قرار است پس همین است معنی

احادیث که در درصحت که جناب حضرت پرورد  
 کار عالیان محشر میگردد در روز قیامت  
 سالها را و ماهها را و روزها را و روزها را  
 و ساعتها را و دقائق را و اکتفا را و  
 از منزه از مع فیها من المخلوقات و الموجودات  
 پس هر کس که بر عمل میکند همان بمشهور از حضرت  
 پرورد کار عالیان در محشر حاضر میگردد پس  
 از او سؤال میکند و جوابش میگردد و این نیز  
 بلکه بجز حضرت حفیظ هم چنانکه قبل از این مذ  
 کور شد که رقیب و غیبه دو ملاک استند  
 خود را بپایان و از جناب پرورد کار

احادیث که در درصحت



عالمیان موکلند بایم بنندگان روز برای لوم  
دیانت تا اینکه حضرت سلطان جزا در بد مکتفین  
را با هم ایشان هم چنانیک جناب خاتم النبیین  
رسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در سینه

الظاهرین میفرماید آن سس جزایون با عالم  
ان کان جزاء فخرافاً و ان کان شرراً فشرافاً  
یعنی مردمان جزا داده می شوند بایم فرزندان  
اگر ایام ایشان خیر است جزا او ایشان خیر است  
و اگر ایام ایشان شر است و جزا او ایشان  
شر است آه اهل کشف المرام از حدیث حضرت  
غیر الانام صلی الله علیه و آله الیوم القیامه

در این

در این مقام آن است مثلاً هر که در امور است  
دنیوی و دینی و جمیع کردن مایه و اسوال از برای  
ذخیره و یا از برای صرف دنیا حریص باشد  
حضرت حق سبحا و تعالی حصر آنرا در هنگام  
موت و بعد از آن بصورت فرس از برای  
آن ظاهر میکند و ایشان نیز بجز در وقت آن  
در آن هنگام میداند که آن حصر دنیوی است  
خود است که الان بصورت فرس عجمه و غیر  
بسیر هجیت در آمده است که خود را عده  
اب کند و عجم چنین است عصب یا حق کردن  
حضرت حق سبحا و تعالی آن عصب را بصورت



کز نذر برای آن ظاهر میگردد اندک ویرا  
 عذاب کند و هم چنین است روایت  
 نامرمان از عذاب و اختیار او ظاهر از عذرة  
 و بنا بر آن حضرت قادر سلطان هر یک  
 از ایشان را بلموره مار عظیمی و در  
 هیئت بسیاری کز نذر برای آن ظاهر  
 میگردد اندک ویرا عذاب کند و هم چنین است  
 خوردن ماهی متهمان از روی ظلم حضرت  
 حق سبحان و تعالی همان خوردن ماهی حرام را بلمو  
 ره آتش از برای وی ظاهر میگردد اندک و در  
 عذاب کند و هم چنین است غنیمت کردن

سک که کین کز نذر عیب هیئت و غیب هیئت  
 در حکام موت و بعد از آن از برای آن  
 ظاهر میگردد اندک آن را عذاب کند و هم چنین  
 هست زنا زانی و صحبت و اختلاط کردن با  
 نامرمان و صرف کردن شهوة در غیر موضع آن  
 در حضرت حق سبحان و تعالی صورت فرک  
 عیب و غیب هیئت از برای آن  
 ظاهر میگردد اندک او را عذاب کند و هم  
 چنین است سخن چینی سخن چینیان و سخن  
 فحاشان هر یک از کلمات آنرا حضرت  
 حق سبحان و تعالی بلموره غیب و عیب هیئت  
 بسیار کند



غیر نمی بر نفس حضرت حق سبحا و تعالی آن نیست  
را بصورت آتش از برای وی ظاهر میکند  
که اول فرسنگ حسادت وی را همچون برق جهنم  
بسوزاند و بعد صاحب فرود را عذاب کند  
چنین است مجموع سیئات مخلوق حضرت  
حق سبحا و تعالی هر یک از آن را بیک صورت از  
عذاب از برای ایشان ظاهر میکند که ایشان  
را با عمل ایشان عذاب کند و هم چنین است  
حسادت مخلوق حضرت حق سبحا و تعالی هر  
یکی از آن را بصورت نعمتی از نعمی جهنم مثل  
حوا و قصور و ارالک و ما کول و شراب

دیکوکی

و ملبوس و ماشا الا نفس و لذاللا  
عین و غلمان و غیر ذالک از نعمای بهشت  
از برای ایشان ظاهر میکند و نیکو کاران  
را با عمل ایشان جزا میدهد و لکن آنقدر  
ست که جناب حضرت حق سبحا و تعالی بعضی  
از اعمال حسنه را بصورت نعمتی از نعمتای  
بهشت و بعضی را بصورت عقوبت از نعمتای  
بهشت و بعضی را بصورت عفو از نعمتای  
بهشت و بعضی را بصورت در یکجای پادشاهان و  
ستارگان آسمان و برکهای درختان و  
قطرهای باران و سایر مخلوقات زمین



در آسمان از نعمت های بخت از برای خود  
ظاهر میکرد اند بخلاف معصیت او هرگز از آن  
را بصورت بکش از عذاب از برای ایشان  
ظاهر میکرد اند که ایشان را بان عذاب  
کند درین نیز وقتی است که عاصیان ناسب  
توبه نماید مودعه مقبوله و نادم و پشیمان نباشد  
پس همین است حقیقه معنی حدیث شریف  
نبوی الناس غیر یون باعمال ان کان خیرا  
خیرا تا آخر و همین است از اسرار تکلیفات  
آخره و احکام ربانیه و همین است حقیقه معنی  
عدالت حضرت عادل و اینجاست در مقام تفسیر و ربط

نورانی

قال و قید و اقامه پیش از این نحو ابد مع ان  
الفهم بیدرک نظر و احوالا بیدرک البلیه با بق  
شاهد یعنی فهم باقی بر فطره توحید ادراک  
میکنند مطلب اینجاست را بنمای و آرد که ادراک  
میکنند آن بلیه معنوع الذهن را بهزار شاهد  
پس همین مذکور است که هر شود از برای طایفه  
سب حق و یقین و باقی بر فطره توحید است  
العالمین و از برای آنکه نیک مشرب شده  
باشد ذهن او بر نمودهاست و تدلیس است  
ضالین و مفلو باشند صد ادا از حرمانت علیین  
لان کثرة الایمان لا یزید هم الا الایمان



باینکه شده ظهور امر و نه بر نیت که حج  
پان دلیل و بسط قال و قیام باشد بهجت نیک  
حدیث مذکور شد و مشهور شده الدنیا  
چند و منزه عن الاخره نفع صحت  
بر براد معز دیگری نیز از برای حدیثین ترفیق  
خواهد بود مگر آنچه مذکور شد چنانکه در میفرماید  
چنانچه میگفت پر معنوی بی ای برادر بود کار برود  
از مکافات خدا غافل شود بی گندم از گندم برود و چون  
شکی نخواهد بود که مقصودش عمر را بر معنوی جناب حضرت  
پیغمبر علیه واله فراید بود ایضاً در میفرماید بی  
گاه لطف خویش دست بی گاه بر سر او برود صورت ظاهر است آنچه در

و اینها

و باینکه اجماع و اتفاق کرده اند علماء شیعه  
اشنا عشریه رضوانه علیهم اجمعین به تفسیر  
و تحسم اهل سبکات و معز دیگری نیز از برادر  
تفسیر و تحسم نخواهد بود مگر اینکه مذکور شد  
بر آن باینکه لکن چیزی که در این مقام از رساله  
پان کردید از حقیقت و کیفیت عدالت و حرمت  
سلطان آنکه عادل است از کمال حقیقت  
علم عد بین و زاهدین است و از مکنون  
علم اهل یقین است و از هر نوع معرفت عارفانه  
است و معاین با محبت خوف و مشتاقانند  
و لایسک شکر خیر حقیر از خداوند متعال گنج معرفت



از ظلمت حنات و پلای از نور بگذارد زنیات  
 برادر پلای ظلمت و در ارتضی عمود آن از مشرق  
 مذهب است و وسط آن در دست  
 حضرت میکائیل است و اما دلیل بر جود  
 میزان اجماع علماء و اخبار بسیار در آید  
 شریف است که جناب ملک علام در کلام  
 معجز نظام میفرماید و نفع موازین با لفظ  
 اليوم القيمة فمن ثقلت موازین فادلتك  
 هم المفكرون ومن خفت موازین فادلتك  
 الذین خسرو انفسهم تبهم خالدون یعنی نهب  
 میزان میکنند ما موازین عدالت را در روز

از استمرا لکری الکرام اخبار و آیات صاحب  
 کشف و کرامات اطلال الیه بقا و جعل الکر فی کل  
 محذور فذاه و این کور کران بهار از خزان  
 اخبار و آن درهای کران مایه را از دریای احیا  
 دیت حضرت ائمه اطهار صلوات الیه علیهم اجمعین  
 استخراج نموده ام و لکن اگر تم لای الامون اقرب  
 للناس تبهم و هم فرغ فکله معروضه مشهورات  
 بسیار که در پیش رو که در خواب نازند این معجز پلای  
 که در خواب فصل عجم واجب است اظفار کفون  
 نصب میزان در روز قیامت از برای سنجیدن  
 اعمال مخلوق و آن رو پلای در پلای از نور و پلای

از ظلمت



قیامت و می بینم اعمار خلافت را پس هر یک  
 حسانت وی کران تر شه اور سنگار از عذاب  
 خواهد بود کسیک حسانت وی کران شه پس طرز  
 زده است نفس خود را بر تکب شدن حسانت  
 و در جهنم نماند خواهد بود پس هر که طالب نیاید  
 بود گاه حضرت قاضی الحاجات است ساجد  
 در فعل خیر است و ترک معصیت خواهد بود  
 خوان من اگر در معصیت تصریح قوله التریق که  
 بنماید در آن روز و الفایده حسانت خود بقدر  
 شقار ذرّه کران تر شه بلکه از ترار که شقار  
 از احادیث بسیار می شه و بیه از زنیان

و کلمه تادی

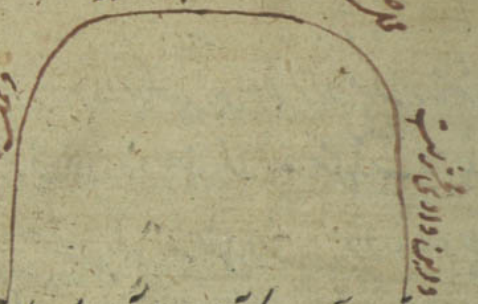
بجست وی حسانت و حسانت نیز داخل  
 بهشت عمر برشت خواهد شد و مناقات نیز  
 پان مفر احادیث و آیه شریفه مذکوره نخوا  
 اهد بود پس در جب است اعتقاد کردن بانکه  
 بیه از بندگان بجهت مرتکب شدن شقار  
 ذرّه از معصیت نیز داخل جهنم خواهد شد  
 بچستی که ترک آن باعث دخول در جنان  
 می شدم چنانکه بیه از بندگان بجهت مرتکب  
 شدن شقار ذرّه از حسنه داخل جنان می  
 شوند بچستی که ترک آن باعث دخول در  
 بنران می شد همچنانهم هذا الكلام کلام الامام



محل آبگاه عقبر و کلابه در دهه هزاره

محل صحنه و کلابه

در این دهه هزاره  
و در این دهه هزاره  
و در این دهه هزاره



و این صحنه است که آتش از آن شعله در است  
و زبان میکند از برای عاصیان و مارا و کژدمها  
و عقارب را نهایت کرسنگ اشطار و آن  
از برای مومن مطیع وسیع نرد می شود و از این  
آسمان و از این آسمان و زمین و سنگ تری  
شود از برای عاصی گناه کار از موی سپهر  
باریک و ظلمات ملامت می شود که در روز قیامت  
بر او بگذرند و لکن هر یک موافق ای فرودشان

و در این جزایات و در تراک اشتر و در فوفا من آله  
الملك العلام القیامتة فصل منهم واجب است  
اعتقاد کردن وجود هر طرد در روز قیامت  
و آن یکی است باریکه از مردود شد تر از شمشیر  
بسیار آن مثل کمان بر بالای جهنم کشیده است  
تا به بهشت یعنی بیکر کعبه بر لب جهنم است و بر  
دیگرش مثل کمان بر بالای جهنم کشیده است تا  
بر لب بهشت و درازی آن هزاره را راه است و هزاره  
علافتن است و هزاره از آن طرف کور است و آن هزاره  
نخستین آن در هزاره و در وسط بی عقبر است و در عقبر در دهه  
هزاره و ظلمات از هزاره شد دادن حساب از فقه میکنند و آن صورت

آن را بنامت و لاج



و عذاب بارانی عذاب و کرمان و کشتار  
 لعذاب نیشهای عقارب شونده و غیر  
 ذالک از انواع و رقاصم لعذاب  
 جسمی مبتلا شوند و اما دلیدر وجود  
 صراط اجماع شیعہ و مخالفست و وجه  
 صراط از جمله ضروریات در دین است  
 پس منکر وجود آن نجس خواهد بود و  
 قرآن و اخبار و صفات ائمه طاهرين  
 صلوات الله عليهم اجمعین، طاعت وجود  
 صراط در لوم دین و ذکر آنها باعث تقوی  
 در کلام با ظهور مرام خالص از شره خواهد

بود

بر او در میکند پس بعضی بر او میکند رند مثل  
 برق چغنده و بعضی بگذرند مثل آب روانه  
 و بعضی بگذرند مثل آن روانه و بعضی  
 بگذرند مثل طفل با شستن راه روانه و  
 بعضی بصورت رنج و مشقت بر او بگذرند و  
 بعضی چون که بگذرند رنج و مشقت قدر ازان  
 بگذرند معلق شوند و چون که معلق شوند آتش  
 زبان میکند قدری ازان جدا کنند و قدر  
 با قرکه آرد و بعضی اذیت آن از خوف کفر  
 همچون پهلر زان و ترسان با بی پروی  
 آن کند آرد پخته بقدر جهنم یکی خود روند

و عذاب



و اما به این کیفیت که حق در این مقام کرده است  
مضمون آن حدیثیست که جناب الا  
ستاد سراج الدین رئیس العرفاء و دین  
المستهدین مرع الف باقلین و المجدین  
مروج المکنه و الدین شیخ احمد بن زین  
الدین اطلال الیه بقاه و جعله الیه فکثر  
خذ و رفته در رساله حیوانه النفس ذکر  
فرموده است والسلام فمن لم یقبله من  
ما ذکرناه اولئک هم لها لکون و عن ال  
اطالین بکون فصل دوم در حبیب است  
اعتقاد کردن وجود حوض کوثر در صحرا

۷

مجلس بدلیل احادیث المریدیه از حضرت  
فیر البشر و ائمه اثنا عشر و بدلیل اجماع  
جمع و نقل قرآن مبین که قال الیه فکثر  
بالحیر البشره اعطین کر الکوثر بدینکه  
ای پیغمبر بتو عطا کرده ایم حوض کوثر و اما  
او صاف آن از قرار یک مستفاد از احادیث  
حضرات ائمه طهارین صلوات الله علیهم را  
می شود و آن است چونکه روز قیامت شده  
مجموع فلائق را و لیس و آفرین در صحرا می  
یک عرض طول آن باشد هزار فرسنگ است حاضر  
می شوند اگر تخم فردا از نذر زمین نیاید و

زیبای



آن وادی نیز کالمهل نیز ابو جوه یعنی مس  
 که رفته برشته میکند تا بش ان رویهای خلا  
 یق و آفتاب قیامت نیز بان حراره کزای  
 که آفتاب همشگر مرتبه بالاتر از حرارت  
 دنیوی است بر بلندای یک نیز در بالا اوس  
 خلائی است پس حراره شده ایده اینجا نیک  
 فوق آن منوره نیست بر خلائی غلبه میکند  
 که جمیع پانصد هزار فرسنگ دوری از فوق  
 می شود بلکه از قرار استماع از استکارا  
 اطلال آن رفاه شاه زده شتر از عرق  
 حضرت سلمان بن داود می که معلوم است

در این

سیرابی می شود چون از آن راه بگذرد  
 انقسام مرکب و موی نسبت که خلائی  
 هلاک شوند لهذا در همه ایشان اعتش  
 فریب بر آورند گویند ملکا پادشاه را که  
 کار ساز اقسام بجلالت و عظمت  
 و بزرگاری تو که ما رضایم در اخل ختم شوم  
 در از این اصول عند اب حشر نجات با هم  
 خلاصه کلام در آن هنگام حوض که در در  
 و حیات حشر در نزد خیر البشر از آن الاثن  
 عشر ظاهر است و پهنای آن سیصد فرسنگ  
 است آب آن از زیر زمین می آید



داند فر دوس اعلاهی رود بشدی چنان  
می رود که تیر از جلا کمان کنت بر رود  
و بهر جا که می رسد نکند و هر که در وی افتد غرق  
نشد و آب در سفید تر از شیر و شیرین تر  
از عسل و خوش تر از مشک است من  
شرب میزند و شربت کم نماند ابد الکیک است  
یک شربت از آن خورد هرگز تشنه و کزنده  
نشود و کزنده علیل و بیمار خواهد شد و هرگز نم  
و غم و بلا بوی او نندید و هرگز پریشان حال  
و زنده با کسی نکرده و هرگز نمیرد و بر بالعبین  
و در آله دهرین در بهشت باشد و کتله

انالی ان

آن از طلاست و قطراتی آن از مشک  
وز عطران و سنگ ریزهای وی در او مروارید  
و گوهر و زبرجد و مرجان است و شسته اند  
در میان مرغیان خوشش الوان خوشش  
الحاق و نهاده اند در میان آن قندهار  
بعد دستارگان آسمان و نامیده اند  
حوض را بکوثر یا بن برمان که آب اندازد  
رود و در همه آن از نهریکه کوثر است  
اسم آن فلاحه الپیان در آن زمان  
دلیل سوار و حله میدان کوثر دریای  
ارض بخت صاحب دو الفقار عالم گیر در



فلو ق هم بشیرند و نیز بشیرند آن پیشو عالم  
باعث فرزند امیر و هم میدان لافتنی نظر  
بر هر قرآن و هر آن نفس حضرت خیر المومنین  
یعنی جناب حلاوت امیر المومنین صلوات  
الله علیه و علی ذریته الطیبی الطاهرین بر سر  
آن حوض و فرست هم چنانکه جناب حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید آنرا اعطیت  
الموض و علی ذریه من یعنی بدو است که من عطا  
کرده شده ام حوض او امیر المومنین و قرآن  
است و آن بزرگوار در آن روز بیضا خورد  
از آب سیراب میکردند و ملا غلام و شاد

درین بار

۱۰۱  
لب آن حوض که شکر تکلمند که اعدا حضرت الله  
برین صلوات علیه اربعین روز لب آن حوض  
دور کنند بعلت اینکه حضرت برود کار عالیان  
حرام کرد در نیده است آب شکر در آن شفا  
یکه فایده اینها ایشان از رحمة انوار الرحمن دراز  
عداوت دشمنان ایشان پس هر که طامع  
آن آب روان روز حسنت از دست  
شریف حضرت اجتهاد است می باید  
مجتبه حضرت چهارده معلوم صلوات الله  
علیهم اربعین و عداوت دشمنان  
ایشان در مقام علم و عمل زیاد کنند



بدلید انکه از حجت ففلا بدون عداوت نمی  
نیست هم چنانکه از حجت قلبی بدون علم نمی  
پس بریک از شیعیان موافق حجت در مقام  
معرفة اطاعت زودتر خود را بر لب جوی  
میرسد اللهم انك تعلم ما نمانا ائمتنا علينا  
يا رحمن بالزيادة في جهنم والغداوة في جهنم  
اعدائهم وظلمك يا سبحان يا عفران فصل  
بازدم واجب است اعتقاد کردن وجوده  
شفا عت در روز محشر فیست یعنی  
اجب است اعتقاد کردن مکلف باینکه  
جناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز

الف

و انفسی در یوم لا ینفع مال ولا بنون الا  
من آتاه الله بقلب سلیم یعنی در روز قیامت  
در ~~حساب~~ عصابت محشر اینها بیکدیگر  
شده رجایه بسوی آن که نشسته است  
بیکند بدرگاه حضرت کریم منان عفران  
که دوزخ کردند حضرت ائمه معصومین  
صلوات الله علیهم اجمعین را که شفا عت  
کنند بدرگاه او از برای شیعیان و  
محبین خودشان و مادون کرده اند صد  
پست و چهار هزار پیغمبر آن که شفا عت کنند



هر یک از برای آن است که ایمان بنوده  
 ایشان آورد و عمل بقول ایشان کرده اند  
 پس بعد از شک خباب و حضرت فاطمه الزهرا  
 علیها السلام و علی و زینب و الطیبین الطاهرین  
 بدرگاه حضرت ارحم الراحمین شفاعت  
 کنند این چنین و جناب حضرت اکرم الا  
 کرمین نیز قبول فرمود و حقش تعیین  
 در آن وقت جناب حضرت امیر المؤمنین  
 با یازده فرزند خود ائمه معصومین صلوات  
 الله اجمعین بدرگاه حضرت

بر

رب العالمین شفاعت میکنند از  
 برای شیعیان و مجتهدین و هم چنین انبیا و  
 و مرسلین شفاعت میکنند از برای  
 مطیعین و جناب حضرت کریم رحیم نیز  
 قبول شفاعت ایشان کرده عاصیان را  
 از عذاب جهنم نجات داده در جای  
 جنان مقیم میکند در آنجا که از قرار استغفار  
 از اجناس و حضرات ائمه اطهار صلوات  
 الله علیهم ائمه ادرار القرار میشود و بعد از  
 ایشان نوزده نفر است از فرزندان غیب  
 منادی از جانب حضرت رب العالمین



و پدر زن شفا عت میکند و بالعکس  
 و زوجه از برای شوهرش شفا عت میکند  
 و بالعکس و پسر عمه از برای پسو خاله و  
 پسر عمه و پسر عمه و پسر خاله و عمه و خاله  
 و خاله شفا عت میکند و بالعکس و هم چنین  
 سایر خویش و اقربا و اقوام و قبیله از  
 برای یکدیگر شفا عت میکنند و دوست  
 از برای دوست شفا عت میکند و بعضی  
 از برای ذوی الحقوق خود شفا عت  
 میکند مثل اینکه کسی در دار دنیا احسان  
 بکنی کرده باشد باین معنی بود و یا عالمی

ندام میکند که هر یک از اهل بهشت از برای هر یک  
 شفا عت خواهد شد شفا عت کنند که ایشان در حق  
 عاصیان بدرگاه ملک مسان مقبول خواهد  
 بود در آنوقت هر یک از اهل بهشت  
 از برای هر که خواهد شفا عت میکنند مثل  
 اینکه اگر پدر بهشتی باشد فرزند جهنمی بود از  
 برای فرزند شفا عت و بالعکس و  
 برادر از برای برادر و یا همیشه شفا عت  
 میکند و بالعکس و مادر از برای فرزند  
 شفا عت میکند و بالعکس و در امور  
 از برای مادر زن و خواهر زن و برادر زن



و یا نان و یا آب و یا لبکی بکسی داده باشد  
 اگر چه بتواضع و یا با نکه داشتن احرام نیز  
 باشد بشه لا اله الا الله در روز قیامت آن کس  
 در جهنم باشد و مستحق در بهشت مستحق از  
 برای خود شفاعت بکند از فرار یک مستفاد  
 در از انادیت میشه و بعضی از دوستان  
 اینجاینگه و در دنیا هیچ علی خیری از ایشان  
 صادر نشده است که با عت بیایه ایشان  
 شود و هیچ احسان نیز بر هیچ مؤمنی نکرده  
 اند که آن دست او نیز خود را داخل بهشت  
 کنند و لکن روزی از روز دنیا شقی مؤمنی

ملک

بخت شده حراره و یا کثرت غلبه بروده پناه بسایه  
 و یا پیش از استیجار آن پرگاده بود در آن روزی  
 پسند که آن مؤمن در میان بخت میخواستند  
 نوقت رو میکند بان و میگوید که یا فلان تو  
 در غلانه روز دنیا پناه بدیوار و یا بشی از استیجار  
 من برده بودی و آن حق من است بگردن تو  
 بنویسم امروز شفاعت کنی که حضرت حق تعالی  
 مرا از عذاب جهنم نجات داده داخل بهشت  
 عزیز شدت گرداند و آن نیز در حق او شفا  
 عت حضرت حق سبح تعالی نیز شفاعت  
 آن کرده آن عاصرا از آتش جهنم نجات

ملک



داده داخل بهشت میگرداند بدان بدر  
 سبب مجموع ایشان که از عذاب هفتاد و نه شفاعت  
 مشافعتین بخانه یافته داخل بهشت  
 میشود مجموع ایشان از مجتبهین حضرات  
 چهارده معصوم صلوات الله عليهم اجمعین  
 میباشند بلکه از مجتبهین عداوة دشمنان  
 آل محمد علیه و آله نیز دلگهای ایشان  
 باشد بعلت اینکه بهشت در غیر این طایفه  
 نفی حرام خواهد بود پس اهل بهشت از  
 این غیر این طایفه شفاعت نخواهند کرده  
 جناب اقدس باری تعالی قبول شفاعت

ازین

ایشان کند و راه دلیل اینکه جناب  
 خاتم النبیین استشفاع از برای ائمه معصومین  
 معصومین صلوات الله عليهم اجمعین بمعنی  
 مذکور میکند حدیث شریف آنحضرت  
 است که میفرماید از حضرت شفاعتی لایزال  
 البقا من امتی یعنی ذخیره شده است  
 شفاعت من از برای بزرگان دوزخ است  
 من در آن من باین معنی کیفیت که ذکر کرده  
 شد دلیل آن قول جناب امام حسن  
 عسکری علیه السلام است که در تفسیر الرجم  
 میفرماید معناه چگونه جناب اقدس بار



نعم در بد و اچیز خلقت مخلوقات کرد  
 صدر رحمت فضل آفرید تو و نه رحمت را در  
 خزانة غنیت خود مجوس گردانید و مشاع  
 آن را بجانب حضرت خاتم النبیین و  
 سید المرسلین عطا فرمود و یک رحمت  
 فضل را در میان مخلوقات و موجودات  
 مشترک گردانید و این همه محبتی که مخلوقات  
 بکدیگر دارند مثل عاشق معشوق و محب  
 محبوب و مادر بفرزند و فرزند با مادر و پدر  
 بفرزند و فرزند بسید و بیای و احوال و  
 پررم و دینار و بدینا و آفره و مجموع میل

الذی

و محبتی که در میان جن و انس و حیوانات و طیور  
 و حیوانات برتر و بکرتره و از جمادات و نباتات  
 تا اسرار مخلوقات در ارضین و  
 سموات بلکه از ارضین و سموات و کواکب  
 و اسرار مخلوقات که در عالم غیب  
 و شهادت بهم میرسد مجموع میل و محبتی  
 که از بدو عالم تا یوم حسنات در میان مجموع  
 مخلوقات بوده و خواهند بود کل این اینست  
 مگر محبت نشر کردن یک رحمت فضل حضرت  
 حق سبحان و تعالی است که در میان مخلوق مشترک  
 گردانیده است بلکه این همه معصیت است که مخلوقات



در کل آن بدگاه حضرت سلطان مغان  
میکنند از دوست و دشمن و هلاک نمیشوند  
بلکه فرجی از برای ایشان نیز هست تا یوم  
موت و بعد از آن بلکه روزی ایشان  
دشمن استی ایشان نیز زیاد تر و خوشتر  
در کل نیز الان در آن حکم بیشتر و قطرات  
باران نیز با وجود این حال از آسمان  
نزول میکند و آب چشمها خشک نمیشود و  
زینای گیاه میروید و پستان عظیم از برای  
هلاک خلایق نازل نمیشود خلایق بر طاعت  
نمی شوند نسبت کل این مگر نسبت نشر

کوان

کردن همان یک رحمت فضل جناب حضرت  
کریم پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه باذن جناب  
پروردگار عالمیان لب مبارک را شفقت  
یکتاید پس چون که لب مبارک را شفقت  
کشد جناب اقدس باری تعالی میکند  
که در رحمت یکتاید و نود و نه رحمت فضل  
نیز در میان شیعیان و مجتبیی حضرت امیرالمؤمنین  
و ذریه او نشر کند و جناب پیغمبر صلوات الله علیه  
الذین یحیون میکند و بعد از آن منادی ندا  
میکند که اهل الجنه بیست رت باک شمار که  
از برای هر که خواهر شفقت کند که شفقت

ن



بدرگاه حضرت حق تقبل فرماید بود  
بعد از آن اهل بهشت بطور مذکور از برای  
هر که خواهد شفاعت میکنند و شفاعت ایشان  
بسیر تقبل فرماید بود هم چنانکه قبل از این مذکور شد  
نقل در ازدم واجبست اعتقاد کردن وجود  
بهشت و نفی آن با یکدیگر موجود است الا آن  
به لید نص قرآن و احادیث انما ارحم و  
ت استحق ربین عالمیان در جهنم و این  
ایالات و الاخبار اکثر من ان یحیی و اظهد  
من بذکر و تا ثبوت استحق معلوم است  
ایضاً بعلمه اینکه بفرق دو فرق از منی لسان

و فی لسانی

و فی لسانی و طایفه یهودیه و نصرانیان و فرق  
اربع از مجوسیه و جموع اهل ملل و مختلف من  
التقدیمین و المتأخرین از علما و مجملاد و از  
نات و ذکور و از صفار و کپسراج و  
اتفاق بر وجود جنت کرده اند و لو کان  
ارجح لا یغیر اگر چه هیچ فرقی از این فرق مذکور  
اطلاع بر حقیقت کیفیت آن ندارد بلکه  
فرقنا جیده یعنی شیعه اثنا عشریه بلکه ضروره  
و بدیهست وجود آن در میان کافران مسلمانان  
بمرتبهست منکر وجود آن کافرست اما اگر  
عن لفظ باشد من دون اعتقاد کفیس خواهد بود



در آیه اش را که اجابتی بسوی نوع دلیل عقلی  
 اجابتی نیز در این باب آنست که جناب  
 حضرت باری تعالی مطلق است و الا  
 لازم می آید که مخلوق باشد هم چنانکه قبل  
 از این مذکور شد و افعال الهی نیز مطلقاً  
 بفرض است اگر چه عاید مخلوق است و  
 الا لازم می آید عیب و عیب نیز نفع است  
 است نسبت دادن آن بسوی حضرت  
 حکیم غیر جائز پس حاصل کلام در این مقام  
 آنست که جناب حضرت کریم منان  
 اچا در عالمیان کرده است، اینک ایشان

الذکر

مستغرق در باری رحمت و نعت خویشین  
 بگرداندیم چنانکه از حضرت سید الی و صلوات  
 آیه اله علیه الی یوم المعاد مروی است که  
 بفرمایید یا من خلق الخلق من غیر حاجت به  
 الیهم الا فاضله لا من و کرم یعنی کسیکه  
 خلقت مخلوق کرده بدون حاجت بسوی  
 ایشان مگر اینکه افاضه احسان و کرم و  
 ایشان خود کنی در حق ایشان و در غیر نیز بفرمایید  
 بلکه کرم خلق تا جودی کنم پس ثابت شد که  
 مقصود با اله است از اچا در عالم مستغرق  
 گردانیدن موجودات است در بگو کرم

من کرم است  
 من کرم است  
 من کرم است



حضرت حسن سنی و تقی اکرم جزای کسا  
بشکر حسان و تکلیفات است از برای  
ناشویان اخروی و نیز خود قرار داده است تا بگوید  
روی شود هر که دروغش باشد و با اینک در فرج  
نیز ثابت است که دنیا مکر است و در  
مشقت و رنج محنت و عنایت و پاگان  
و بنکان و مجموع خوابان در این پلینه فانی  
بجز محنت و رنج نثره ~~بزرده~~ بزرده رند پس  
اگر در در آخره نیز محله از برای اشرار  
رحمت و فیوضات و کرم تقفلات  
اینجا نیز که ~~تجسس~~ قدرت و عظمت

سلطنت

وسلالت وجود و کرم است در حق دوستان  
رو نباشد ایضا لازم است از برای خلقت مخلد  
قات از روی عبت باشد و در اینک دید  
از بطلان رنج زهر من الشمس است هم چنانکه  
قید از این نیز مذکور شد و السلام و نیست  
از برای کرم الفیج المرام اینک بحث کند در این  
مقام که عطیه و بزرده اعظم نفسی حضرت  
فیاض علی الاطلاق در حق موجودات و حسن  
تفضلات آن است در حق ایشان  
بجسته که بهین اکتفا مرشد در نثره ایجا  
در فرج میکند لاسم که عطیه وجود علی



علی سید الاطلاق رحمت و نعمت است  
 بلکه از حیث انعام وجود بملاکات ان رحمت  
 و نعمت است و از حیث انعام وجود  
 یعنی لطف و شفقت عذاب لغت و ثانیاً  
 اینکه در کتب سنی وجود رحمت نعمت است  
 لکن آنکه آنکه از اجداد حضرت حکیم قدیر  
 کریم فیما بین علی الاطلاق منحصر است بعبودیت  
 جود پس بدلیل اینکه بعد از ظهور نبوت  
 اینکه مقصود با آنکه است از اجداد عالم افاضه  
 فیض و نشر رحمت مستغرق گردانیدن موجود  
 است در بجا وجود و کرم و احسان پیکران است

یاد قره

بی اقت قدرت و عظمت و سلطنت  
 حضرت کریم منان و یاقته حکمت وجود  
 کرم پیکران آن پیش از آن است در نزد  
 عارف ثمره است ای هر که منور بعبودیت  
 وجود شود و آقا بدانکه این دلیل از برای  
 ثمره ای که عالم کلمه است بر سبب حقیقت  
 نوعیت پس وجود اشرف را اهل عالم بود  
 بخت نموده بجهت اینکه وجود و عظمت  
 سبب ای که حضرت موجود است بلکه وجود  
 نور است سبب ای که حضرت وجود شود  
 با اینکه مقربین و ابرار نیز در این دهر فنا



بجز ~~مجتب~~ ورنج و عاثری بخشیده اند  
 هم چنانکه آردست الدین سبک الما من  
 و جنته الکافرین یعنی دنیا زندان خانه منوچهر است  
 و بهشت کافران است پس از برای نیکان  
 محشر عیش و کذرازی خواهد بود که مسام  
 به بهشت است و با اینک اگر تفضلات  
 حضرت کریم میان را در حق روشن  
 مسخر کنیم بعلیه وجود و پس لازم می آید  
 انحصار قدرت و لازم می آید انحصار  
 ذات لازم می آید هر دو را عقاید  
 اینهم بعد از ثبوت بقا موجود است

در ادراک

بقا و ظهور ثبوت اقیانوس در حق تجلی در  
 کل صفت احوال در کل آن من الانا است و درستان  
 حضرت کریم میان از دو صفت سرور نخواهند بود  
 بود اینچنان ملائکه که یاقته در بیای خود و گرم و در جان  
 و امتنا بیکان دوست و به متصف به صفات خلاف  
 ملائکه بر نفس خودشان خواهند بود بعلت اینک  
 حالت ثالثه در حق ایشان متصور نخواهد بود  
 پس اگر متصف به صفات اولیه باشند ثابت است  
 بعینش تا المعاد و الا لیس فی القدره الاعتقاد  
 و با اینک در خارج نیز با الفزرة والوجوه  
 معلوم است که مستفیض بفیض ابدی گردانیدن



نیکان و متنعم به نعم سرمدی گردانیدن ایشان  
 در دار دنیا احسان شتم بر نفس عظیمه وجود مع سبیل  
 از بد من فیوضات است بنام یلیق لکم وجه  
 الکریم فی حق المتحاج اللیم عند من کان والفا  
 بسر الرحیم و اما وجود الاشرار من اهل النار  
 فکاشنه الیه الف و اما فی الجلاش ره نرنه  
 بسوی مفتح کنزین مسلا آن است بعد  
 از انکه ثابت شد که مقصود بالذات از  
 آنچه عالم افاضه فیض و نشر رحمت است  
 در حق متجا جبین و تعلق در قدرت و فا  
 علیته آن در مقام افاضه کوریند بود و دو

قادر

قادر فیاض علی الاطلاق است بلکه نفس در  
 قابلیت موجود است در مقام استفاضه  
 خواهد بود و با اینکه ثابت است اریضه جناب  
 حضرت علیم حکیم در میان مخلوقات بر کزید  
 نوع انسان را و بر کزید در میان ایشان  
 نیکنه را خلقت کرده است ماسوره ایشان  
 را از برای ایشان که تا بهر شیئی از ایشان  
 یا بجا منفعه و یا بجز از از انی منفعت عاید  
 ایشان کند هم چنانکه جناب خالق ممان  
 میفرماید و آن که سخن حکیم مانع السموات  
 الارض یعنی آری پسند در استیکه حضرت حق تعالی



بود که حقیقتی تنفهرین مفرقین هر جوی آن  
 مقصود بالذات که رهند بود بدلیل اشاع  
 عقلی که احدی مقصود بالذات و آن دیگر مقصود  
 بالتبع خواهد بود و آن نیز اظهار من است  
 که وجود ظلمت مقصود بالذات نخواهد بود  
 بلکه وجود نور مقصود بالتبع خواهد بود مثل  
 الموهلله جود است الانسان الحقیر نقوض  
 نبحر هذا النوع من الدير كما فخرج منه الا  
 عین ررات ولا اذن سمعت فادرک  
 الكنز بالمر من فافهم الاث ره ولا تقهر علی  
 العبارة لا تنظر علی من قال انظر علی من

مسخر که دریند از برای شبانی نوع انسان  
 آنچه را که در سموات و ارضین است و  
 شجره نیز نخواهد بود که بنی نوع انسان  
 مقصود بالذات خلقت شده است  
 بر دو قسم مومنین و منافقین ابرار و شرار  
 و نیز ظلمت و شیطان خواهد بود ایضا که نور  
 ظلمت ضدیتند مثل اجوة و بنوة و عالی  
 و سائل و حرارة و برودة و اجماع و ضدین  
 در حقیقت واحد است یزید بلکه ضدین و  
 حقیقتش اینان حقیقی که جوهر یک مو  
 قوف بر وجود و یک است و ایضا شکر خواهد

بود



چهارده معصوم صلوات الله عليهم اجمعين بهشتی  
 خلقت کند بالاتر از بهشتی پیغمبران از برای  
 سی آن بهشت خلقت کند بالاتر از  
 بهشت سار مومنین و بهتر از بهشت  
 ایشان و شک نیست که مومنین نیز در  
 مراتب ایمان و در درجات آن شده  
 دارند مثل قضیه از شیعیان و سار مجتبهین  
 و دوستان از عالمین و از عالمین غیر  
 عالمین و از جاهلین عالمین و از جاهلین غیر  
 عالمین خلاف مقتضای علم و از قاصدین  
 و مقصدین حضرت غفران محبت امتیاز

قال ان كان كذا لك البال حتى يرتفع  
 القيل والقال فمنك المرفيع اراد زيادة  
 البيان في طلب من اهل المشاهدة والبيان  
 وراه في الجدل كيف بهشت و اهل آن آن است  
 که چون حضرت حق بسوخته و حکم است پس بهشت  
 را از برای مطیعین خود خلقت کرده است  
 نه از برای عاصین و یا اینک آنکه اهل بود  
 که نسبت بعضی از مطیعین بر بعضی دیگر در مقام  
 معرفت و اطاعت شده و ضعف در ادب  
 پس تقاضای حکمت حضرت حکیم آن بود  
 اهل بود که از برای مطربین در گاه مثل



از رحمن و در قول جان می باشند پس مقفلا  
 حکمت حضرت علیم قدس بر حکیم آن خواهد  
 بود که از برای هر گروه از ایشان موافق  
 اعتقادات و اعمال ایشان بهشتی خلقه  
 کند که تا تقوی در حکمت آن لازم نیاید  
 نام چنانکه از برای هر بهشتی در آن بهشت  
 درجات آفریده تا اینکه بندگان خود را موافق  
 اعتقادات و اعمال ایشان مستفیض بقیض  
 خویشتر بگردانند چنانکه میفرماید و لكل  
 درجات مما عملوا یعنی از برای هر یک از  
 بندگان درجات است در بهشت از آن

چنانی

خیرهای عمل کرده اند پس جناب حضرت  
 حکیم قدس بهشت بهشت آفریده در هر بهشتی نیز  
 درجات آفریده که تا هر گروه از بندگان خود را  
 موافق حسب تالیفات و استعداد ایشان  
 مستغرق در باری رحمت و نعمت خویشتر  
 بگردانند اما اسم بهشت اول فرود است و  
 اسم بهشت دوم عالی است و اسم بهشت سیم  
 نعیم است و اسم بهشت چهارم عدن و اسم  
 بهشت پنجم در اسلام است و اسم بهشت  
 ششم در الملائه است و اسم بهشت هفتم مادی است  
 و اسم بهشت هشتم در المقام است پس هر یک



بیشتر موافق معرفت و طاعت خودشان  
داخل بهشتی بیشتر از بهشتی نیز نیکو است  
و هر وقت قدر خودشان درجه خواهند  
اشت و اما طائفه مؤمنین از جنیان و طائفه  
مؤمنین از اولاد زنها و اولاد اولاد ایشان  
تا هفت پشت و طائفه دیگر که در دور  
دینا تکلیف ایشان تعلق نگرفته است  
و خویش و اقربای نیز نداشتند باشند که بهشت  
اویشان داخل بهشت اهل شوند لهذا  
داخل بهشت خواهند شد و رسم  
بهشت فعلی هفت است و برای بدن

ظلمه

ظلمه نخواهند بود بهشت کثرت شرافت  
و طاعت و نوریت ان مقصود حضرت  
چهارده معلوم صلوات الله علیه تسبیح  
می باشد و اسمی فعلی بر همان است  
کانه اهل است و جنان فعلی است تر  
ست از جنان اهل کعب نعمت و لذت  
و طاعت و شرافت و نوریت اما  
الجله بیان کیفیت اهل بهشت و کندن آن  
ایشان در آن است از قراریکه متفق  
از اخبار حضرت امیر اطهار صلوات الله  
علیهم ایا القدر میشود در وسط بهشت در  
سرا و حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب



درختی است از طلا و اسم آن طلای است  
 و بزرگ و سی چندان است که اگر مرغ بسیار  
 شود و تیز پرواز و هزار ساله بود از کنداز  
 شافع است فحی نرسد و در هیچ شافع از آن  
 نیست که فرود آید بر او نباشد و کار آن فر  
 شتگان آن است که تسبیح و تهلید حضرت  
 حق سبحانی و تم می کنند و صلوات بر رسول و  
 بر آل او می فرستند و برای دوستان  
 اهل علمت رسالت صلوات علیه تعین  
 آن درخت از هر جوره که جناب حضرت  
 پروردگار عالم در دنیا افریده است از  
 هر جوره ثمره درختان با انواع و اقسام و

فرشتگان

الذریه

و از هر جوره طلایات و انواع و اقسام  
 آن و از هر جوره طلایات و انواع و اقسام  
 وجود دارد و کلا در آن واجب است که جناب  
 اقیاب در آنجا چهارم است و جمیع اهل سموات  
 و ارض از ذرات وجود از نور او مستیز از  
 فیض او مستفیض میشوند و همین صحت و کفایت  
 طوبی در میان بهشت یعنی در میان  
 صحیح صحیح است در میان آن بهشت صحیح که  
 شکر و قهر و سرور و خنده مکرانگش که از در  
 خت طوبی در ارضت و اهل آن بهشت و  
 نقره آن سر از شکر است آن بهر و میشوند



پس نظر بضمون صدق مملوگ مشهور  
 و لکل درجات مما عملو چونکه اهل  
 بهشت درجات خودشان فراتند  
 نظر بضمون شریف آن اعیان الیوم  
 فرشته فاکون هم در زور جمع در طلال  
 علی الارک منکون با حوران نسیمی بدن  
 بر بالای تختهای از نور و نور و نور  
 و ز بر جود که بر در ظل رحمت آله قرار  
 گرفته مشغول با کلام کولات و عیش و  
 عشرت با حوریان خواهد بود نظر بضمون  
 صدق مشهور جنات تجری من تحتها الا  
 لهار

الا انهار یعنی نهلهای از آب و شیر و عسل  
 در زیر تختهای ایشان جاری است و جا  
 میهای از این بر روی آن آب است و در  
 قندک میباشند میدانی کنند فی الفور آن ندر  
 راه خود را رنج کرده بسوی آن میآید  
 جام پر از آب شده حوریان در پیش  
 پیش حاضر میکنند پس اگر میبکشند  
 باشد به آب فقط باشد آن دو چیز  
 بجای خود مانند همان یکسر در دهنش میر  
 و دور میباشند به چیز آن باشد یکسر در  
 هنش پرورد اگر میباشند به چیز آن باشد یکسر



بجای خود مانند همگان دو چیز در دهنش  
 می رود و بعد از آنش میدان آن ها  
 هم سکه نوبت بوی نوشن با دگر بید بجای  
 خود می رود و بر روی آن آب بود قرار  
 بیکسر د و در انظار همی ماند از برای  
 دفعه ثانی و آن هفت روز از خود در  
 است کرده همی اول در زیر ان است  
 جاری است و اما هر ان اوقاتیکه طبیعت  
 ایشان میاید با کولات از انواع و  
 اقسام آن کنند مثلا از هر جوره طعام  
 وارد میکند در دنیا وجود دارد و یا هر جوره

کوبید

بجای

بیوتانیک در دنیا وجود دارد و یا از سایر  
 کولاتیکه چشم روزگار ندیده دگرش روزگار  
 بخشیده است چونکه طبیعت ایشان میکنند  
 مان نظر بمضمون لیم فیها فاکون دلیم یا تدعون فی  
 المال آن شاشه فخص بان میدر میکنند بسو  
 آن در آن خوردنی را در وقت آنزدوی میکند از  
 بی انفراد تا راست شدن او عدد دیگر بعضی  
 آن بجایش می آورد و اما هر آن اوقاتیکه  
 برایشان بمقاربت و جماعت کشد  
 چونکه انفس عالم انوار است و همی معدن حقایق  
 و استر است و مقام اشتقاق عجب در است



ملکوت عالم ظاهر و هوید است و مجموع جان  
 و درجات و احوال آن نمایان بطور کشف  
 شود و عیان است لهذا هر ده از نوز  
 ساطع شده از الفور دور تحت این نرا  
 حجاب میکند بکسی که جسمی از احوال  
 جان ندارند این نرا مشاهده کنند در  
 آنوقت با حوریان مشغول پیش و عشرت  
 شده بجای معیت میکنند لذت می معیت  
 با حوریان اخرویته پس از هر روز حدیث  
 بالاتر از لذت بجای معیت بانسان و بیوسته  
 و هر قدر یکی بجای معیت با حوریان کشف

و همیشه ایضا

و همیشه ایضا بگروه فرامند بود مثل فرود کردن  
 انگشت در میان آب و در آوردن آن از آ  
 ب و مقاربت با حوریان زیاد میکند مک  
 میل و شحمه و قوه دانشی ذالک الله  
 منت و نور پدید و نار که و طعمی این نرا  
 چنان چندان است که بعضی حرامی  
 باشند ایضا مغز استخوان پامی این نرا  
 مثل نقره در میان قیلان بلور ظاهر و نمایان  
 خواهد بود و در هر حال مقاربت مؤمن  
 روی خود را در سینه حوریته نیز روی خود را  
 در سینه مؤمن مثل در آینه مشاهده میکند

و حوریه



و چون بنا بر جماعت که در بند هر وقت  
 بخوانند انزال شود می شود بلکه تا جمده چهار  
 صد مرتبه نیز می شود که یک جماعت کنند و  
 لکن انزال اینی مثل انزال دنیا نیست اذراج  
 شود و بعد از فراغ کس است و ضعف روی  
 دهد و موجب انگیزش شود بلکه لذت  
 و شهوة اول کار پیش از آخر کار است و لذت  
 شهوة آخر کار پیش از اول کار است و لذت  
 شهوة قبل از فراغ پیش از فراغ است و لذت  
 شهوة بعد از فراغ پیش از لذت است و لذت  
 نیز ظاهر است باطن بهشت و اهل بهشت باشت

انزال

نمی شود تا اینکه منی بنس از ایشان انزال شده  
 بلکه بعضی منی قطره از ایشان انزال می شود  
 که هر قدر مرتبه فرود شود تر از مشک و غیر اصل دیگر  
 است بعینت اینکه اگر در شرب اشخاص  
 افرودیدند اگر در شرب واحد و اشخاص  
 دنیویه کیف بخواهد بود بلکه ماکولات  
 و مشروبات افرودیدند از مبداء لذت است  
 و لطیف همی نیک ماکولات و مشروبات دنیویه  
 از صفة خاک است و کیف همی نیک است و میفرماید  
 که خوری یک نغمه از زبان نواز حکم زین را بر زبان ستود  
 و اهل العالم موافق و حسب العالم لطیف و نوازند



می باشند کسب و طهارت و از این جهت است  
 که لذات طعام و شراب اینور است و  
 با اینکه در دست که از عطر خوش و مایه  
 از حول و خوش بهشت تا بقدر پانصد سال  
 در معطر است همیشه که اگر از اهل دنیا احد  
 در آن حول و خوش باشد دست و مدعوش  
 خواهد شد چنانکه از عقوبت دوزخ  
 و مایه بقدر پانصد سال راه از دور آن  
 ملاک خواهد شد بر آن بر استیک نظر بموم  
 آیه شریفه و لعمریکون تشبهه الانفس و تلذ  
 الاعین و غیر ذلک از آیات و اخبار هر چه در

الکثر

که بهشت خواهد شد نمایند فرمود از برای ایشان  
 حاضر مرشدی حق اگر بخوانند بجهت مرده دل ذره همیشه  
 از بیویات و حلویات و سایر مطوعات  
 شاول نمایند و درگزیر بخوانند شده شوند  
 بلکه اگر بخوانند که رشتهای ایشان نیز شده  
 چنان خواهد شد و اگر بخوانند که همش مقاربت  
 کنند و درگزیر شوند بخوانند شد بلکه اگر  
 بخوانند که میل شهوات ایشان زیادتر شود  
 چنان نیز خواهد شد و غیر ذلک از پرورد  
 که طبایع ایشان میل بر آن کند و الحامد  
 نزد ایشان حاضر و از برای ایشان



میسر خواهد بود و آنرا توهم کرده نشود و به قول  
 بول و غایط در بهشت بخت ثبوت اکثر  
 و شرب در آن بعلت اینک قبل از این چنان  
 کرده ایم که اکثر و شرب بهشت از نور است  
 و لطیف و صیقلی بول و غایط حاصل می شود از  
 ماکول و شرب و بظلمت کشف پس در این  
 بول غایط نخواهد بود پس مجموع اکثر و شرب  
 بهشت باعث نیاید نور علم و معرفت  
 و باعث تقویت قلب و مشعر با طریقه و ظاهر  
 و باعث از دیدن سرور و نشاء و قوه و  
 شهوه ایست خواهد شد نه باعث

بول و غایط

بول و غایط با اینکه احادیث بسیار از حضرت  
 انجمن اطهار صلوات الله علیهم اما در اقرار و  
 در دست که در بهشت بول و غایط دل قند  
 و نجاست نخواهد بود با قطع نظر از اجماع علماء  
 شیعه از ثمان عشریه رضوان الله علیهم جمع  
 که در این باب منعقد است و با اینکه در این باب  
 واضح در خارج است بجز اینک آن خالق قادر یک  
 خون حیض نجس را در شکم مادر غذا و ما  
 قرار داده بطوریکه چندین ماه خون خورده  
 و بول و غایط نکند پس در بهشت بطریق اولی  
 آن ماکول و مسرد یک از نور است و ذرات آن قند



در او نیست غذا را قرار میدهند بطوریکه محتاج  
 به بول و غایط نباشد و دیگر دیگر اینک حضرت  
 آدم بعد از خوردن گندم خواست  
 که بول و غایط کند و ما مورثه از جناب  
 حضرت پروردگار که از بهشت پروریم  
 چنانکه بر احدی حق نیست که در سر هندی  
 هندیستان فروز آید پس اگر اهل بهشت  
 نیز در بهشت محتاج باخراج بول و غایط  
 شوند لازم می آید همایشان از بهشت  
 بیرون روند و از بیرون رفتن ایشان نیز  
 لازم می آید خلوه بهشت و از خلوه بهشت نیز

لازم

لازم می آید نبوت بحث در حق حضرت  
 حکیمه منزله است از جمیع صفات تقاضی  
 و قبایح و حسرت اینک اینج با الفوره باطل است  
 و اینک احادیث بسیار از حضرات ائمه  
 مطهرین صلوات الله علیهم اله در ان قرار و  
 ارادت بانیک از اهل بهشت بول و غایط  
 اخراج نمی شود یا قطع نظر از عقده و آ  
 و اینک گفته اند در این مقام بعضی از جهنم  
 صوفیه ظلام انظار این و المظلمین عوام با  
 نیک از برای بندگان ملک عظام در بهشت  
 اکل و شرب نمی شود بدو عطا می فهم العوام



غافل است بعد از نقل صریح در کلام معجز  
 نظام و تفصیح الواردة عن ائمة الانام علماء  
 عظیم المادرات مقام و اجماع الخواص والعوام  
 پس اعتقاد بقول ایشان بنماید کرد در این  
 مقام والسلام و اما از قرار کتب بعضی از  
 احادیث است بهترین کسی را که در  
 ظل بهشت اهل میکند باشد و پادشاهان  
 با و عطا میکنند دست تر از این که داخل بهشت  
 نمیکند و اما بدان بدرستی که اینج بهشتیک  
 در این مقام توصیف کرده ایم بهشت  
 قین است کسب است

کری است غیر آن بهشتی که از این بیان کرده ایم که امور است  
 و در بهشت مغرب زمینند که آنجا بهشت مغرب زمین  
 بهشت دنیا است و بهشت دنیا در عالم شمس است و عالم شمس  
 برزخ است بین عالم و ارض و عالم زمان و مغرب است از امور است  
 بقدر آنکه در بهشت مغرب زمین میباشد و گاه  
 عود بر دنیا میکنند یعنی کسب بقا مذکور شد و در این بهشتی  
 که این مقام توصیف کردیم بهشت آخره است و این بهشت  
 در واقع است در عالم و بر سر زمین و کسین از اهل بیت رسالت است  
 بعد از موت که بر قعر بعد از تحقیق در آخر بهشت خواهند  
 شد والسلام اللهم دنیا و دنیا و دنیا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا  
 الجنة بر حقه فقلت و غیره مع الائمة الطاهرة من علیهم السلام  
 با ارجح الراعیون لهذا و قضا میگردد و در آن تاریخ اول بهمن  
 است و اسم آن فرشته نظر است و اسم روز پنجشنبه نظر است  
 و اسم دو روز چهارم نظر است و اسم روز پنجشنبه چهارم است  
 و اسم روز ششم سعادت و اسم روز هفتم نعمت است پس هر یک



که در آنجا حیان داخل دور فرخ آمدند نه که تا موافق تعصیت  
 ایشان بوده باشد بدون آنکه ده و ثقلان ذریقه عذاب  
 نمایند و آن بدان بود که بنا بر شریف بعضی از قول  
 بقیه عیاشات از حقیق اینها است و شیعیان آن  
 همه صلوات الله علیه السلام را در خطا برندان  
 عذاب میکنند و آنانی که در آنجا میسر میسر میسر  
 و آنرا نیز مباح شکست شریفه خاتم النبیین ص ملائکه فرقی  
 رضوان الله در کتاب سراج المیزان میفرماید که در  
 بعضی دور فرخ در حقیق خوانند و حیان الله حضرت  
 محمد مصطفی ص اندر او باشند و آنرا که گفته شده باشد  
 و در دنیا و در دنیا بدون روند بودن از نسبت صحبت  
 مقرب است و اما چون که حیان بقدر گفته ایشان  
 عفو است کنند بعد از آن است حضرت  
 این دو لغو و شقاقت حضرت رسول ص و  
 امر المؤمنین ص و در الله و یا زده فرزند ملک  
 که بتو کرده اعلی است و فرمان بردار تو یانیا داده

او صلوات الله علیه و معین ایشان از عذاب  
 دور فرخ نبی است داده به بهت غیر شرف فرود  
 آورند تا ندیدند حیان که در بره که در در جین  
 سیوی پیش رو و همه از همه دور فرخ سیوی  
 تر بود با وجود این همه اش که در عذاب که آتشین  
 در وی است و در هر که که در او آتشین است  
 و در هر که که در او آتشین است و در هر  
 از زده میفرماید از شکرستان آتشین است و در هر  
 شهرستان میفرماید از کربلا آتشین است و در  
 که شکرستان میفرماید از کربلا آتشین است و در هر  
 سراج میفرماید از صف آتشین است و در هر صف  
 میفرماید از صف آتشین است و در هر صف  
 فرستاده میفرماید از آتودن عذاب است که هیچ عذاب  
 بیکدیگر نمانند بلکه با آنست با پروردگار است  
 که بتو کرده اعلی است و فرمان بردار تو یانیا داده



و خود را به همین عذاب مبتلا کردند و بعد از این عذاب  
 آخوند میفرماید که اگر کسی دیر از بقدر سوره سوره یا بگردد  
 بلکه چشم زدن تمام عالم را سوزاند و ای بر کسی که در  
 چنین حالی نشود و حتی حکم کند خواهد شد و بپوشد و لایق  
 فیما و لایق نه بشود بسبب نشسته و گشته است عذاب  
 و شش با بر نفوذ با بر من غضب الله غم شد کلام  
 من الله علی و علامه با ترجمه رسول الله علیه السلام  
 گوید نقل خلق الله سبحی این عهد الله ایها انظر المظفر  
 نظر کن قول کسی که گفت الا فخر بر حضرت امیر  
 علیه السلام است و احد از علمای شیعه از ثقات  
 انکار در علم نقلت آن کرده اند بدین که هر  
 از عذاب از حدیث حضرت است این  
 معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در آن گفته  
 کار این شیعیان حضرت چهارده معصومین  
 علیهم السلام ذکر کرده است آن است که این

رو روزه و بنا برین عذاب ناپایداری است  
 یا بر لایق برافشته آن در رد که کسی دست از خشتن  
 وی خدا و رسول در آن همه روز میته بتول کند  
 و عمر خود در در شبانه روز آن صرف امور است  
 و نیز که کسی در خود را به چنین عذاب مبتلا کند  
 یا قطع نظر از همه و عموماً و بیخ و خفت و میوی  
 هر خوشی فرموده است بیخ است بیخ بیخ  
 الهی رسول رضوان الله علیه درین مقام عارفی از معنی  
 سوره آل که ترا دل در پیکر و منقح سعادت از بهر دنیا  
 و در آن بود مقدور است ای مرد غنی گفت بدون است  
 از حدیث را کار من آن است در لیل و نهار عارفین  
 گفت انکه هر شکر بود کن حاکم است روحیه است گفت  
 اند که که ای تقوی دست ای روشن ضمیر بودینا بدوران  
 بر شسته عشره گفت عارف ای که حتی روز شب از  
 یا تحمیر آن در تاب و تب: شکر از نزد قبله



خود ساختی: عمر خود را بر سر آن باشی در آن میگذری  
 کامل نشد: مدعای تو از آن حاصل شد در عقب  
 کان زدینا بدتر است در آن سینه خواجه کمتر است  
 شود چیزی از آن حاصل از آن: من نگویم خود یک  
 ای نکته در آن: پس زینده نیست از برای کسی  
 لاف محبتی بگذارد بجهت خود در نظیر  
 بقدر کفاف حس و عمل مقتضای آن نکرده از  
 محبت حضرت حق سبقت ندهد که حق را  
 الاله و انت نظر صحت: بهذا الترتیب في الصفات  
 بیچ: گویند فیما قلته صدق الاله فان الحب  
 لمن یکب بطبع بغیر بصیرت و نافرمانی بدو که  
 حضرت زبانه میگویند و حق را بکاف محبت و  
 ظهور دوست میگویند این بصیرت گران از ظاهر  
 ستر کردن قسم بجهت بدلت بر عکس است در  
 کردار بغیر اینگونه دوستی از خودت بر عدت  
 کرده

کرده بدید ای که این ادعای دوستی را که تو  
 میکنی اگر راست بود هر آینه تو در طاعت و قرآن  
 بر درار دوست خود میکردی نه طاعت بندگان  
 دشمن دوست پس برادر از دوستدار اهل  
 بیت که میگویند در اخل جنم نرسد و بعضی بر سپرد  
 خلو و دوام خواهد بود و برادر از دوست آن تو  
 ستداری است که در مقام علم و عمل موافق و منع  
 حق خود نظیر کنند و مقبول صدق مشهور لا  
 تکلف الا و سقی را بعد آورده در طاعت و قرآن  
 بر درار است بدنه اینکه هر که ادعای دوستی کند اگر چه  
 نافرمانی کند دوست خواهد بود و در کتب و دوستی  
 که ذالقه عذاب نخواهد بود برینست دوستی  
 عدل است پس محبت بر عکس سموع نخواهد بود  
 یعنی که حضرت امام باقر علیه السلام میفرماید  
 یقین الفاسق برادر الفاسق برادر الفاسق برادر



یقین مؤمن دیده مرشد در عهد آن یقین ما  
دیده مرشد در عهد آن پس شکی نماند بود  
هر که ادعای دوستی کند بعد بقیض آن لا بد و نه چاره  
ولا شری از برای آن گزاید بود مگر بعد از پیشین  
عذاب مذکور پس هر که ظاهر باطن آن یعنی  
عسم آن موافق نیست او را هر استکار از عذاب  
خوار بود و الا فلا یعنی که هیچ بجای آن در حق  
الکلیه و ظاهر و باطن یک باید یک تا با یاد حق در هر یک  
مخالفت در گذشته نیست بپروان رفته باشد در هر یک  
مکنون اگر چه در مقام علم از دریا است که بیفتاید  
ولکن ما شن در حدیث پس هر که طالب حق است در کام  
تا ضرایح است بیاید دست از شهوات  
نفسانیه بشوید و دست از شهوات بکنید و از دل  
خود پروان کند و بفرود فرودید و بگریز از سر خط  
بر کند و بگذرد و کینه عداوة مسلمانان را

از

از خرداشته دل پروان کند و نه عجب و نه حیرت  
از طبع خود زاید کند و آتش نوبته و آتش بگرم  
محبت و بیخوبی برزند و طایفه مصلحت در شمار  
ببرادران درینند و هم مکان در هر وجهی در  
زیر دستان را شمار خود کند و نظر بضمین صدق  
مخون انما الایمان با اینهاست یعنی این است  
و غیر این نیست قبولیت ایمانی بسبب این است  
است اگر نیست از برای خداست علم عقول  
و الا فلا نیست خود را خاطر از برار نشود  
حضرت حق سبحان کند نظر بضمین العلم بلا کلام  
مفاد یعنی علم بدون علم کلام است علم بعد از  
تصدیق علم کند و نظر بضمین العلم و لو کانت  
پس دیدیم که نماند قون او بجز قون یعنی طلب  
علم کند ایمانی پس اگر چه پیش در شمار آتش باشد  
که بسوزد و یا در میان آتش و قون شود بضمین



طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه یعنی طلبت علم کردن  
 واجب است بر هر مسلم و بر هر زن مسلمه  
 و نظر بضمون ایلم اطلبوا العلم ولو کان بالاطمین یعنی  
 طلب علم کنید اگر چه بیوقوفان آن بر رفتن چنین  
 و با یقینی سعی کوشش در تحصیل علم کنید و نظر بضمون  
 العلم لا یموت و کوشش تمام وقایع در علم کنید  
 غیر صوم و صلوات را بطوریکه مأمور است ادا کردن  
 و حسن ذکر و راه بطوریکه مأمور است تحقیق برسان  
 و حج و جهاد را بر وفق شریعت ای آورده غلب  
 حقوق شیعیان و مسلمانان نمکند و حق را که نام شریف  
 حضرت حق سبحانه تعالیست حق در دستم و ممان  
 ادا کند و حقوق اهل بیت و ائمه را که حق و علی را درین راه  
 ادا کند و ظلم و جور و ستم مسلمانان نکرده معطله اگر چه  
 نکرده قطع نمکند و خشوع و عنایت گوید و در مشرک  
 مسلمانان نمکند و بر سر صد اوقات با عامه ناس

انقر

قرار کند و کذب و جفاست را شعار خود نمکند و غیر  
 ذلک از سر نرود و حیات بی سختی را ممکن یار  
 آورده و مکتب محو مات نشود و در سر راه بر کنایان  
 صیغه نیز نمکند تا اینکه تقصیر کون کون حضرت حق سبحانه  
 نما را ضایع کند و چشم کوشش در دست و با او زبان  
 دست را عطا و جود رحمت آنرا که جناب قدس بر تعالی  
 از برای اطاعت و فرمان برداری خود عطا فرموده است  
 حرف بر طاعت و فرمان کسند و طلب خود را که فرزند ا  
 علوم الهیه و کمال انوار در سر راهش ایمنه است بر او تعلیم  
 بخرد و حسد و کبر و بیا و محبت و شیطان جانها را بنویسد کند و علم  
 خود را در راه آنجا است و سر کلاه خود را بر از با غرور و  
 جود است کرده است لایعقد شده در بند شریف بنویسد  
 و نمک ایشان غرور نشود و تکلیفات و احکام الهیه  
 را ضایع نمکند ایضا جناب انصاف این همه مسلمان پیکار آنرا  
 حضرت کریم مسلمان در حق بزوار آن نکرده است و کون



جانست که انسان بطبع و تمیز اگر ان شده در این صبح  
 در زمان بکشد و روزی نایب و بشین نشده یک  
 جندی اطاعت و فرمان بردار حضرت همان کرده بود  
 معصوم حضرت غفران خود دست حق خدایان بر او بود  
 به تکلیف گفته است که هر یک میفرماید ای  
 دست ز عمر با عبادت حکم طبع از گناه  
 کرده عورت حکم مردم هم گویند که خدا بر خشت  
 گرم که بگشاید زنجیر است حکم ای بنده ناهرم  
 خام طبع بدان بود شکر خام ظمیر نیاده از رطاعت  
 شیطان کردن و بهشت از حضرت روحی طبع  
 حکم نکرده بود از هر خام طبع این کلمه از زبانه به بر  
 این کلمه خود را سر بند باید کرد و این کلمه سر در ملا در  
 برده بد کردار که دنیا در او افزه میطر این  
 ناز که آنه پدید آید کرد و جناب حضرت  
 پیغمبر میفرماید جب اللہ بنا را اس کل خطرات

یعنی محبت برینا و در فیما لکن یاد اس مجموع معصیات  
 و فرمان حضرت ربانی است و حضرت حق  
 سبحانو و لعل میفرماید با این آدم اخراج عینی من  
 قبلک بقدر ایمت تملک الاله دنیا بجز از  
 نرسند حضرت آدم با بقدر یک محبت دنیا و  
 فیما در دل خود قرار داده محبت مراد بیرون  
 بجز اینک محبت مر که برورد کارم با محبت دنیا و  
 بیجا شکر است و آتش است در یک محبت  
 کینه پس چگونه جائز است که کسی او را در شب  
 بمز عمر خود را صرف امور است و دنیا به کند  
 و وجود این طالب نیة آخرت نیز باشد آیا  
 چنین کس در خانه بقدر جواب نکریند چه خواهد  
 گفت و در روز قیامت جواب الهی خیر البتہ  
 در آن قر که شود و اینک آتش مشرجه خواهد در ده در پای  
 سبب جواب الهی است اب الارباب در یوم یاب



چگونه خود بر آن بتواند در نزد حضرت عالم السوالات  
 اظهار نماید معنی نمود که ما در باب اول از خود بگویم بقادر  
 و عیاش سوس در حق آن ثابت است خداوند  
 اریم و هیچ میدانم از این جهت اعلی است بفرموده بود  
 قول آن نمودهیم کلمات در دین دینیت دون و در  
 روزه غیر مقلود ترا کرم و در حین سید این کینه آن  
 در روز شب در مرد آن که کشیدم در در مسافرت است  
 نمودیم و آن میتوان گفت که حقان در باب کلمه سائده  
 معلوم برین در سلام قاصه بوده اند کلمات ذالک  
 در باب کلمه سجد امور است مقلوبه در  
 دون در حق آن موشکاف بوده اند آشنیده در  
 قول جناب شکر الملک و الله عز و جل همه که درین قلمه کرم  
 که میفرمایند جمله سست کردینا دین هر عقرب سوز  
 تعبیر عصیت از پادان سپردن جان و طرد در پادان  
 سپردن هر چیز بیک در ره آن موشکاف از کلمه سست  
 آن کندا جستم ستم شدیم با آیات شتاب برین

شب نه فرحت صحیح آمده اهل شوم باد است  
 از خدا او در رسول عمرانی از بی که استونیکو  
 کت بکار آید بکوه در حدود حبابه از غنای کلمه  
 ساز که اتفاق کند زینج چون بگذرد از در نظر بهار در خزان  
 بار قضا کند زینهار تا که در اشتر زبانت از شود تو به است  
 سینه کنا هست تقد بود عوق در بار کنا تر کلمه جد تو آدم  
 بهشتش جاس بود قد سیان کرد در هر بود بود یک کلمه زاره  
 که در نه سخن تمام ندانند نیز بودن روز خرام تو قطع دار  
 که با صفت زین کناه در خفته نشود از رویاه و السلام عم  
 من التبع الهدی وحشی خوار قب الرودی یغیر رحمت  
 هر که کسب استایو کننده هر آتش در هر سست در در خوار  
 بهلا کتمه در آن جسم استخ لا تقلم و ان رسالتهم فلها یغیر  
 اگر آن میگوید از بر او خود میگویند و اگر بر میگویند  
 بر نفس میگویند فادر سقیم آمده الکلمات مناعا علیها  
 شتم فیزی الله ملک و رسوله و ستر دون العالم در شماره

نمودن



فینکیم کاکم تعلون پس در زینک شینده این کلمات پند  
 نصحت را از راه کینه بر چیز بر که میجوید از خرد و از  
 شکر پس زود دست از کینه بدارید بی شکر از دست  
 در سوله و منوین در گاه او زود دست از کینه کرده  
 شود بدسر عالم العیب و اشکای پس گاه کینه کار  
 مان جز برای کله در در این کله میکنید نظر چهارم و در  
 انچه که در آن با کله ابر بهشت همیشه در بهشت و از آن  
 در دوزخ خواهند بود ابر العابدین و در آن کله ابر  
 نمایه که بفر بهشت در بهشت کله خواهند بنمایند  
 و دوزخ در دوزخ کله خواهند بود پس بهشت در بهشت  
 متقیان بعضی ادبی و اهد و دوزخ در دوزخ مبتلا  
 انواع و اقسام عذاب سرد و سرد خواهند و در دوزخ  
 از بر آفتاب خواهند بهشت به اینکه ابر العابدین و در  
 الد ابر سینه کالانهای در بهشت متقیان خواهند بود  
 احادیث بهشت و آیات قرآنی که بسیار است از  
 میسند کفار را که از میان بار برودن آورده شوند

آیه شریفه اولت اصحاب الجحیم فيها خالدون یعنی  
 کرده منوین و نیکو کاران ابر باشند و در آن  
 کله خواهند بود و اید عقلمن در این کله آنست  
 در همین کله فداقت او در در دنیا کله میشد ملک  
 شد هر سریع الاشیاع عالمند و در آخره نیز اگر خان  
 باشند بر آینه ظاهر میشد و حکمت و علم میشد و کله  
 و عقلمن و عقلمن و عقلمن جو و کرم بکاران و در آن  
 میشود امان و حسن ملک همان و با ایلک احد از  
 علماء و جملا معتقدین به کفر مثل فلو در همان در چنان کوه  
 بود و اما اید از بر او ام ابر دوزخ در دوزخ ایلکم  
 ایست بسیار است اولت اصحاب ان ابر فیما  
 خالدون یعنی از بر او کفار که اولیا ایشان  
 است ابر اصحاب به دوزخند و ایشان در آن  
 خواهند بود ایلکم میفایید و ایلکم عتقا کوحی یعنی  
 از میان بار برودن آورده شوند

بهر

شیطان

ای



بلکه در حدیث وارد است که طلال علیه السلام از آن است  
 التام ایها النبی یعنی هر قدر که طلال میگردد بر کفار شود توبه  
 در عذاب بر اینها در پنجین است حتی ایشان  
 نهایی که در این اتفاق کرده اند عطا و علی شیخ است  
 عشرت بر خلود اینها در عقاب عاصه و فرقه کفر  
 منقذ است بحسبی که علم ما رضوان الله علیه  
 منکر این معنی از آنست العقیده و جنس میوه است  
 اینک خلود اینها در دراز جزایست در  
 میدارند منکر خردی و نیز جنس خود اینند بود اگر  
 لفظ نیز باشد چون اعتقاد در میا بر در آن است  
 که از بر اینها در عذاب و با بعد از قرآن در آن  
 خودشان حرکت سوزانند بود یعنی در حدیث  
 قدس و اد است که حرکت حق نمی تواند میوه  
 اما خلقت را لایزال بقا لا یفقد یعنی خلقت  
 کرده ام موجود است از بر اینها و نه از بر اینها

پس بعد از اینکه ظهر من از شمس شد و موجود است  
 در دنیا ثابت بر شمس بقا ایشان در عجز و اینک  
 حدیث است در دست که چون روز قیامت  
 بخود بعد از قرآن در هر حشره و با در منزل ایشان  
 این حشره و با در طاعت که انوار عرف که میزد موت  
 در حضرت حق بسینه تو ظهور است قوس در بالای  
 آن بسته حاضر میگردد و بدین کیفیت که تمام خلایق ایشانند  
 که در کسب است امر بزیج آن میماند بعد از ذبح نعر  
 اینها میاید که بنیاد در بالای کسب ظاهرند تا بدو که این  
 حشره که المود الحشره یعنی از بر اینها است  
 در حشره خلود در کسب و بعد از خطاب با اینها  
 میسند یا در اینها که المود الحشره یعنی از بر اینها  
 از بر اینها است در نوار در کسب بعد از آن از  
 بر اینها و جان برک و موتا که اینها بود بود اینک  
 موت که در مخلوق است شریک و احد است و بر اینها



حیوة مخلوقات نیز و دست و جود حق را در آن عذاب ایشان بقدر ظلم و حقوق اگر عذاب بسودا  
 هو الذی خلق الموت و الحیوة یعنی خلقت آن خدای است که خلق کرده است موت و حیات را  
 پس از آنکه آن موت نیز بطوراتی تو جبر و اختیار و عداوت و محبت و غیره  
 عداوتی حاضر کرده یعنی آنکه جبر و اختیار را بطوراتی و هر صادق علیه السلام است که میفایده امر صالحی  
 کلی در مجلس جناب خلقت را است تا هر چه علی الصراط لا یجوز عند بطلان عید و معنی حدیث شریف نیز  
 میخوانند مذبح نمودند بکسرت که تمام مخلوقات است  
 مشاهده ذبح آن نایب خلقت از برادر مخلوقات است  
 مؤثر خواهد بود و اسلام قطعه از ایم و در جیب است  
 اعتقادی کردن باینکه وجود بر صحت و بهر نقطه علی الصراط  
 بقدر اوجب است اعتقادی کردن باینکه در علم است  
 و هر دو در صورتی که است که علم بکسرت  
 است و یا حق آن کس در ذمه چون کسی که بر  
 آن پیر میرسد عبور بر آن گفتنی خواهد بود و ملک  
 ضامن آن معلوم و یا جزا الملقوق در ضامن ایشان مؤثر

کذا

شهرهای اول آن در اسد کندی بمدة چهل شبانه روز



بر سپهر آفتاب دو روز در روز و اگر آدمی برینا آید  
 روزی بنا بریده باشد در آن وقت که کوشش منتهی  
 از شیعیان و سایرین بریدند آن یرجع الی الله تعالی  
 قهر ایشان بریدند و زنده نشوند و چون روز دهم  
 شود در جوار لعین از صفحان خروج کند ایشان  
 است که از پیری مشهور با شیعیان لعین و زینب  
 مشهور نیز بدین معویه علیها السلام است از ولایت  
 از طرف خروج کند در همین ماه لیله جسد مبارک حضرت  
 المؤمنین و در قریه آتش بلورای بنیان میشود که  
 خلائی مشهوره نمایند و شایسته که جسد شریف  
 است و چون نهم ماه مبارک شود و در آخر قمر متوقف  
 می شود و چون پانزدهمین ماه شود حضرت جبرئیل از آسمان  
 بر حرات سبحان ~~خبر~~ بلندند که ایها المؤمنین  
 ان الحق مع علی و شیعه یعنی بر اینند و اگاه باشد که حق  
 الله منین است و شیعیان دوست و چون وقت خواب

ایمیس لعین از زمین در کسب طهارت بلندند ایها المؤمنین  
 الا الله ان الحق مع عثمان لک و شیعه یعنی بر اینند و اگاه باشد که حق  
 باشد و شیعیان دوست و مجمع خلائی کلا المؤمنین را بشوند  
 و لکن بر طائفه بلغ حرات آن آب بلغ و پیغمبر و پیغمبر  
 بلغ ترکیه هندی یعنی هندیه در وی یعنی روئیده است  
 طوائف بلغ بلغت خودشان بشوند و معز از این فهمند و بلند  
 و در آن تراب الماطون یعنی زمین هنگام ششم شود که مقتدران  
 و چون بیست و نهم شود ایچته گرام شود و در حرات  
 کعبه یعنی الرکن و القام شریف کنند و چون روز جمع دوم  
 گرام گرام شود و حرات صاحب العطر و الزمان صلوات الله  
 علیه و آله انکار اظفار برین در آخر یک گرام مکه معظمه شود و در  
 وقت زفتن سوسه کجی اجرام بهمت بر ما ده در  
 در پیش بس الحرات ایچوش طارنه در بر و نوز چون  
 در آن مکه معظمه شود و خطیب ان قوم را بخشد و اما  
 چون خطیب لا یقدر استند و ان مکان شریف از نظر

المسکونی



مردم غائب شود و چون شب شنبه بشود بر بام کعبه  
رود و بیدار بیدار نگاه دارد و بعد از آنکه در صورت  
شریف آنحضرت را جمیع اصحاب آن از مشرق تا مغرب  
بهر جا که باشد نشاندند و دقیقه حرکت آنحضرت را میخوانند  
چون روز شنبه آنحضرت مردم را وعده میدهند و میگویند  
اول کسی که آنحضرت بیعت کند ظاهر این پیش خیر است  
است و آنحضرت در آن روز که در کعبه در نماز که تقدیر  
بهر از خلق باو بیعت کند و در هر یک از آن بیعت کند  
خود را هم فرقه کند فرقه را هر چند که فرقه و فرقه را  
لبوی بدین طریقه و چون آن فرقه داخل بدین شوند خیرانی بسیار  
در بدین کنند و ضووق خانه فرشته شرف آنحضرت است  
سایر را هم از آنند و خرمای شبان در مسجد خراسان است  
پس عمره بول کنند و سر کین اندازند و هر از خراسانی زود نوی  
مگر کنند ازین شب تا فرود گیرند و چون آن هلاک شوند  
اللهم انصر علی بود سبب شریف الهی آن دو بگری

روایت است عثمان تیرا لیس او را ازین مفسر این است  
و بعد از آن حضرت صاحب الطوره الزمان صاحب از کتب  
مفکره سیرت آنکه بدینند شریف آورده و بیرون  
مرا و روز دوازدهم یکم و عمر را در آن شب ترا برار بر کشد  
و بعد از آن سر روی زمین سیر کند، آنکه ملاقات  
کنند و جان لعین را و ان لعین را بقدر نیاز  
و بعد از آن ملاقات کند عثمان بن عفان را و  
ان لعین آنحضرت بیعت کند و حال او ای ان لعین رو بوی  
کنند گویند صنعت، طلب بجز صنعت کرده در  
سک ان لعین در جواب گویند که اسلام آورده ام  
میگویند و آنکه تو فلک فرمیدای عزیز سوگند بخدا که در این  
بیت سوگند تو که ایهم کرده ان لعین ایشان  
شده حضرت در مقام مقابل بر آمد آنحضرت آن  
لعین را نیز بقدر رسانند و بعد از آن جمیع اصحاب  
خود را در روی زمین میفرستند که با در راه خدا همکار



کفشد و کفر و ظلم و فسق و فجور در روز روی زمین برود  
 و زمین را از آنجا بستر کفر و بیعتی بکن کرده بر از قضا  
 عدل کنند و بگردانند در آن حضرت در کوفه خواهد  
 بود و مسکن را بهر آن حضرت در مسجد سید و مکه مقدسه  
 آن در مسجد کوفه و مدینه سلطنت آن در مدینه مقدسه  
 در آنجا که بقدر پنجاه سال از عمر شریف آن بگذرد و حضرت  
 سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء باقی بود  
 تن در آن دوران آن حضرت در کربلا معلایا با ملائکه بسیار  
 بهار آن حضرت آمده بودن سوار خنجر بردارند  
 چون عمر شریف حضرت صاحب العهود والنزاهت  
 به نفسی رسید که چون روز در کوفه عبور کند ضعیف و مفلوج  
 از نرسد که اسم آن سعیده است همی مردان صاحب  
 ماون که کسک در دست گرفته از پشت با هر کواله  
 فرق مبارک آن حضرت کرده چنان بر فرق آن حضرت  
 زنده که آن حضرت را بهمان ضربت شهید کند و حضرت سید الشهدا

صلوة

صلوة الله به بعد از دفن کفن آن حضرت و بر آن  
 احکام الهیه در عالم مینویسد و نیز بدین معویه علیه السلام  
 و شمر زنی بگوشتن عبده الله بن زینب و اسیر آن حضرت  
 که در معرکه قتی در بوم کربلا معیت صاحب ایشان  
 بوده و زنده با آن اشخاص که استماع حکایتی قتی که بلا  
 نموده از ضرب و وقوع آن شده از زنده و دستمان طایفه  
 مذکور را زنده و کتیب و از ضرب نیز الایوم الیوم کربلا  
 و بعد از در دنیا رجوع خواهند نمود و بنا بر قتی آن حضرت  
 در حیات آن میگذرانند و مجمع اشعار و مناقب  
 از طرف و آن ف زمین به رسد و اینان هر آنند  
 در حیات آن حضرت سید الشهدا و اینان را از آن  
 خواهد شد که بنا به بیعت الله اکرام به برتد چون در حد  
 بیعت الله اکرام شود از وقت جناب حضرت  
 امیر المؤمنین پس از فرزند اینند و سید الشهدا ام  
 خروج میکنند و مجمع اعدا و نیز با قدر و غارت



میتیید همچو نکر در یوم کربلا حضرت سید الشهدا  
 کرده جناب حضرت امیر المؤمنین علی  
 در مدت سید و نه ماه با حضرت  
 سید الشهدا در دنیا در ملک میگذشتند و بعد از  
 آن ایضا هرگز بر بزم مبارک آن حضرت  
 بگذشتند این ملک ملعون میترسند و آن حضرت  
 را ایضا بدرجه شهادت میرسانند و برت  
 ملک جناب سید الشهدا پنجاه هزار سال خواهد  
 بود حضرت امیر المؤمنین بعد از چهار هزار سال  
 در ایشان هزار سال و چهار هزار سال بنا بر اختلاف  
 روایات ایضا رجوع بسور دنیا خواهد نمود  
 بلکه حضرت چهارده موقوف علیهم السلام کلیم  
 رجوع بسور دنیا خواهند و بعد از رجوع  
 حضرت صاحب العروا که آن بسور المیس  
 یعنی باقی در سینه خود ظهوره عجیب و مبین نگاه

نیز

شده بنا جنگ و قتل حضرت میکند اردو چون  
 بر لب نه فرات برسد مقتله ایشان بگذشتند  
 پس که در برسد آن بسیار شک شود و بعقب  
 عقب چندان روند که بروای می نظر از مسلمانان  
 در میان دهند در این هنگام جناب حضرت پیغمبر  
 علیه وآله آمدند و این طریقه سوار خسی برداشته باطل  
 بسیار خود سوار قطعه شده و هر بار از نو در دست  
 گرفتند مثل هر صحر است شیطان لعین آمده نازل میشد  
 و چون نظر آن لعین از در بدن حضرت افتد و  
 نیز میست کند در دوشک آن نور گویند یکی میروی  
 و غالب بر آیدم دان لعین در جوارب گوید آن  
 اروی بالا تر و آن زکری است العالمین یعنی سید است که آن  
 مسیح که با که نمی بینید و هر موسم پروردگار عالمیان  
 در جناب حضرت رسالت پناه خود در بر لب دریا بد  
 آن لعین بر سر آن حر به جان بر پشت او زند

انما احوالهم



که از سینه اش بیرون بدر آید و شیطان لعین با جمیع  
 درین راه بهمان ضربتی برکت و اصل شوند و بعد از آن  
 منومنین عبادت و فرمان برداری نمایند و فرشت  
 حق نسبی نه نعم و در حدی از ایشان هرگز معصیت و نافرمانی  
 بر راه خلعت آید آنگونه و در آنوقت زمین در آسمان  
 برکت خود در ظاهر کنند و هر یک از منومنین چند آن  
 عمر کنند که هزار ساله فرزند از صلیب پیوسته و در برداری  
 مجموع ایشان در آن زمان جمیع علوم منکشف است و بحکم  
 از ایشان در هیچ مسئله از مسائل در هیچ علم و علوم احتیاج بر نیاید  
 نخواهند داشت و ملائکه در برداری اشخاص آن زمان ظاهر  
 میشوند و خدمت ایشان سلاطین از برادر سلاطین و چهار  
 پیش چشمها را روشن برداشته میشود و کبر که در  
 حضرت صاحب الملک و الزمان در بهر تبار زمین باشد  
 در شرق چنان خلعت را می دهد که کند که کوی پیش او  
 وی است در دمشق بر و آب از آنرا روشن مکن است

در

و طی الارضی از برای روشن مقدم است به این معنی  
 هزار فرسخ را به نیم ساعت کنند و نماز صبح و وقت او  
 در یکجا معظّم نگه دارند و یا در مسجد کوفه ادای نمایند و از انوار  
 بنمازل خودشان نیز حاضری شوند و هر کس بر وی حاضر  
 و کم قوت شوند و زمین و زمان لطیف و نورانی  
 شود و نه مثل این زمان کسب و ظلم را و چون کج بکارند  
 فی الحقیقت بر وی و بار دهد و محصول و ثمرات آن زمان  
 یا عیب و ایرادش باشد و همیشه بر سر درختان میوه خواهد  
 بود و در عجب فصل از فصول از بوی خلا از ثمره خواهند  
 بود چون که میوه از درختی بچینه فی الحقیقت دو میوه  
 دیگر بجای آن آید و انواع و اقسام در ثمرات  
 و در جمیع اماکن یافت شود مثل ثمرات و استبان و سایر  
 انواع و اقسام از ثمرات در جمیع اماکن در درختی  
 درختان عالم بیاورند و همیشه بر سر درختان باشند  
 و هرگز حجب غشش و حجب عیب نشوند و بیع و شرا



آن زمان صلوات بر رسول و آل او باشد بر طلا و نقره مثل  
این زمان در جوانی آن زمان چنان خدمت پروردگار  
کنند که در مجلس بر آن نه نشسته و چون مومن فرزند  
خود در حشر به پادشاهان جامه آینه داده شود  
قدر یک آن طغیان گشت آن جامه نیز مودت  
گشت بقیه آن در آن شود و هر کس آن جامه  
و بان نفس نخواست بر او آن گشت و آن  
جامه ملون بهمان لون شود اگر لوان مختلف  
اراده کند چنان شود بلکه ساعتی هر کس  
که نخواست چنان شود و بهر جنبه و بهر نشی که  
گشت چنان شود و غیر ذلک از احوالات  
زمان در این سال که نظیر آن بخوابد بود و  
بر اینک این نقلها بلکه شنیده و شنیده از تو سپرد  
ظهور برکات و خور نعمها در شرفه بجهت عدم  
وجود معصیت و عدم فسق نبات است که چون از راه

آن

آن زمان هرگز در فرمانبرگانه حضرت ربان نمیکند و بجز  
و کند و عداوت و حسد و کبر و ریاضت و نیت و غیر ذلک  
از حصلت برکت و نیت و نیت است نمی و زنده اند حضرت  
که هم همان و فی نفسی محارر طلاق ذوالسن و اولاد حسن  
برکات زمین و آسمان در از بر روی ایشان ظاهر  
سید درند و قطره از ریشمت در بر کرم خود در  
شامل حال ایشان میکنند و ذره از ذرات از فیو  
خاست انوار رحمت خود را از برای ایشان تجلی  
سید مد فخر و یاد اولاد لایب پس عبده کبر و در  
در آن زمان و حسی از برای معلوم نیست در این  
زمان و بر سر حضرت حق سبحانه نعم و آخرت و بهجت  
غیر مختلفه از احوالات زمین آن زمان نیز همین زمین  
خواب بود و در آسمان آن زمان همین آسمان  
خواب بود و مخلوق آن زمان نیز مثل مخلوق این زمان



بجز نسبت مخلوقیت بحضرت خداوند عالمان نیستند فافهم ضرب المثل آنست که گفتند قول  
 ندارد تا بتوان گفت و در تقدیر جهان کرد و بعد از آنکه در تقدیر عالمان را که میگوید و لولان در برقران امان  
 که حضرت حق سبحانها باشد این زمان کریم نیست و در تقدیر یعنی سلیم بر کت میرالس و اولاد حق یعنی اکبر  
 و بعد از آن کریم خواهد شد و یا العیون که کریم و رحمت است که هر ملا در تقدیر آن ایمان صحیح درست بروقی مریود  
 او این زمان که است و بعد از آن بیشتر خواهد شد اللهم  
 الا ان یقرب خدا را جز با نیست بلکه گفته اند که در  
 یا کریم در حق نظر الایته بمنزله نفس است و در آن که در  
 و بجمع مخلوقات از او کین و از خیرین بمنزله در ذات  
 موجودات در حق در آن و زمین پس از بر آید  
 وصف از دو طرف موجودات در زمین از آن پس که  
 شایسته حجاب علمیه معصیت در رند حجاب ایشان است  
 از آن جهت افضلی و بیش از رحمت و باره اند از آن جهت  
 و هر صنف از آن حجاب کلمه و معصیت ندارد  
 و مانع این از آنست از ذال المانع عا در الممتنع  
 پس رحمت الیکم وجود و کریم همانست در حق ایشان

باید

در تقدیر عالمان را که میگوید و لولان در برقران امان  
 و اولاد حق یعنی اکبر  
 و بعد از آن کریم خواهد شد و یا العیون که کریم و رحمت است که هر ملا در تقدیر آن ایمان صحیح درست بروقی مریود  
 او این زمان که است و بعد از آن بیشتر خواهد شد اللهم  
 الا ان یقرب خدا را جز با نیست بلکه گفته اند که در  
 یا کریم در حق نظر الایته بمنزله نفس است و در آن که در  
 و بجمع مخلوقات از او کین و از خیرین بمنزله در ذات  
 موجودات در حق در آن و زمین پس از بر آید  
 وصف از دو طرف موجودات در زمین از آن پس که  
 شایسته حجاب علمیه معصیت در رند حجاب ایشان است  
 از آن جهت افضلی و بیش از رحمت و باره اند از آن جهت  
 و هر صنف از آن حجاب کلمه و معصیت ندارد  
 و مانع این از آنست از ذال المانع عا در الممتنع  
 پس رحمت الیکم وجود و کریم همانست در حق ایشان



حضرت حق تعالی را درده اشقا از خود و هزاران  
 مرتفع میکند و فرات جبهه رده معلوم صلوة در  
 جنت است از زمین بسوی آسمان یا در آتوق  
 او میکند و در دنیا در بیخ صور بدان کیفیت که  
 بدگو رشتد و السلام بحی من اربع الهدر  
 لقب العبد الفقیر المکسر سره المکسر  
 باقر بن زینب بن محمد بن محمد

رحمك الله يا فقير  
 اللهم اغفر له ولوالديه

و جمع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین

و المسلمات و المسلمین

عبد محمد بن محمد بن محمد  
 فی شهر رجب ۱۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 اللهم اغفر له ولوالديه  
 وجميع المسلمين و المؤمنات و المسلمین  
 و المسلمات و المسلمین

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 اللهم اغفر له ولوالديه  
 وجميع المسلمين و المؤمنات و المسلمین  
 و المسلمات و المسلمین

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 اللهم اغفر له ولوالديه  
 وجميع المسلمين و المؤمنات و المسلمین  
 و المسلمات و المسلمین

این کتاب مال خایه اخی  
 ملا محمد بن ملا قربان  
 دوسرین غنک



Handwritten Arabic text on the right page of an open book. The text is written in a cursive style and includes the following legible words and phrases:

اما  
هو الربيع  
فلا  
حياتنا  
الغنية  
الجزيرة

The text is partially obscured by a vertical strip of grey tape or a binding element on the left side of the page. There are also some faint, illegible markings and ink smudges on the page.



